کتاب ایقان

چهار صفحه اوّل شامل صفحات اوّل ، دوّم ، آخر و ماقبل آخر
کتاب مستطاب ایقان به خطّ جناب زین المقرّبین می باشد

بسم ربّنا العلیّ الأعلی

الباب المذکور فی بیان انّ العباد لن یصلوا الی شاطی
بحر العرفان الّا بالانقطاع الصّرف عن کلّ من فی
السّموات والارض قدّسوا انفسکم یا اهل الارض
لعلّ تصلنّ الی المقام الّذی قدّر الله لکم وتدخلنّ
فی سرادق جعله الله فی سماء البیان مرفوعاً
جوهر این باب آنکه سالکین سبیل ایمان و طالبین
کؤوس ایقان باید نفوس خود را از جمیع شئونات عرضیّه
پاک و مقدّس نمایند یعنی گوش را از استماع اقوال
و قلب را

و قلب را از ظنونات متعلقه بسبحات جلال و روح را
از تعلق باسباب ظاهره و چشم را از ملاحظه کلمات
فانیه و متوکلین علی الله و متوسلین الیه سالک
شوند تا آنکه قابل تجلیات اشراقات شموس علم
و عرفان الهی و محل ظهورات فیوضات غیب نامتناهی
گردند زیرا اگر عبد بخواهد اقوال و اعمال و افعال
عباد را از عالم و جاهل میزان معرفت حق و اولیای
او قرار دهد هرگز برضوان معرفت رب العزة
داخل نشود و بعیون علم و حکمت سلطان احدیت
فائز نگردد و هرگز بسر منزل بقا نرسد و از جام
قرب و رضا مرزوق نگردد ناظر بایام قبل
شوید که چه قدر مردم از اعالی و ادانی همیشه
منتظر ظهورات احدیه در هیاکل قدسیه

که مقصود ائمهٔ دین چه بود چنانچه از حدیث مستفاد

میشود پس باید عباد باینگونه عبارات خود را از

غموضات ممنوع نسازند و از اهلش سؤال نمایند

تا اسرار مستوره بلا حجاب ظاهر و واضح شود و لیکن

احدی از اهل ارض مشاهده نمیشود که طالب حق

باشد تا آنکه در مسائل غامضه رجوع بمظاهر

احدیه نماید کل در ارض نسیان ساکن و باهل

بغی و طغیان متبع ولکن الله یفعل بهم کما هم

یعملون و ینساهم کما نسوا لقآئه فی ایامه وکذلک

قضی علی الذین کفروا و یقضی علی الذینهم کانوا

بآیاته یجحدون واختم القول بقوله تعالی ومن

یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین

ومن اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا

وکذلک

فی سورة الزخرف

فی سورة طه

وكذلك نزل من قبل لو انتم تعقلون

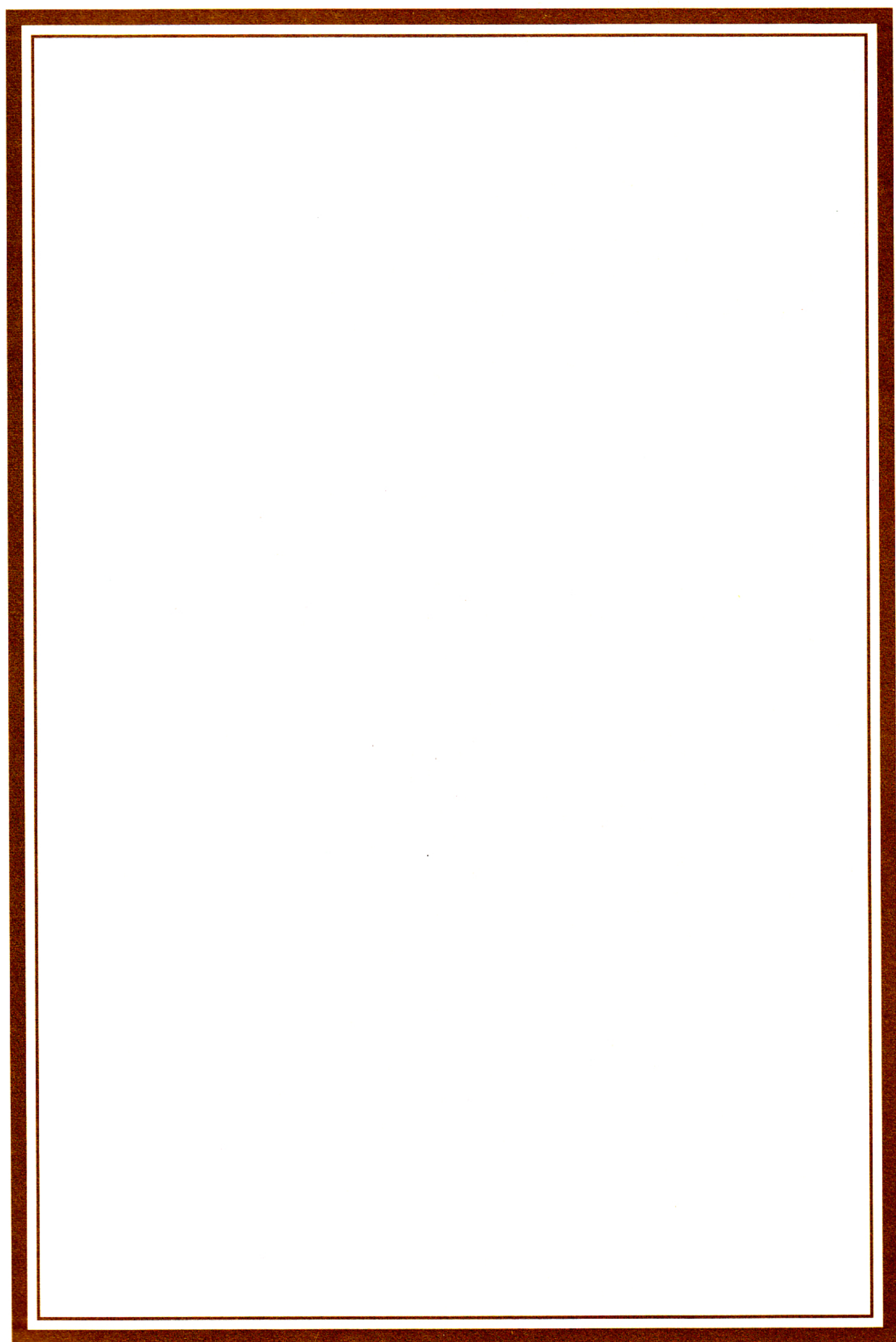
المنزول من البآء والهآء والسلام

على من سمع نغمة الورقآء في

سدرة المنتهى فسبحان

ربنا الأعلى

فرغ
من كتابته
كاتبه المسكين
حرف الزاء يوم الكمال
يوم البهآء من شهر السلطان
من سنة الوهّاج ٥٣ من
الواحد الثالث
من ظهور
نقطة
البيان روح
ما سواه فداه والحمد
لله الذي وفقني لاتمامه
حمداً يليق لساحة قدسه وينبغي
لجلال كرمه ١٥ شعبان المعظم سنه ١٣١٤



کتاب ایقان

نازله از قلم

حضرت بهاءاللّه

کتاب ایقان
نازله از قلم حضرت بهاءاللّه
لجنهٔ ملّی نشر آثار بهائی به زبان فارسی و عربی – آلمان
ناشر: مؤسّسهٔ ملّی مطبوعات بهائی آلمان، هوفمایم، آلمان
چاپ اوّل (نشر جدید)
۱۵۵ بدیع ، ۱۳۷۷ شمسی ، ۱۹۹۸ میلادی

ISBN ۳-۸۷۰۳۷-۹۶۴-۲

مقدّمه

کتاب مستطاب ایقان از اعظم و اهمّ آثاری است که از قلم معجز شیم حضرت بهاء الله جلّ ذکره الاعلی در اواخر دورهء اقامت در بغداد صادر گردیده و علاوه بر احتواء بر اصول اساسی "تئولوژی" از منظر بهائی، شرائط نیل به معرفت الهی و موانع و مشاکل آن را بیان کرده و کلید فهم و درك درست کلمات متشابهه و رموز و اسرار غامضهء کتب مقدّسه را بدست داده است و بحثی را نیز به اثبات حقیقت دعوی حضرت باب بعنوان موعودِ اسلام مختصّ کرده است.
در وصف این کتاب شریف که در حدّ خود بهترین گواه دانش غیبی و مظهریّت الهی جمال مبارك است حضرت ولی امرالله در کتاب قرن بدیع God Passes by چنین مرقوم فرموده اند (ترجمه):

«در بین جواهر اسرار مخزونه و لئالی ثمینهء مکنونه که از بحر زخّار علم و حکمت حضرت بهاءالله ظاهر گردیده اعظم و اقدم آن

کتاب مستطاب ایقان است که در سنین اخیرهء دورهء اقامت بغداد (۱۲۷۸ ه. ق. مطابق با ۱۸۶۲ میلادی) طیّ دو شبانه روز از قلم مبارك نازل گردیده و با نزول آن بشارت حضرت باب تحقّق پذیرفت و وعدهء الهی که حضرت موعود بیان فارسی را که ناتمام مانده تکمیل خواهد فرمود به انجاز پیوست. این کتاب مبین و رقّ متین در جواب اسئلهء جناب حاجی میرزا سیّد محمّد خال (۱) که در آن اوان هنوز به امر مبارك اقبال ننموده با برادر خود جناب حاجی میرزا حسنعلی عازم زیارت مشاهد مشرّفه بوده اند صادر گردیده است.(۲) این منشور جلیل نمونهء کامل از منشآت نثر پارسی است که دارای سبکی بدیع و لحنی مهیمن و منیع و از لحاظ استحکام بیان و قوّت برهان بی نظیر و در فصاحت و بلاغت بی بدیل و مثیل است و کاشف نقشهء عظیمهء الهیّه جهت نجات عالم بشریّه است و در بین آثار و صحف بهائی پس از کتاب مستطاب اقدس، اعظم و اشرف از کلّ محسوب است. با ظهور این کتاب مستطاب و فصل‌الخطاب که مفتاح معضلات کتب سماویّه است و به فاصلهء قلیل قبل از اعلام امر حضرت ربّ الارباب از سماء ارادهء الهی نازل گردیده بیان دانیال نبی که می فرماید: لانّ الکلمات مخفیّة و مختومة الی وقت النهایة، اکمال پذیرفت و ستر از کلمات کتاب برداشته شد و ختم "رحیق مختوم" به اصابع حیّ قیوم گشوده گردید و رائحهء مشکفام "ختامهء مسك" مشام مشتاقان و طالبان کئوس ایمان را معنبر و معطّر نمود.

این سِفر قویم که ازید از دویست صفحه است* حقیقت و وحدانیّت الهیّه را که ماوراء ادراك عقول و مافوق عرفان نفوس و مبدء ظهورات ربّانیّه و منشأ حقائق روحانیّه و ذات قدیم و علیم و حکیم و قادر علی الاطلاق است اعلام، و وحدت شرائع رحمانیّه و عدم انقطاع فیض صمدانیّه و تکمیل هر شریعت لاحقه و توحید تعالیم اساسیّه مظاهر مقدّسه و حقّانیّت کتب و صحف سماویه و واجد بودن مطالع سبحانیّه دو مقام توحید و تحدید یعنی اشراقات الهیّه و حدودات بشریّه را تبیین و تشریح می نماید و نیز مراتب جهل و عماء و غفلت و ضلالت علما و پیشوایان قوم را در هر زمان توضیح و معانی بیانات متشابهۀ انجیل و آیات قرآنیّه و اخبار و احادیث مأثورۀ اسلامیّه را که پیوسته مورد تعبیرات و تفسیرات مختلفه و سوءتفاهمات کثیره بوده واضح و آشکار می سازد. در این کتاب مقدّس، شرائط سالکین سبیل معرفت و طالبین حقیقت تشریح و حقانیّت امر حضرت باب و عظمت ظهور مبارکش اثبات و مراتب انقطاع و فداکاری و جانبازی تابعانش تقدیر و نصرت و غلبۀ کلیّۀ ظهور مقدّسی که به اهل بیان وعده داده شده پیش‌بینی گردیده است. هم چنین طهارت و معصومیّت حضرت مریم تصریح و مقام ائمّۀ اطهار تجلیل و شهادت حضرت سیّدالشّهداء و علوّ درجات آن جُند شجیع الهی تکریم و معانی کلمات رجعت و قیامت و خاتمیّت و یوم الجزاء و غیره تبیین گردیده و مراحل ثلاثۀ

---

* اشاره به تعداد صفحات نسخ خطّی یا چاپ های قبلی است.

ظهورات ربانیّه تعلیم و توضیح و معانی دقیقهٔ مدینهٔ الهی و تجدید این مدینهٔ مقدّسه یعنی شریعت الهیّه در میعاد مقرر برای هدایت نفوس و تربیت اهل عالم تقریر و تفصیل شده و بطور کلّی می توان گفت که در بین کتب و آثاری که از قلم مُلهَم شارع امر بهائی نازل گردیده کتاب مستطاب ایقان بنفسه، نظر به حلّ مشاکل و غوامض آیات الهیّه که لازال عدم فهم آن سبب تخالف و تنافر احزاب و امم عظیمه بوده، اساس متین و استواری جهت وحدت کلّ ملل و نحل و ائتلاف اقوام و مذاهب متنوّعه برقرار نموده است.» *

پس بفرمودهٔ حضرت ولی امراللّه کتاب ایقان «مخزن حقائق اسرار الهیّه و مکمن معارف بدیعه رحمانیّه» است. کتابی است که گشایندهٔ رموز سرپوشیدهٔ آثار مقدّسه گذشته است و تحقّق دهندهٔ مصداق آیهٔ «یوم یأتی تأویله.» خود حضرت بهاءاللّه در متن کتاب شریف ایقان باین مطلب تلویحی ابلغ از تصریح دارند آن جا که می فرمایند :

«آن چه ذکر شده جمیع ارض و من علیها را کافی است. و فی‌الحقیقه جمیع کتب و اسرار آن در این مختصر ذکر شده بقسمی که اگر کسی قدری تأمّل نماید جمیع اسرار کلمات الهی و امور ظاهره از آن سلطان حقیقی (مقصود حضرت باب) را از آن چه ذکر شده ادراک می‌نماید ...»

در لوحی دیگر از قلم جمال مبارک در تجلیل و تکریم این سفر عظیم

---

* قرن بدیع، ترجمهٔ نصرالله مودّت، موسّسهٔ معارف بهائی، دانداس کانادا، ۱۹۹۲ میلادی، ص ۲۸۵-۲۸۷

می فرمایند :

«اگر نفسی به کتاب ایقان که در هنگام ظهور نیّر آفاق از افق عراق نازل شده نظر نماید و تفکّر کند خود را مستغنی مشاهده نماید . قسم به آفتاب حقیقت که در آن کتاب مبارك لئالی علم الهی مخزونست و دریاهای عرفان مستور و مکنون، نیکوست حال نفسی که بانقطاع کامل باو توجّه نمود و بآن فائز گشت.»

بر پژوهندگان علم ادیان تطبیقی پوشیده نیست که اوصاف آخرالزمان یا روز قیامت کبری در اکثر کتب دینی بصورتی مشابه ارائه شده و پیش بینی تاریکی ماه و خورشید و شکافته شدن آسمان و سقوط ستارگان و زمین لرزه و بعث مردگان قبور و برپا شدن میزان و سنجش ثواب و گناه و نظائر آن را در آثار مختلفهٔ دینی می توان تقریباً یکسان باز یافت. از این رو هرچند پرسش جناب خال در مورد قیامت از منظر قرآن کریم و احادیث مأثوره بوده امّا پاسخ جمال اقدس ابهی فی الحقیقه مفتاح رموز و اسرار همهٔ کتب مقدّسه را بدست می دهد .

اینکه این اثر شریف را به نام ایقان نامیده اند ممکن است به این مناسبت باشد که وصول از مرحلهٔ ایمان که مرحلهٔ ابتدائی است به مرحلهٔ ایقان و اطمینان که مراحل نهائی است، مستلزم وقوف بر چنین حقائق معنوی و کشف چنین اشارات و رموز دینی تلقّی شده است. دو لفظ ایمان و ایقان از همان سرآغاز کتاب شریف مذکور آمده و فرموده اند : «جوهر این باب آن که سالکین سبیل ایمان و طالبین

کؤوس ایقان باید نفوس خود را از جمیع شئونات عرضیه پاك و مقدّس نمایند.» ایقان مرتبه ای از معرفت است که در آن جائی برای ظنّ و گمان و تردید و سؤال باقی نمی ماند و کلام حقّ بعنوان جوهر حقیقت پذیرفته می شود. ایمان حقیقی چنان که در الواح شتّی و کتاب مستطاب اقدس آمده اعتقاد تزلزل ناپذیر به این است که مظهر الهی «یفعل مایشاء و یحکم مایرید» است و مصداق این بیان مبارك : «پس سر تسلیم نه و توکّل بر ربّ رحیم به.»

کتاب مستطاب ایقان شامل دو باب است، باب اوّل در شرائط سالك راه خدا و طالب حقیقت که برای وصول به مقصود باید با انقطاع صِرف و توجّه کامل و پرهیز از تقلید و پیروی دیگران و به هدایت عقل سلیم و قلب طاهر به جستجو پردازد، و باب دوّم در توضیح معنی حقیقی سلطنت قائم موعود و سایر مسائل متفرّعه بر آن. باب اوّل در دنبالهٔ خود به مبحث تازه ای که تشریح معانی علامات ظهور و قیامت و رجعت و سایر مواضیع مهمّه که توجّه به معانی تحت‌اللفظی آن ها از علل عمدهٔ احتجاب خلق بوده است نیز عطف نظر می کند و باب دوّم نیز در خاتمه، متضمّن احادیث معتبره در تأیید و اثبات حقیقت ظهور حضرت باب به عنوان قائم موعود است. در این باب نیز حضرت بهاءالله شرحی مبسوط در مورد شرائط پژوهش و لوازم پژوهندهٔ حقائق روحانی ارائه می فرمایند که مکمّل همان بحث آغاز باب اوّل است.

در تأثیر این سفر کریم کافی است که بنقل بیانی از حضرت

عبدالبهاء مبادرت شود آنجا که فرموده اند :

« ... در ایّام عراق روزی جمال قدم و اسم اعظم فدیت بروحی و ذاتی و کینونتی ارضاً وطئتها اقدام احبّائه فرمودند که فارس چون موطن ربّ اعلی و نقطهٔ اولی بود و منتسب بآن ذات مقدّس میل دارم که بنار محبّت الله مشتعل گردد . مدّتی جزئیّه نگذشت که جناب خال حضرت افنان آمدند و مشرّف شدند و سؤالاتی نمودند و رسالهٔ خال که مسمّی به کتاب ایقانست نازل شد و نار محبّت الله در ولایت فارس شعلهٔ شدید زد و انوار عرفان از آن طالع و لائح شد و نفوس کثیره در ظلّ کلمهٔ الهیّه داخل شدند و بعضی از جام عنایت سرمست شده به قربانگاه فدا شتافتند و جان و دل باختند ... »

ناشر این کتاب کمال افتخار را دارد که اکنون طبع جدیدی از ایقان شریف را بر اساس نسخه ای موثّق که به خطّ جناب زین المقرّبین کتابت گردیده و تاریخ ۱۵ شعبان ۱۳۱٤ ه. ق.* را دارد به خوانندگان عزیز عرضه می دارد . این نسخه آخرین نسخهٔ شناخته شدهٔ کتاب ایقان است که به خطّ این کاتب شهیر و معتبر بهائی سوادبرداری شده و اصل آن در محفظهٔ آثار بهائی در مرکز جهانی بهائی (حیفا) محفوظ است. این نسخه شامل ۲۹۲ صفحه است و در هر صفحهٔ آن ۱۳ سطر بر روی کاغذ برّاق نخودی رنگ نگاشته شده

---

* برابر است با سه شنبه اوّل شهرالسلطان ۵۳ بدیع، ۳۰ دی ماه ۱۲۷۵ شمسی و ۱۹ ژانویه ۱۸۹۷ میلادی.

است. نوع خطّ آن را می‌توان نسخ مستدیر معمول در ایران محسوب داشت .

باید یادآور شد که قبل از این، نسخ مطبوعهٔ ایقان شریف در قاهره، طهران و بمبئی به حلیهٔ طبع آراسته شده بود . نسخهٔ قاهره را جناب فرج اللّه زکی در سنهٔ ۱۳۵۲ ه. ق. منتشر کرده بودند و با همهٔ دقّتی که درنشر آن رفته بود عاری از بعضی منقصت ها نبود . از آن گذشته باید متذکّر شد که این کتاب مستطاب به زبان های عدیدهٔ عالم ترجمه شده و ظاهراً ترجمهٔ فرانسهٔ آن به اهتمام جناب هیپولیت دریفوس، سرآغاز همهٔ ترجمه های دیگر بوده است.

طبع حاضر علاوه بر دقّت تامّ در صحّت متن، حاوی مزایای دیگری نیز هست که از آن جمله است فهرست الفبائی که در پایان کتاب افزوده شده و حاوی اسماء اعلام، و کلمات و اصطلاحات مهمّه است. طبع کنونی ضمناً مراجع دقیق آیات منقوله از کتب مقدّسه را دربر دارد ، هرچند لازم است گفته شود که جمال اقدس ابهی حضرت بهاءاللّه بعضی از آیات کتب مقدّسه یا احادیث اسلامی را به مضمون در این سِفر منیع نقل فرموده اند لذا متن این قبیل منقولات ممکن است در موارد چند با اصل مندرج در کتب مقدّسه و احادیث اسلامی تطابق کامل لفظی نداشته باشد .

نشر این کتاب همزمان با نشر ترجمهٔ انگلیسی آن، اثر خامهٔ حضرت ولی‌امرالله صورت می‌پذیرد . از آنجا که در ترجمهٔ انگلیسی هیکل مبارک حضرت ولی‌امراللّه برای تسهیل درک مطالب اقدام به

پارگـراف بندی و جـدا نمودن بخش‌های کـتـاب فـرمـوده‌اند لذا این پارگراف‌ها در نشر تازهٔ انگلیسی شـماره بندی شـده و هم‌زمان، در این نشـر فارسی معادل آن شمارەها در کنار مطلب مربوطه آورده شده بدون آنکه متن فارسی از صورت نزولی خارج گردد و پارگراف بندی شـود. بدین‌ترتیب یارانی کـه مـایل بـاشند از طریق اصل به ترجـمـهٔ حضرت ولی‌امرالله و یا از طریق ترجمه به اصل نزولی دسترسی حاصل نمایند به آسـانی خـواهند توانست بـا داشتن شـمـارهٔ پارگـراف مطلب مورد نظر را در متن دیگر پیدا نمایند. همین امر در نشر ترجمهٔ آلمانی منظور گردیده و امیدوارست در ترجمهٔ این کتاب شـریف به همـهٔ زبان‌های عالم نیز مورد نظر قرار گیرد و کار محقّقین و علاقمندان را سهل کند.

یادداشت ها

۱ – چنان که از متن کتاب مبارك ایقان مستفاد می شود پرسش های جناب خال عبارت بوده است از سؤال در علامات ظهور موعود ـ مسألهٔ خاتم النبیین ـ موضوع قیامت کبری ـ مسألهٔ رجعت پیغمبر و ائمهٔ اطهار ـ لقاءالله در یوم قیامت ـ مسألهٔ تحریف کتب آسمانی ـ حشـر و نشر و زنده شدن مـردگـان ـ مسألهٔ سلطنت و قدرت مظهر موعود و سؤالاتی از این قبیل که پاسخ همهٔ آنها به شیوه ای منظّم در آن کتاب مستطاب داده شده است. ورقهٔ مسودّهٔ سؤالات جناب خال که به خطّ خود ایشان مرقوم شده در بین صفحات۴۰ و ۴۱ در کتاب خاندان افنان (تألیف جناب محمد علی فیضی، طبع طهران، ۱۲۷ بدیع) گراور شده است.

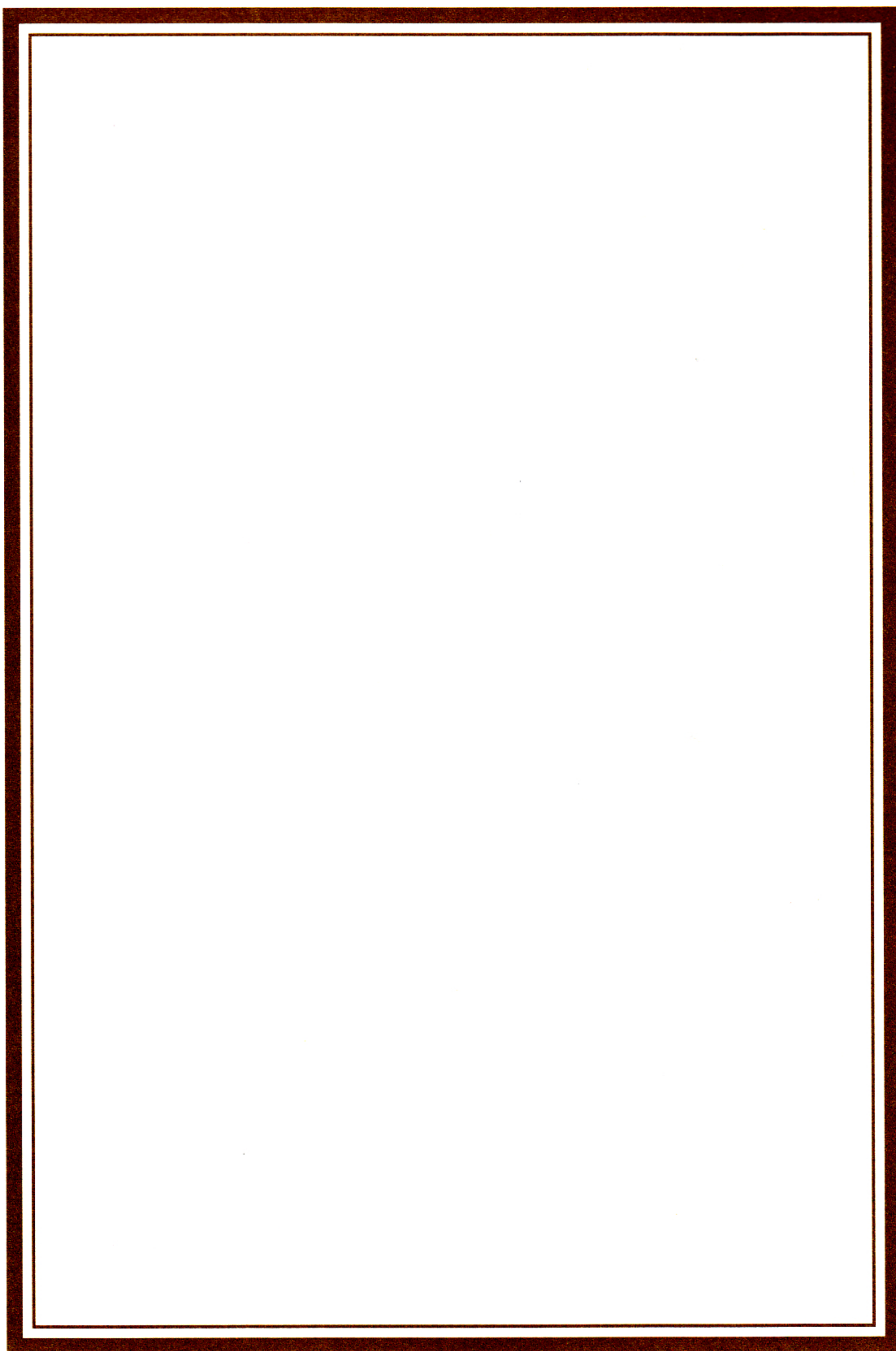
۲– حضرت بهاء الله شرح نزول ایقان شریف را در یکی از الواح مبارکه که به افتخار جناب ابن اصدق در تاریخ ۱۹ رجب ۱۳۰۸ هـ . ق. نازل شده است

باین گونه بیان فرموده اند :

«یومی از ایّام حضرت مرفوع جناب حاجی سیّد جواد علیه بهاءالله الابهی معروف به کربلائی بحضور فائز، عرض نمودند خال حضرت، جناب حاجی میرزا سیّد محمّد و خال دیگر علیهما بهاءالله الابهی به زیارت نجف و کربلا فائز شده اند و حال مراجعت نموده اند و اراده‌ء رجوع به وطن دارند. جمال قدم فرمودند به ایشان چیزی گفته ای، عرض کرد خیر! فرمودند: چرا؟ شما باید به تبلیغ امرالله مشغول باشید، برو و از قبَل ما سلام برسان و ایشان را به حضور آور. کن دلیلهما الی ساحة العزّ و الجلال. تشریف بردند یوم دیگر مع حضرت خال راجع شدند و بحضور فائز ولکن جناب خال کبیر تشریف آوردند من دون اخوی دیگر. بعد از حضور امواج بحر بیان مقصود عالمیان بشأنی ظاهر که احدی قادر بر احصا نبوده بالاخره فرمودند: ما دوست نداریم که شما از سدره‌ء مبارکه که بین شما روئیده و باثمار حکمت و بیان مزیّن، محروم مانید. عرض نمود مولائی هزار و دویست سال شنیدیم که حضرت قائم در مدُن معروفه مشهوره ساکنند و اولادهای آن حضرت هر یك به کمال عزّت و عظمت در آن مدن موجود و هر نفسی کلمه‌ای در تولّد آن حضرت ذکر می نمود فی الحین اخذش می نمودند و خونش می ریختند و از این گذشته، حکایت ناحیه‌ء مقدّسه چه شد؟ ذکر بحر و قالیچه کجا رفت؟ و هم چنین از علمای حزب شیعه شنیده ایم که آن حضرت می آید، و ظاهر می شود و دیون شیعیان را اداء می فرماید و جمیع ارض را مسخّرمی نماید و هم چنین ذکرهائی که این عبد از ذکرش عاجز است، چه که مطلب به طول می‌انجامد. بالاخره عرض نمودند مع عظمت و جلال و ذکر خوارق عادات، حال می گویند خواهرزاده‌ء شما است. این عبد چگونه قبول نماید؟ آن چه از قبل گفته شده حال خلاف آن بمثابه آفتاب روشن و ظاهر، تکلیف این عبد چیست نمی دانم.

بعد لسان عظمت باین کلمه علیا ناطق: یا خال، حال به مقرّ خود توجّه نمائید و اخبار و شبهات مذکوره و آن چه که سبب توقّف شماست درست در آن تفکّر کنید و معیّن نمائید مع جناب اخوی تشریف بیاورید لوشاءالله یبدّل الشبهات بآیات محکمات انّه علی کلّ شیء قدیر. یوم بعد من غیر اخوی تشریف آوردند و یك یك شبهات را ذکر نمودند و جواب نازل و آنچه نازل شد مابین عباد به رساله‌ء خال معروف و نظر به حکمت بالغه از بعد اسم خال را برداشتند و به کتاب ایقان موسوم گشت.»

کتاب ایقان



بسم ربّنا العلیّ الاعلی

١ اَلبابُ المَذکُورُ فی بَیانِ اَنَّ العِبادَ لَن یَصِلُوا إلی شاطِئِ بَحرِ العِرفانِ إلاّ بِالانقطاعِ الصِّرفِ عَن کُلِّ مَن فِی السَّمواتِ و الأَرضِ. قَدِّسُوا اَنفُسَکُم یا اَهلَ الأَرضِ لَعَلَّ تَصِلُنَّ إلی المقامِ الَّذی قَدَّرَ اللّهُ لَکُم و تَدخُلُنَّ فی سُرادقٍ جَعَلَهُ اللّهُ فی سَماءِ البَیانِ مَرفوعاً.

٢ جوهر این باب آنکه سالکین سبیل ایمان و طالبین کؤوس ایقان باید نفوس خود را از جمیع شئونات عرضیّه پاك و مقدّس نمایند، یعنی گوش را از استماع اقوال و قلب را از ظنونات متعلّقهء به سُبُحات جلال و روح را از تعلّق به اسباب ظاهره و چشم را از ملاحظهء کلمات فانیه. و متوکّلین علی اللّه و متوسّلین الیه سالك شوند تا آنکه قابل تجلّیات

اشراقات شموس علم و عرفان الهی و محلّ ظهورات فیوضات غیب نامتناهی گردند زیرا اگر عبد بخواهد اقوال و اعمال و افعال عباد را از عالِم و جاهل میزان معرفت حقّ و اولیای او قرار دهد هرگز به رضوان معرفت ربّ العزّه داخل نشود و به عیون علم و حکمت سلطان احدیّت فائز نگردد و هرگز به سرمنزل بقا نرسد و از جام قُرب و رضا مرزوق نگردد.

۳ ناظر به ایّام قبل شوید که چقدر مردم از اعالی و ادانی همیشه منتظر ظهورات احدیّه در هیاکل قدسیّه بوده‌اند به قسمی که در جمیع اوقات و اوان مترصّد و منتظر بودند و دعاها و تضرّع ها می‌نمودند که شاید نسیم رحمت الهیّه به وزیدن آید و جمال موعود از سرادق غیب به عرصهٔ ظهور قدم گذارد. و چون ابواب عنایت مفتوح می‌گردید و غمام مکرمت مرتفع و شمس غیب از افق قدرت ظاهر می‌شد جمیع تکذیب می‌نمودند و از لقاء او که عین لقاء اللّه است احتراز می‌جستند چنانچه تفصیل آن در جمیع کتب سماویّه مذکور و مسطور است.

۴ حال قدری تأمّل نمائید که سبب اعتراض ناس بعد از طلب و آمال ایشان چه بود. و به قسمی هم اعتراض می‌نمودند که زبان و بیان و تقریر و تحریر همه از ذکر آن عاجز و قاصر است. و احدی از مظاهر قدسیّه و مطالع احدیّه ظاهر نشد مگر آنکه به اعتراض و انکار و احتجاج ناس مبتلا

گشت. چنانچه می‌فرماید: «یا حَسرَةً عَلَی العِبادِ ما یأتیهِمْ مِن رَسُولٍ إلا کانُوا بِهِ یَستَهزِؤنَ.»[1] و در مقام دیگر می‌فرماید: «وَ هَمَّتْ کلُّ اُمّةٍ بِرَسولِهِم لِیَأخُذوهُ وَ جادَلُوا بِالباطل لِیُدحِضوا بِهِ الحَقّ.»[2] و همچنین کلمات منزله که از غمام ۵ قدرت صمدانیّه و سماء عزّت ربّانیّه نازل شده زیاده از حدّ احصاء و احاطهء عباد است و اولو الأفئده و صاحبان بصر را سورهء هود کفایت می‌کند. قدری در آن سورهء مبارکه تأمّل فرمائید و به فطرت اصلیّه تدبّر نمائید تا قدری بر بدائع امور انبیاء و ردّ و تکذیب کلمات نفی اطّلاع یابید، شاید ناس را از موطن غفلت نفسانیّه به آشیان وحدت و معرفت الهیّه پرواز دهید و از زلال حکمت لایزال و اثمار شجرهء علم ذی الجلال بیاشامید و مرزوق گردید. این است نصیب انفس مجرّده از مائدهء منزلهء قدسیّهء باقیه. اگر بر ابتلای انبیاء و علّت و ۶ سبب اعتراضات عباد بر آن شموس هویّه آگاه شوید بر اکثری از امور اطّلاع یابید و دیگر هرچه اعتراضات مردم را بر مشارق شموس صفات احدیّه بیشتر ملاحظه کنید در دین خود و امر اللّه محکم تر و راسخ تر شوید. لهذا بعضی از حکایات انبیاء مجملاً در این الواح ذکر می‌شود تا معلوم شود و مبرهن آید که در جمیع اعصار و اقران بر مظاهر قدرت

۱- سورهء یس، آیهء ۳۰　　۲- سورهء غافر (مؤمن)، آیهء ۵

و مطالع عزّت وارد می‌آوردند آنچه را که قلم از ذکرش خجل و منفعل است. شاید این اذکار سبب شود که بعضی از ناس از اعراض و اعتراض علماء و جهّال عصر مضطرب نشوند و بلکه
۷ بر ایقان و اطمینانشان بیفزاید. و از جملهٔ انبیاء نوح بود که نهصد و پنجاه سال نوحه نمود و عباد را به وادی ایمن روح دعوت فرمود و احدی او را اجابت ننمود. و در هر یوم به قدری ایذاء و اذیّت بر آن وجود مبارك وارد می‌آوردند که یقین بر هلاکت او می‌نمودند. و چه مراتب سخریّه و استهزاء و کنایه که بر آن حضرت وارد شد چنانچه می‌فرماید: «و کُلَّمَا مَرَّ عَلَیهِ مَلأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إنْ تَسخَرُوا مِنَّا فَإنَّا نَسخَرُ مِنکُمْ کَمَا تَسْخَرُونَ فَسَوفَ تَعلَمُونَ.»[1] و بعد از مدّت ها چند مرتبه وعدهٔ انزال نصر به اصحاب خود فرمودند به وعدهٔ معیّن و در هر مرتبه بدا شد. و بعضی از آن اصحاب معدوده به علّت ظهور بدا اعراض می‌نمودند چنانچه تفصیل آن در اکثر کتب مشهوره ثبت شده و البتّه بنظر عالی رسیده یا می‌رسد. تا آنکه باقی نماند از برای آن حضرت مگر چهل نفس و یا هفتاد و دو نفس چنانچه در کتب و اخبار مذکور است. تا آنکه بالاخره نداء «رَبِّ لا تَذَر عَلَی الأَرضِ
۸ مِنَ الکافِرینَ دَیَّاراً»[2] از جان برکشید. حال قدری تأمّل باید

۱- سورهٔ هود، آیهٔ ۳۸-۳۹ ۲- سورهٔ نوح، آیهٔ ۲٦

که سبب چه بود در این مدّت آن عباد به این قسم اعتراض نمودند و احتراز جستند و از قمیص نفی به خلع اثبات مفتخر و فائز نشدند؟ و دیگر چرا در وعده های الهی بدا شد که سبب ادبار بعضی مقبلین شود؟ بسیار تأمّل باید تا بر اسرار امور غیبی واقف شوید و از طیب معنوی گلستان حقیقی بوئی برید و تصدیق نمائید که امتحانات الهیّه همیشه در مابین عباد او بوده و خواهد بود تا نور از ظلمت و صدق از کذب و حقّ از باطل و هدایت از ضلالت و سعادت از شقاوت و خار از گل ممتاز و معلوم شود. چنانچه فرمود: «الم اَحَسِبَ النَّاسُ اَن یُتْرَکُوا اَنْ یَقُولُوا آمَنَّا وَ هُم لا یُفْتَنُونَ.»[1] و بعد از نوح جمال هود از مَشرق ابداع مُشرق شد و قریب هفتصد سنه اَو ازید به اختلاف اقوال، مردم را به رضوان قرب ذی الجلال دعوت نمود. و چه مقدار بلایا که به مثل غیث هاطل بر آن حضرت بارید تا آنکه کثرت دعوت سبب کثرت اعراض شد و شدّت اهتمام علّت شدّت اغماض گردید. «وَ لا یَزیدُ الکَافِرینَ کُفْرُهُم إلاّ خَسَاراً.»[2] و بعد هیکل صالحی از رضوان غیبی معنوی قدم بیرون نهاد و عباد را به شریعهٔ قرب باقیه دعوت نمود و صد سنه اَو ازید امر به اوامر الهی و نهی از مناهی می‌فرمود، ثمری نبخشید و اثری ظاهر نیامد. و چند

۹

۱۰

۱- سورهٔ عنکبوت، آیهٔ ۲   ۲- سورهٔ فاطر، آیهٔ ۳۹

مرتبه غیبت اختیار فرمود . با آنکه آن جمال ازلی ناس را جز به مدینهء احدیّه دعوت نمی‌نمود . چنانچه می‌فرماید : « و إلی ثَمُودَ اَخَاهُمْ صَالِحــــاً قَالَ یا قَومِ اعْبُدُوا اللّه مَا لَكُمْ مِنْ إله غَیرُهُ » إلی آخر القول : « قَالُوا یَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِینَا مَرجُوّاً قَبْلَ هَذَا اَتَنْـهَانَا اَنْ نَعْبُدَ مَا یَعْبُدُ آبَاؤنَا و إنّنـا لَفِی شَكٍّ مِمّا تَدْعُونا إلَیهِ مُرِیبٍ . »[1] و هیچ فائده نبخشید تا آنکه به صیحه‌ای

١١ جمیع به نار راجع شدند . و بعد جمال خلیل کشف نقاب نمود و عَلَم هُدیٰ مرتفع شد و اهل ارض را به نور تقیٰ دعوت فرمود . هرچه مبالغه در نصیحت فرمود جز حسد ثمری نیاورد و غیر غفلت حاصلی نبخشید إلاّ الّذینَ هُم انقَطَعُوا بِكُلّهِم إلی اللّه و عَرَجُوا بِجَنَاحَی الإیقَانِ إلی مَقَامٍ جَعَلَهُ اللّهُ عَن الإدراكِ مَرفوعاً . و تفصیل آن حضرت مشهور است که چه مقدار اعداء احاطه نمودند تا آنکه نار حسد و اعراض افروخته شد . و بعد از حکایت نار ، آن سراج الهی را از بلد اخراج نمودند چنانچه

١٢ در همهء رسائل و کتب مذکور است . و بعد زمان او منقضی شد تا نوبت به موسیٰ رسید و آن حضرت به عصای امر و بیضای معرفت از فاران محبّت الهیّه با ثعبان قدرت و شوکت صمدانیّه از سینای نور به عرصهء ظهور ظاهر شد و جمیع من فی الملك را به ملکوت بقا و اثمار شجرهء وفا دعوت نمود . و

١- سورهء هود ، آیهء ٦١-٦٢

شنیده شد که فرعون و ملأ او چه اعتراض ها نمودند و چه مقدار احجار ظنونات از انفس مشرکه بر آن شجرهٔ طیّبه وارد آمد. تا به حدّی که فرعون و ملأ او همّت گماشتند که آن نار سدرهٔ ربّانیّه را از ماء تکذیب و اعراض افسرده و مخمود نمایند. و غافل از اینکه نار حکمت الهیّه از آب عنصری افسرده نشود و سراج قدرت ربّانیّه از بادهای مخالف خاموشی نپذیرد. بلکه در این مقام ماء سبب اشتعال شود و باد علّت حفظ لَو اَنتُم بِالبَصَرِ الحَدیدِ تَنْظُرُون وَ فی رِضَی اللّهِ تَسْلُکُونَ. و چه بیانی خوش فرمود مؤمن آل فرعون چنانچه حکایت او را ربّ العزّه برای حبیب خود می‌فرماید: «و قَالَ رَجُلٌ مُؤمِنٌ مِن آلِ فِرعَونَ یَکتُمُ إیمَانَهُ اَتَقتُلُونَ رَجُلاً اَنْ یَقُولَ رَبِّیَ اللّهُ وَ قَد جَاءَکُم بِالبَیِّنَاتِ مِن رَبِّکُمْ و إنْ یَكُ کَاذِباً فَعَلَیهِ کَذِبُهُ و إنْ یَكُ صَادِقاً یُصِبکُمْ بَعضُ الّذی یَعِدُکُمْ إنّ اللّه لا یَهدِی مَن هُوَ مُسرِفٌ کَذّابٌ.»[1] و بالاخره امر به جائی کشید که همین مؤمن را به نهایت عذاب شهید نمودند. اَلا لعنةُ اللّه عَلی القَوم الظّالِمینَ. حال قدری در این امورات تأمّل فرمائید که چه سبب این گونه اختلافات بوده که هر ظهور حقّی که در امکان از افق لامکان ظاهر می‌شد این گونه فساد و اغتشاش و ظلم و انقلاب در اطراف عالم ظاهر

۱۳

۱- سورهٔ غافر (مؤمن)، آیهٔ ۲۸

و هویدا می‌گشت؟ با اینکه جمیع انبیاء در حین ظهور خود مردم را بشارت می‌دادند به نبیّ بعد و علامتی از برای ظهور بعد ذکر می‌فرمودند چنانچه در همهء کتب مسطور است. با وجود طلب و انتظار ناس به مظاهر قدسیّه و ذکر علامات در کتب، چرا باید این گونه امور در عالم رو دهد که جمیع انبیاء و اصفیاء را در هر عهد و عصر این گونه ظلم و جبر و تعدّی نمایند؟ چنانچه می‌فرماید: «اَفَكُلَّمَا جَاءَكُم رَسُولٌ بِمَا لا تَهْوىٰ اَنفُسُكُمُ استَكبَرتُمْ فَفَريقاً كَذَّبتُمْ و فَريقاً تَقتُلُونَ.»[1] می‌فرماید هر زمان و عهد که آمد به سوی شما رسولی از جانب پروردگار به غیر هوای نفس شما، تکبّر نمودید و موقن نشدید و گروهی از آن انبیاء را تکذیب نمودید و گروهی را می‌کشتید. آخر تأمّل فرمائید که سبب این افعال چه بود که به این قسم با طلعات جمال ذی الجلال سلوك می‌نمودند؟ و هرچه که در آن ازمنه سبب اعراض و اغماض آن عباد بود حال هم سبب اغفال این عباد شده. و اگر بگوئیم حجج الهیّه کامل و تمام نبود لهذا سبب اعتراض عباد شد، این کفری است صراح. لأجل آنکه این به غایت از فیض فیّاض دور است و از رحمت منبسطه بعید که نفسی را از میان جمیع عباد برگزیند برای هدایت خلق خود و به او حجّت کافیهء وافیه عطا

١٤

۱– سورهء بقره، آیهء ۸۷

نفرماید و مع ذلك خلق را از عدم اقبال به او معذّب فرماید. بلکه لم یزل جود سلطان وجود بر همهء ممکنات به ظهور مظاهر نفس خود احاطه فرموده و آنی نیست که فیض او منقطع شود و یا آنکه امطار رحمت از غمام عنایت او ممنوع گردد. پس نیست این امورات محدَثه مگر از انفس محدوده که در وادی کبر و غرور حرکت می‌نمایند و در صحراهای بُعد سیر می‌نمایند و به ظنونات خود و هرچه از علمای خود شنیده‌اند همان را تأسّی می‌نمایند. لهذا غیر از اعراض امری ندارند و جز اغماض حاصلی نخواهند. و این معلوم است نزد هر ذی بصری که اگر این عباد در ظهور هر یك از مظاهر شمس حقیقت چشم و گوش و قلب را از آنچه دیده و شنیده و ادراك نموده پاك و مقدّس می‌نمودند البتّه از جمال الهی محروم نمی‌ماندند و از حرم قرب و وصال مطالع قدسیّه ممنوع نمی‌گشتند. و چون در هر زمان حجّت را به معرفت خود که از علمای خود شنیده بودند میزان می‌نمودند و به عقول ضعیفهء آنها موافق نمی‌آمد لهذا از این گونه امور غیر مرضیّه از ایشان در عالم ظهور به ظهور می‌آمد. و در همهء اوقات سبب صدّ ۱۵ عباد و منع ایشان از شاطئ بحر احدیّه علمای عصر بوده‌اند که زمام آن مردم در کف کفایت ایشان بود. و ایشان هم بعضی نظر به حبّ ریاست و بعضی از عدم علم و معرفت، ناس

را منع می‌نمودند. چنانچه همهء انبیاء به اذن و اجازهء علمای عصر سلسبیل شهادت را نوشیدند و به اعلی افق عزّت پرواز نمودند. چه ظلم ها که از رؤسای عهد و علمای عصر بر سلاطین وجود و جواهر مقصود وارد شد. و به این ایّام محدودهء فانیه قانع شدند و از ملك لایفنی[1] باز ماندند چنانچه چشم را از مشاهدهء انوار جمال محبوب بی‌نصیب نمودند و گوش را از بدائع نغمات ورقاء مقصود محروم ساختند. این است که در جمیع کتب سماویّه ذکر احوال علمای هر عصر شده، چنانچه می‌فرماید: «یَا اَهلَ الکِتَابِ لِمَ تَکفُرُونَ بِآیَاتِ اللّهِ وَ اَنتُم تَشهَدُونَ.»[1] و همچنین می‌فرماید: «یا اَهْلَ الکِتَابِ لِمَ تَلبِسُونَ الحَقَّ بِالبَاطِلِ وَ تکتُمُونَ الحَقَّ وَ اَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.»[2] و در مقام دیگر می‌فرماید: «قُلْ یَا اَهلَ الکِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللّهِ.»[3] و این معلوم است که اهل کتابی که صدّ نموده‌اند مردم را از صراط مستقیم، علمای آن عهد بوده‌اند چنانچه اسم و رسم جمیع در کتب مذکور است و از اکثر آیات و اخبار مستفاد می‌شود لَو اَنتُم بِطَرفِ اللّه تَنظُرُونَ. پس قدری به دیدهء بصیرت الهیّه در آفاق علم ربّانی و انفس کلمات تامّهء صمدانیّه تعقّل فرمائید تا جمیع اسرار حکمت روحانیّه بی سبحات جلال از خلف سرادق فضل و افضال ظاهر و هویدا ۱۶

۱- سورهء آل عمران، آیهء ۷۰
۲- سورهء آل عمران، آیهء ۷۱
۳- سورهء آل عمران، آیهء ۹۹

شود. و کلّیهء اعتراض مردم و احتجاجات ایشان از عدم ادراك و عرفان حاصل شده. مثلاً بیاناتی که طلعات جمال حقّ در علامات ظهور بعد فرمودند آن بیانات را ادراك ننمودند و به حقیقت آن واصل نشدند لهذا عَلَم فساد برافراختند و رایات فتنه برپا نمودند. و این معلوم است که تأویل کلمات حمامات ازلیّه را جز هیاکل ازلیّه ادراك ننمایند و نغمات ورقاء معنویّه را جز سامعهء اهل بقا نشنود. هرگز قبطی ظلم از شراب سبطی عدل نصیب ندارد و فرعون کفر از بیضای موسی اطّلاع نیابد. چنانچه میفرماید: «وَ مَا یَعْلَمُ تأویلَهُ إلاّ اللّهُ و الرّاسِخُونَ فِی العِلمِ.»[۱] مع ذلك تأویل کتاب را از اهل حجاب مستفسر شدند و علم را از منبع او اخذ ننمودند. مثلاً چون ایّام موسی[۱] گذشت و انوار عیسی[۱] از فجر روح عالم را احاطه نمود جمیع یهود اعتراض نمودند که آن نفس که در تورات موعود است باید مروّج و مکمّل شرایع تورات باشد و این جوان ناصری که خود را مسیح اللّه مینامد حکم طلاق و سبت را که از حکم های اعظم موسی[۱] است نسخ نموده. و دیگر آنکه علائم ظهور هنوز ظاهر نشده چنانچه یهود هنوز منتظر آن ظهورند که در تورات مذکور است. چقدر از مظاهر قدس احدیّه و مطالع نور ازلیّه که بعد از موسی[۱] در ابداع

۱۷

۱- سورهء آل عمران، آیهء ۷

ظاهر شده و هنوز یهود به حجبات نفسیّهء شیطانیّه و ظنونات افکیّهء نفسانیّه محتجب بوده و هستند و منتظرند که هیکل مجعول با علامات مذکوره که خود ادراک نموده‌اند کی ظاهر خواهد شد. کَذلِكَ اَخَذَهُم اللّه بِذَنبِهِم وَ اَخَذَ عَنْهُم رُوحَ الإیمانِ وَ عَذَّبَهُم بِنارٍ کانَتْ فی هاوِیَةِ الجَحیم. و این نبود مگر از عدم عرفان یهود عبارات مسطوره در تورات را که در علائم ظهور بعد نوشته شده. چون به حقیقت آن پی نبردند و به ظاهر هم چنین امور واقع نشد لهذا از جمال عیسوی محروم شدند و به لقاء اللّه فائز نگشتند وَ کَانُوا مِنَ المُنتَظِرینَ. و لم یزل و لایزال جمیع امم به همین جعلیّات افکار نالائقه تمسّک جسته و از عیون های لطیفهء رقیقهء جاریه خود را بی‌بهره و بی‌نصیب نمودند. و در کشف این اسرار بعضی از عبارات انبیاء، به بدائع نغمات حجازی در الواح مسطورهء قبل که برای یکی از احباب نوشته شده بود مذکور گشت و حال هم به تغنّیات خوش عراقی نظر به خواهش آن جناب در این اوراق مجدّداً ذکر می‌نمائیم که شاید تشنگان صحراهای بُعد را به بحر قُرب دلالت نماید و گمگشتگان بیابان های هجر و فراق را به خیام قرب و وصال رساند، تا غمام ضلالت مرتفع شود و آفتاب جهانتاب هدایت از افق جان طالع گردد. وَ عَلَی‌اللّهِ اَتَّکِلُ وَ بِهِ اَستَعینُ لَعَلَّ یَجری مِن هَذا القَلَم مَا یَحیی بِهِ

۱۸

اَفـئِدَةُ النّاسِ لِيَقُومَنَّ الكُلُّ عَن مَراقِدِ غَفلَتِهِم وَ يَسـمَعَنَّ اَطوارَ وَرَقاتِ الفِردَوسِ مِن شَجَرٍ كانَ فى الرَّوضَةِ الاَحَديَّةِ مِن اَيدِى القُدرَةِ بِإِذنِ اللّهِ مَغرُوساً. بر اولى العلم معلوم و واضح بوده كه ١٩ چون نار محبّت عيسوى حجبات حدود يهود را سوخت و حكم آن حضرت فى الجمله جريان بر حسب ظاهر يافت، روزى آن جمال غيبى به بعضى از اصحاب روحانى ذكر فراق فرمودند و نار اشتياق افروختند و فرمودند كه «من مى‌روم و بعد مى‌آيم»، و در مقام ديگر فرمودند: «من مى‌روم و مى‌آيد ديگرى تا بگويد آنچه من نگفته‌ام و تمام نمايد آنچه را كه گفته‌ام.»[1] و اين دو عبارت فى الحقيقه يكى است لَو اَنتُم فِى مَظاهِرِ التَّوحيدِ بِعَينِ اللّهِ تَشهَدُون. و اگر به ديدهء بصيرت ٢٠ معنوى مشاهده شود فى الحقيقه در عهد خاتم، هم كتاب عيسىٰ و امر او ثابت شد. در مقام اسم كه خود حضرت فرمود: «منم عيسىٰ.» و آثار و اخبار و كتاب عيسىٰ را هم تصديق فرمود كه مِن عند اللّه بوده. در اين مقام نه در خودشان فرقى مشهود و نه در كتابشان غيريّتى ملحوظ زيرا كه هر دو قائم به امر اللّه بودند و هم ناطق به ذكر اللّه و كتاب هر دو هم مُشعر بر اوامر اللّه بود. از اين جهت است كه خود عيسىٰ فرمود: «من مى‌روم و مراجعت مى‌كنم.» به مثل شمس كه

١- انجيل يوحنّا، فصل ١٤، آيهء ٢٨ و فصل ١٦، آيهء ٧

اگر شمس الیوم بگوید من شمس یوم قبلم صادق است و اگر بگوید در حدود یومی که غیر آنم صادق است. و همچنین در ایّام ملاحظه نمائید که اگر گفته شود که کلّ یك شیءاند صحیح و صادق است و اگر گفته شود که به حدود اسمی و رسمی غیر هم اند آن هم صادق است. چنانچه می‌بینی با اینکه یك شیءاند با وجود این در هر کدام اسمی دیگر و خواصّی دیگر و رسمی دیگر ملحوظ می‌شود که در غیر آن نمی‌شود. و به همین بیان و قاعده، مقامات تفصیل و فرق و اتّحاد مظاهر قدسی را ادراك فرمائید تا تلویحات کلمات آن مُبدع اسماء و صفات را در مقامات جمع و فرق عارف شوی و واقف گردی و جواب مسألهء خود را در موسوم نمودن آن جمال ازلی در هر مقام خود را به اسمی و رسمی بتمامه

٢١ بیابی. و بعد اصحاب و تلامیذ آن حضرت استدعا نمودند که علامت رجعت و ظهور چیست و چه وقت این ظاهر خواهد شد؟ و در چند مقام این سؤال را از آن طلعت بی‌مثال نمودند و آن حضرت در هر مقام علامتی ذکر فرمودند چنانچه در

٢٢ اناجیل اربعه مسطور است. و این مظلوم یك فقرهء آن را ذکر می‌نمایم و نعمت های مکنونهء سدرهء مخزونه را لوجه الله بر عباد الله مبذول می‌دارم تا هیاکل فانیه از اثمار باقیه محروم نمانند که شاید به رشحی از انهار بی‌زوال حضرت ذی الجلال

که در دار السّلام بغداد جاری شده فائز شوند بی آنکه اجر و مزدی طلب نمایم. «إنَّما نُطعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللّهِ لا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً و لا شُكُوراً.»[1] و این طعامی است که ارواح و افئدهء منیره به او حیات باقیه یابند و این همان مائده ای است که می‌فرماید: «رَبَّنَا اَنْزِلْ عَلَينَا مَائِدَةً مِنَ السَّماءِ.»[2] و این مائده هرگز از اهلش مقطوع نشود و نفاد نجوید و در کلّ حین از شجرهء فضل می‌روید و از سماوات رحمت و عدل نازل می‌شود. چنانچه فرموده است: «مَثَلاً كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ اَصْلُهَا ثَابِتٌ و فَرعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي اُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ.»[3] حیف است که انسان از این عطیّهء لطیفه خود را منع نماید و از این نعمت باقیه و حیات دائمه خود را محروم سازد. پس قدر این مائدهء معنوی را دانسته که بلکه از الطاف بدیعهء آن شمس حقیقی اجسادهای مرده حیات تازه یابند و ارواح پژمرده به روح بی‌اندازه فائز شوند. ای برادر من، جهدی باید تا ایّام باقی است از اکواب باقی چشیم. همیشه نسیم جان از مصر جانان نوزد و همیشه نهرهای تبیان در جریان نه و مدام ابواب رضوان مفتوح نماند. آید وقتی که عندلیبان جنان از گلستان قدسی به آشیان های الهی پرواز نمایند، دیگر نه نغمهء بلبل شنوی و نه جمال گل بینی. پس تا حمامهء

۲۳

۱- سورهء انسان (دهر)، آیهء ۹ ۲- سورهء مائده، آیهء ۱۱۴
۳- سورهء ابراهیم، آیهء ۲۴-۲۵

ازلی در شــور و تغنّی است و بهــار الهی در جلوه و تزیین غنیمت شمرده گوش قلب را از سروش او بی‌بهره مکن. این است نصیحت این عبد آن جناب و احبّای خدا را. فَمَن شاءَ فَلیُقْبِلْ وَ مَن شاءَ فَلیُعْرِضْ. إنَّ اللّهَ کَانَ غَنیّاً عَنهُ وَ عَمَّا یُشاهَدُ وَ یُرَی. و این است نغمات عیسی بن مریم که در رضــوان ٢٤
انجیل به الحان جلیل در علائم ظهور بعد فرموده. در سِفر اوّل که منسوب به متّی[١] است در وقتی که سؤال نمودند از علامات ظهور بعد جواب فرمود: «وَ للوَقتِ مِن بَعدِ ضیقِ تلکَ الأَیّامِ تُظلَم الشَّمسُ وَ القَمَرُ لا یُعْطی ضَوءَهُ وَ الکَواکِبُ تَتَساقَطُ مِنَ السّماءِ وَ قُوّاةُ الأَرضِ تَرتَجُّ. حینَئذٍ تَظهَرُ عَلاماتُ ابْنِ الإنسانِ فِي السّماءِ وَ یَنُوحُ کُلُّ قَبائلِ الأَرضِ وَ یَرونَ ابْنَ الإنسانِ آتیاً عَلی سَحابِ السَّماءِ مَعَ قُوّاةٍ وَ مَجدٍ کَبیرٍ وَ یُرسِلُ مَلائکَتَهُ مَعَ صَوتِ السّافُورِ العَظیمِ.»[١] انتهی. ترجمهٔ آن به فارسی این است که بعد از تنگی و ابتلا که همهٔ مردم را احاطه می‌نماید شمس از افاضه ممنوع می‌شود یعنی تاریك می‌گردد و قمر از اعطای نور باز می‌ماند و ستاره های سماء بر ارض نازل می‌شوند و ارکان ارض متزلزل می‌شود. در این وقت ظاهر می‌گردد نشانه های پسر انسان در آسمان، یعنی جمال موعود و ساذج وجود بعد از ظهور این علامات از

١- انجیل متّی، فصل ٢٤، آیهٔ ٢٩-٣١

عرصهء غیب به عالم شهود می‌آید. و می‌فرماید: در آن حین جمیع قبیله ها که در ارض ساکن اند نوحه و ندبه می‌نمایند و می‌بینند خلایق آن جمال احدیّه را که می‌آید از آسمان در حالتی که سوار بر ابر است با قوّت و بزرگی و بخششی بزرگ و می‌فرستد ملائکه های خود را با صدای سافور عظیم. انتهی. و در اسفار ثلاثهء دیگر که منسوب به لوقا و مرقس و یوحنّا است همین عبارات مذکور است و چون در الواح عربیّه به تفصیل مذکور شد دیگر در این اوراق متعرّض ذکر آنها نشدیم و اکتفا به یکی از آنها نمودیم. و علمای انجیل چون عارف به معانی این بیانات و مقصود مودعه در این کلمات نشدند و به ظاهر آن متمسّك شدند لهذا از شریعهء فیض محمّدیّه و از سحاب فضل احمدیّه ممنوع گشتند. و جهّال آن طائفه هم تمسّك به علمای خود جسته، از زیارت جمال سلطان جلال محروم ماندند زیرا که در ظهور شمس احمدیّه چنین علامات که مذکور شد به ظهور نیامد. این است که قرن ها گذشت و عهدها به آخر رسید و آن جوهر روح به مقرّ بقای سلطنت خود راجع شد و نفخهء دیگر از نَفَس روحانی در صور الهی دمیده شد و نفس های مرده از قبور غفلت و ضلالت به ارض هدایت و محلّ عنایت محشور شدند و هنوز آن گروه در انتظار که کی این علامات ظاهر ۲۵

شـود و آن هیـکل مـعـهـود به وجـود آید تـا نصرت نمایند و مال‌ها در راهش انفاق کنند و جان‌ها در سبیلش ایثار. چنانچه امم دیگر هم به همین ظنونات از کوثر معانیِ رحمت نامتناهیِ حضرت باری دور مانده‌اند و به خیال خود مشغولند. و از این عبارت گـذشته، بـیان دیگر در انجـیل هست که می‌فرماید: «اَلسَّماءُ وَ الارضُ تَـزولانِ وَ لکِنْ کَلامی لا یزُولُ»[1] که معنی آن به فارسی این است که آسمان و زمین ممکن است که زائل و معدوم شوند امّا کلام من هرگز زائل نمی‌شود و همیشه باقی و ثابت میانهء ناس خواهد بود. و از این راه است که اهل انجیل می‌گویند که حکم انجیل هرگز منسوخ نمی‌شود و هر وقت و زمان که طلعت موعود با همهء علامت‌ها ظاهر شود باید شریعت مرتفعهء در انجیل را محکم و ثابت نماید تا در همهء عـالم دینی بـاقی نماند مگر این دین. و این فـقـره از مطالب محقّقهء مسلّمه است نزد ایشان. و چنان اعتقاد کرده‌اند که اگر نفسی هم مبعوث شود به جمیع علامات موعوده و بر خلاف حکم ظاهر در انجیل حکم نماید البتّه اذعان نکنند و قبول ننمایند بلکه تکفیر نمایند و استهزاء کنند. چنانچه در ظهور شمس محمّدیّه مشهود شد. حال اگر معانی این کلمات مُنزله در کتب را که جمیع ناس از عدم بلوغ به آن، از غایت

٢٦

۱- انجیل متّی، فصل ٢٤، آیهء ٣٥ و انجیل لوقا، فصل ٢١، آیهء ٣٣

قصوی و سدرهٔ منتهی محجوب شده‌اند از ظهورات احدیّه در هر ظهور به تمام خضوع سؤال می‌نمودند البتّه به انوار شمس هدایت مهتدی می‌شدند و به اسرار علم و حکمت واقف می‌گشتند. حال این بنده رشحی از معانی این کلمات را ذکر ۲۷ می‌نمایم تا اصحاب بصیرت و فطرت از معنی آن به جمیع تلویحات کلمات الهی و اشارات بیانات مظاهر قدسی واقف شوند تا از هیمنهٔ کلمات از بحر اسماء و صفات ممنوع نشوند و از مصباح احدیّه که محلّ تجلّی ذات است محجوب نگردند. قوله: «مِن بَعدِ ضیقِ تلكَ الایّام»، یعنی وقتی که ۲۸ ناس در سختی و تنگی مبتلا شوند، و این در وقتی است که آثار شمس حقیقت و اثمار سدرهٔ علم و حکمت از میان مردم زائل شود و زمام ناس بدست جهّال افتد و ابواب توحید و معرفت که مقصود اصلی از خلق انسانی است مسدود شود و علم به ظنّ تبدیل گردد و هدایت به شقاوت راجع شود. چنانچه الیوم مشاهده می‌شود که زمام هر گروهی به دست جاهلی افتاده و به هر نحو که اراده کنند حرکت می‌دهند و در میان ایشان از معبود جز اسمی و از مقصود جز حرفی نمانده. و به قسمی بادهای هوی و نفس غالب شده که سراج های عقل و فؤاد را در قلوب خاموش نموده، با اینکه ابواب علم الهی به مفاتیح قدرت ربّانی مفتوح گشته و جواهر

وجود ممکنات به نور علمی و فیوضات قدسی منوَّر و مهتدی گشتند به قسمی که در هر شیء بابی از علم باز گشته و در هر ذرّه آثاری از شمس مشهود شده. و با همهء این ظهوراتِ علمی که عالم را احاطه نموده هنوز باب علم را مسدود دانسته‌اند و امطار رحمت را مقطوع گرفته‌اند. به ظنّ تمسّك جسته، از عروة الوثقای محکم علم دور مانده اند. و آنچه از ایشان مفهوم می‌شود گویا به علم و باب آن بالفطره رغبتی ندارند و در خیال ظهور آن هم نیستند زیرا که در ظنّ و گمان، ابوابی برای نان یافته اند و در ظهور مظهر علم، جز انفاق جان چیزی نیافته اند. لهذا البتّه از این گریزانند و به آن متمسّك. و با اینکه حکم الهی را یك می‌دانند از هر گوشه‌ای حکمی صادر می‌شود و از هر محلّی امری ظاهر. دو نفس بر یك حکم ملاحظه نمی‌شود زیرا جز هوی الهی نجویند و به غیر از خطا سبیلی نخواهند. ریاست را نهایت وصول به مطلوب دانسته‌اند و کبر و غرور را غایت بلوغ به محبوب شمرده‌اند. تزویرات نفسانی را مقدّم بر تقدیرات ربّانی دانند. از تسلیم و رضا گذشته اند و به تدبیر و ریا اشتغال نموده اند و به تمام قوّت و قدرت حفظ این مراتب را می‌نمایند که مبادا نقصی در شوکت راه یابد و یا خللی در عزّت بهم رسد. و اگر چشمی از کحل معارف الهی روشن شود ملاحظه می‌کند سَبُعی چند

۲۹ را که بر مردارهای نفوس عباد افتاده‌اند. حال کدام ضیق و تنگی است که ازید از مراتب مذکوره باشد که اگر نفسی طلب حقّی و یا معرفتی بخواهد نماید نمی‌داند نزد کدام رود و از که جویا شود، از غایت اینکه رأی‌ها مختلف و سبیل‌ها متعدّد شده. و این تنگی و ضیق از شرایط هر ظهور است که تا واقع نشود ظهور شمس حقیقت نشود زیرا که صبح ظهور هدایت بعد از لیل ضلالت طالع می‌شود. این است که در روایات و احادیث جمیع این مضامین هست که کُفر عالم را فرو می‌گیرد و ظلمت احاطه می‌نماید و امثال اینها چنانچه مذکور شد. و این عبد بواسطهٴ شهرت این احادیث و اختصار دیگر متعرّض ذکر عبارات حدیث نشده‌ام. حال اگر ۳۰ مقصود از این ضیق را همچو ادراک نمایند که عالم ضیق به هم رساند و یا امورات دیگر که به خیال خود توهّم نمایند هرگز مشهود نگردد و البتّه گویند که این شرط ظهور نیافته چنانچه گفته‌اند و می‌گویند. باری، مقصود از ضیق، ضیق از معارف الهیّه و ادراک کلمات ربّانیّه است که در ایّام غروب شمس و مرایای او عباد در تنگی و سختی افتند و ندانند به که توجّه نمایند چنانچه مذکور شد. كَذلكَ نُعَلِّمُكَ مِن تَأويلِ الأَحاديثِ وَ نُلقی عَلَيكَ مِن اَسرارِ الحِكمَةِ لِتَطَّلِعَ بِما هُو المَقصودُ وَ تَكُونَ مِنَ الّذينَ هُمْ شَرِبُوا مِن كَأسِ العلمِ و

۳۱ العِرفان. و قوله: «تُظلَمُ الشَّمسُ وَ القَمَرُ لا یُعطی ضَوءَه وَ الکَواکِبُ تَتَساقَطُ مِنَ السَّماء.» مقصود از شمس و قمر که در کلمات انبیاء مذکور است منحصر به این شمس و قمر ظاهری نیست که ملاحظه می‌شود. بلکه از شمس و قمر معانی بسیار اراده فرموده‌اند که در هر مقام به مناسبت آن مقام معنیی اراده می‌فرمایند. مثلاً یك معنی از شمس، شمس‌های حقیقت‌اند که از مشرق قدم طالع می‌شوند و بر جمیع ممکنات ابلاغ فیض می‌فرمایند. و این شموس حقیقت، مظاهر کلّیهء الهی هستند در عوالم صفات و اسمای او، و همچنان که شمس ظاهری تربیت اشیای ظاهره از اثمار و اشجار و الوان و فواکه و معادن و دون ذلك از آنچه در عالم ملك مشهود است، به امر معبود حقیقی به اعانت اوست، همچنین اشجار توحید و اثمار تفرید و اوراق تجرید و گل‌های علم و ایقان و ریاحین حکمت و بیان از عنایت و تربیت شمس‌های معنوی ظاهر می‌شود. این است که در حین اشراق این شموس، عالم جدید می‌شود و انهار حَیَوان جاری می‌گردد و ابحر احسان به موج می‌آید و سحاب فضل مرتفع می‌شود و نسمات جود بر هیاکل موجودات می‌وزد و از حرارت این شمس‌های الهی و نارهای معنوی است که حرارت محبّت الهی در ارکان عالم احداث می‌شود و از عنایت این

ارواح مجرّده است که روح حیوان باقیه بر اجساد مـردگان فانیه مـبذول می‌گردد. و فی الحقیقه این شمس ظاهری یك آیه از تجلّی آن شمس معنوی است و آن شمسی است که از برای او مقابلی و شبهی و مثلی و ندّی ملاحظه نمی‌شود و کلّ به وجود او قائمند و از فیض او ظاهر و به او راجع. مِنها ظَهَرتِ الأشیاءُ وَ إلی خَزائِنِ اَمرِها رَجَعَت وَ مِنها بُدِئَتِ المُمکِناتُ وَ إلی کَنائِزِ حُکمِها عادَت. و اینکه در مقام بیان و ذکر، ۳۲ تخصیص داده می‌شوند به بعضی از اسماء و صفات چنانچه شنیده اید و می‌شنوید، نیست مگر برای ادراك عقول ناقصهٴ ضعیفه وإلاّ لم یزل و لایزال مقدّس بوده‌اند از هر اسمی و منزّه خواهند بود از هر وصفی. جواهر اسماء را به ساحت قدسشان راهی نه و لطائف صفات را در ملکوت عزّشان سبیلی نه. فَسُبحانَ اللّه مِن اَن یُعرَفَ اَصفیاؤُه بِغَیرِ ذَواتِهِم اَو یُوصَفَ اَولِیاؤُهُ بِغَیرِ اَنفُسِهِم. فَتَعالَی عَمّا یَذکُرُ العِبادُ فی وَصفِهِم وَ تعالَی عَمّا هُم یَعرِفُونَ. و اطلاق شموس بر آن انوار مجرّده در ۳۳ کلمات اهل عصمت بسیار شده، از آن جمله در دعای ندبه می‌فرماید: «اَینَ الشُّمُوسُ الطّالِعَةُ؟ اَینَ الأقمارُ المُنیرَةُ؟ اَینَ الأنجُمُ الزّاهِرَةُ؟» پس معلوم شد که مقصود از شمس و قمر و نجوم در مقام اوّلیه انبیاء و اولیاء و اصحاب ایشانند که از انوار معارفشان عوالم غیب و شهود روشن و منوّر است. و در ۳۴

مقام دیگر مقصود از شمس و قمر و نجوم، علمای ظهور قبلند که در زمان ظهور بعد موجودند و زمام دین مردم در دست ایشان است. و اگر در ظهور شمس اُخری به ضیای او منوّر گشتند لهذا مقبول و منیر و روشن خواهند بود وإلاّ حکم ظلمت در حقّ آنها جاری است اگرچه به ظاهر هادی باشند زیرا که جمیع این مراتب از کفر و ایمان و هدایت و ضلالت و سعادت و شقاوت و نور و ظلمت منوط به تصدیق آن شمس معنوی الهی است. بر هر نفسی از علماء حکم ایمان از مبدأ عرفان در یوم تغابن و احسان جاری شد حکم علم و رضا و نور و ایمان دربارهء او صادق است وإلاّ حکم جهل و نفی و کفر و ظلم در حقّ او جریان یابد. و این بر هر ۳۵ ذی بصری مشهود است که همچنان که نور ستاره محو می‌شود نزد اشراق شمس ظاهره، همین قسم شمس علم و حکمت و عرفان ظاهره نزد طلوع شمس حقیقت و آفتاب معنوی محو و تاریك می‌شود. و اطلاق شمس بر آن علماء به ۳۶ مناسبت علوّ و شهرت و معروفیّت است. مثل علمای مسلّم عصر که مشهور بلاد و مسلّم اند بین عباد. و اگر حاکی از شمس الهی باشند از شموس عالیه محسوبند وإلاّ از شموس سجّین چنانچه می‌فرماید: «الشَّمْسُ و القَمَرُ بِحُسْبَانٍ.»[1] و

۱- سورهء رحمن، آیهء ۵

معنی شمس و قمر هم که در آیهٔ مذکوره هست البتّه شنیده‌اید ، احتیاج به ذکر نیست. و هر نفسی هم که از عنصر این شمس و قمر باشد یعنی در اقبال به باطل و اعراض از حقّ، البتّه از حسبان ظاهر و به حسبان راجع خواهد شد. پس ای سائل، باید به عروة الوثقی' متمسّك شویم که شاید از شام ضلالت به نور هدایت راجع گردیم و از ظلّ نفی فرار نموده در ظلّ اثبات درآئیم و از نار حسبان آزاد شده به نور جمال حضرت منّان منوّر گردیم والسّلام. کَذلِكَ نُعطیکُم مِن اَثمارِ شَجَرةِ العِلمِ لِتَکُونُنَّ فی رِضوانِ حِکمةِ اللّه لَمِنَ المُحبرِینَ. ۳۷

۳۸ و در مقامی هم مقصود از اطلاقات شمس و قمر و نجوم، علوم و احکام مرتفعهٔ در هر شریعت است مثل صلات و صوم که در شریعت فرقان بعد از اخفای جمال محمّدی از جمیع احکام محکم تر و اعظم تر است. چنانچه احادیث و اخبار مشعر بر آن است و به علّت شهرت، احتیاج ذکر نیست. بلکه در هر عصری حکم صلات محکم و مجری بوده. چنانچه از انوار مشرقه از شمس محمّدیّه مأثور است که بر جمیع انبیاء در هر عهدی حکم صلات نازل شده، نهایت آنکه در هر عصر به اقتضای وقت به قسمی و آدابی جدید مخصوص گشته. ۳۹ و چون در هر ظهور بعد، آداب و عادات و علوم مرتفعهٔ محکمهٔ مشرقهٔ واضحهٔ ثابته در ظهور قبل منسوخ

می‌شود لهذا تلویحاً به اسم شمس و قمر ذکر نموده‌اند.

۴۰. «لِیَبْلُوَکُمْ اَیُّکُمْ اَحْسَنُ عَمَلاً.»[1] و در حدیث هم اطلاق شمس و قمر بر صوم و صلات شده چنانچه می‌فرماید: «الصَّومُ ضیاءٌ وَ الصَّلوةُ نُورٌ.» ولکن روزی در محلّی نشسته بودم شخصی از علمای معروف وارد شد و به مناسبتی این حدیث را ذکر نمود و فرمود: چون صوم حرارت در مزاج احداث می‌نماید لهذا به ضیاء که شمس باشد تعبیر یافته و صلات لیل چون برودت می‌طلبد لهذا به نور که قمر باشد معبّر گشته. ملاحظه نمودم که آن فقیر به قطره‌ای از بحر معانی موفّق نشده و به جذوه‌ای از نار سدرهٔ حکمت ربّانی فائز نگشته. بعد از مدّتی در نهایت ادب اظهار داشتم که جناب، آنچه فرمودید در معنی حدیث، در السن و افواه ناس مذکور است ولیکن گویا مقصود دیگر هم از حدیث مستفاد می‌شود. بیان آن را طلب نمود. ذکر شد که خاتم انبیاء و سیّد اصفیاء دین مرتفع در فرقان را تشبیه به سماء فرموده اند به علّت علوّ و رفعت و عظمت و احاطهٔ آن بر جمیع ادیان. و چون در سماء ظاهره دو رکن اعظم اقوم مقرّر شده است که نیّرین باشد و به شمس و قمر نامیده، همچنین در سماء دین هم دو نیّر مقدّر گشته که صوم و صلات باشد. الإسلامُ سَماءٌ

۱- سورهٔ ملك، آیهٔ ۲

و الصَّومُ شَمسُها و الصَّلوةُ قَمَرُها. باری، این است مقصود ٤١ از تلویحات کلمات مظاهر الهی. پس اطلاق شمس و قمر در این مراتب بر این مقامات مذکوره به آیات نازله و اخبار وارده محقّق و ثابت شد. این است که مقصود از ذکر تاریکیِ شمس و قمر و سقوط انجم، ضلالت علماء و نسخ شدن احکام مرتفعه در شریعت است که مظهر آن ظهور به این تلویحات اخبار می‌دهد. و جز ابرار را از این کأس نصیبی نیست و جز اخیار را قسمتی نه. «إنَّ الأَبْرَارَ یَشْرَبُونَ مِنْ کأسٍ کَانَ مِزَاجُهَا کافُوراً.»[1] و این مسلّم است که در هر ٤٢ ظهور بعد، شمس علوم و احکام و اوامر و نواهی که در ظهور قبل مرتفع شده و اهل آن عصر در ظلّ آن شمس و قمر معارف و اوامر منوّر و مهتدی می‌شدند تاریك می‌شود، یعنی حکمش و اثرش تمام می‌گردد. و حال ملاحظه فرمائید که اگر امّت انجیل مقصود از شمس و قمر را ادراك می‌نمودند و یا از مظهر علم الهی مستفسر می‌شدند بدون اعتراض و لجاج، البتّه معانی آن واضح می‌گشت و این گونه در ظلمت نفس و هویٰ مبتلا و گرفتار نمی‌شدند. بلی، چون علم را از مبدأ و معدنش اخذ ننمودند لهذا در وادی مهلك کفر و ضلالت به هلاکت رسیده‌اند و هنوز مُشعر نشده‌اند که علامات کلّ ظاهر

۱- سورهٔ انسان (دهر)، آیهٔ ۵

شد و شمس موعود از افق ظهور اشراق نمود و شمس و قمر
٤٣ علوم و احکام و معارف قبل تاریك شد و غروب نمود. حال به
چشم علم الیقین و جناحَیْ عین الیقین به صراط حقّ الیقین قدم
گذار، «قُل اللّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلعَبُونَ.»[1] تا از اصحابی
محسوب شوی که می‌فرماید: «إنَّ الَّذينَ قَالُوا رَبُّنَا اللّهُ ثُمَّ
اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلائِكَةُ.»[2] تا جمیع این اسرار را به
٤٤ بَصَر خود مشاهده فرمائی. ای برادر من، قدم روح بردار تا
بادیه های بعیدهٔ بُعد و هجر را به آنی طیّ فرمائی و در رضوان
قرب و وصل درآئی و در نَفَسی به انفس الهیّه فائز شوی. و
به قدم جسد هرگز این مراحل طیّ نشود و مقصود حاصل
نیاید. و السَّلامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الحَقَّ بِالحَقِّ وَ كَانَ عَلَى
٤٥ صِراطِ الأمرِ فِي شاطِئِ العِرفانِ بِاسمِ اللّهِ مَوقُوفاً. این است
معنی آیهٔ مبارکه که می‌فرماید: «فَلا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشارِقِ و
الْمَغارِبِ»[3] زیرا که از برای هر شمسی از این شموس مذکوره
محلّ اشراق و غروب است. و چون علمای تفسیر بر حقیقت
این شمس های مذکوره اطّلاع نیافتند لهذا در تفسیر این آیهٔ
مبارکه معطّل شدند. و بعضی ذکر نمودند که چون آفتاب در
هر روز از نقطه‌ای طلوع می‌نماید غیر از نقطهٔ یوم قبل لهذا به

١- سورهٔ انعام، آیهٔ ٩١ ٢- سورهٔ فصّلت، آیهٔ ٣٠
٣- سورهٔ معارج، آیهٔ ٤٠

لفظ جمع ذکر فرموده. و بعضی دیگر نوشته اند که مقصود فصول اربعه است که در هر فصلی چون شمس از محلّی طالع می‌شود و به محلّی غروب می‌نماید لهذا مشارق و مغارب ذکر شده. این است مراتب علم عباد. و با وجود این به جواهر علم و لطائف حکمت چه جهل‌ها و عیوب ها که نسبت می‌دهند. و همچنین از این بیانات واضحهٔ محکمهٔ متقنهٔ غیر متشابهه تفطّر سماء را که از علائم ساعت و قیامت است ادراك نما. این است که می‌فرماید: «إذَا السَّمَاءُ انفَطَرَتْ.»[1] مقصود سماء ادیان است که در هر ظهور مرتفع می‌شود و به ظهور بعد شکافته می‌گردد، یعنی باطل و منسوخ می‌شود. قسم به خدا که اگر درست ملاحظه شود تفطّر این سماء اعظم است از تفطّر سماء ظاهری. قدری تأمّل فرمائید. دینی که سال ها مرتفع شده باشد و جمیع در ظلّ آن نشو و نما نموده باشند و به احکام مشرقهٔ آن مدّت ها تربیت یافته و از آباء و اجداد جز ذکر آن را نشنیده، به قسمی که چشم ها جز نفوذ امرش را ادراك نکرده و گوش ها جز احکامش را استماع ننموده، بعد نفسی ظاهر شود و جمیع اینها را به قوّت و قدرت الهی تفریق نماید و فصل کند بلکه همه را نفی فرماید، حال فکر نما که این اعظم است یا آنچه این همج رعاع گمان

۴۶

۱- سورهٔ انفطار، آیهٔ ۱

۴۷ نموده اند از تفطّر سماء؟ و دیگر زحمت و مرارت آن طلعات را ملاحظه نما که بی ناصر و معین ظاهری در مقابل جمیع اهل ارض اقامهٔ حدود الله می‌فرمایند، با آن همه ایذاء که بر آن وجودهای مبارکهٔ لطیفهٔ رقیقه وارد می‌شود و با کمال قدرت
۴۸ صبر می‌فرمایند و با نهایت غلبه تحمّل می‌نمایند. و همچنین معنی تبدیل ارض را ادراک نما که غمام رحمت آن سماء بر قلوبی که نیسان مکرمت مبذول داشت، تبدیل شد اراضی آن قلوب به ارض معرفت و حکمت. و چه ریاحین توحید که در ریاض قلوبشان انبات شده و چه شقایق های حقایق علم و حکمت که از صدور منیرشان روئیده. و اگر ارض قلوبشان تبدیل نمی‌شد چگونه رجالی که حرفی تعلیم نگرفته‌اند و معلّم را ندیده‌اند و به هیچ دبستانی قدم نگذاشته اند به کلمات و معارفی تکلّم می‌نمایند که احدی ادراک نتواند نمود؟ گویا از تراب علم سرمدی سرشته شده اند و از آب حکمت لدنّی عجین گشته اند. این است که می‌فرماید: «اَلعِلمُ نُورٌ یَقْذِفُهِ اللّٰهُ فی قَلبِ مَن یَشاء.» و این نحو از علم است که ممدوح بوده و هست، نه علوم محدوده که از افکار محجوبهٔ کدره احداث شده و آن را گاهی از هم سرقت می‌نمایند و بر دیگران
۴۹ افتخار می‌کنند. ای کاش صدرهای عباد از نقوش این تحدیدات و کلمات مظلمه پاك و مقدّس می‌شد که لَعَلَّ به تجلّی انوار

شمس علم و معانی و جواهر اسرار حکمت لدنّی فائز می‌گشت. حال ملاحظه نما، اگر این اراضی جرزهء وجود تبدیل نمی‌شد چگونه محلّ ظهور اسرار احدیّه و بروز جواهر هویّه می‌شد؟ این است که می‌فرماید: «یَوْمَ تُبَدَّلُ الاَرْضُ غَیْرَ الاَرْضِ.»[1] و از نسمات جود آن سلطان وجود ارض ظاهره هم تبدیل یافته لَو اَنتُم فی اَسرارِ الظُّهور تَتَفَکَّرُون. و دیگر معنی این آیه را ادراک نما که می‌فرماید: «و الاَرْضُ جَمیعاً قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ السَّموات مَطوِیّاتٌ بِیَمینِهِ سُبْحَانَهُ و تَعالَی عَمَّا یُشْرِکُونَ.»[2] مضمون آن این است که همهء زمین اخذ شده، در دست اوست روز قیامت و آسمان پیچیده شده، در دست راست اوست. حال قدری انصاف می‌خواهد که اگر مقصود این است که مردم ادراک نموده اند چه حسن بر آن مرتّب می‌شود؟ وانگهی این مسلّم است که حقّ منیع، دستی که مرئی شود به بصر ظاهر و مرتکب این امورات شود منسوب به ذات نیست بلکه کفری است محض و افکی است صرف اقرار بر چنین امری. و اگر بگوئی مظاهر امر او هستند که در قیامت به این امر مأمور می‌شوند این هم به غایت بعید است و بی‌فائده. بلکه مقصود از ارض، ارض معرفت و علم است و از سماوات، سماوات ادیان. حال ملاحظه فرما که چگونه ارض علم و

۵۰ ۵۱

۱- سورهء ابراهیم، آیهء ۴۸ ۲- سورهء زمر، آیهء ۶۷

معرفت که از قبل مبسوط شده بود به قبضهٔ قدرت و اقتدار قبض نمود و ارض منیعهٔ تازه در قلوب عباد مبسوط فرمود و ریاحین جدیده و گل های بدیعه و اشجار منیعه از صُدور منیره انبات نمود. ۵۲ و همچنین ملاحظه کن که سماوات ادیان مرتفعه در قبل چگونه در یمین قدرت پیچیده شد و سماء بیان به امرالله مرتفع گشت و به شمس و قمر و نجوم اوامر بدیعهٔ جدیده تزیین یافت. این است اسرار کلمات که بی حجاب کشف و ظاهر گشته تا ادراك صبح معانی فرمائی و سراج های ظنون و وهم و شكّ و ریب را به قوّت توکّل و انقطاع خاموش نمائی و مصباح جدید علم و یقین در مشکات قلب و دل برافروزی. ۵۳ و از جمیع این کلمات مرموزه و اشارات ملغزه که از مصادر امریّه ظاهر می‌شود مقصود امتحان عباد است چنانچه مذکور شد تا معلوم شود اراضی قلوب جیّدهٔ منیره از اراضی جرزهٔ فانیه. و همیشه این از سنّت الهی در میان عباد بوده چنانچه در کتب مسطور است. ۵۴ و همچنین آیهٔ قبله را ملاحظه فرمائید که بعد از هجرت شمس نبوّت محمّدی از مشرق بطحا به یثرب، رو به بیت المقدّس توجّه می‌فرمودند در وقت صلات، تا آنکه یهود بعضی سخن های ناشایسته بر زبان راندند که ذکرش شایستهٔ این مقام نیست و سبب تطویل کلام می‌شود. باری، آن حضرت بسیار مکدّر شدند و به لحاظ

تفکّر و تحیّر در سماء نظر می‌فرمودند. بعد جبرئیل نازل شد و این آیه تلاوت نمود: «قَدْ نَرىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا.»[1] تا آنکه در یومی آن حضرت با جمعی اصحاب به فریضهء ظهر مشغول شدند و دو رکعت از نماز بجا آورده بودند که جبرئیل نزول نمود و عرض کرد: «فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ.»[2] در اثنای نماز حضرت از بیت المقدّس انحراف جسته به کعبه مقابل شدند. فی الحین تزلزل و اضطراب در میان اصحاب افتاد به قسمی که جمعی نماز را برهم زده اعراض نمودند. این فتنه نبود مگر برای امتحان عباد وإلاّ آن سلطان حقیقی قادر بود که هیچ قبله را تغییر ندهد و در آن عصر هم بیت المقدّس را قرار فرماید و این خلعت قبول را از وی سلب ننماید. چنانچه در عهد اکثری ۵۵ انبیاء که بعد از موسیٰ مبعوث به رسالت شدند مثل داود و عیسیٰ و دون آنها از انبیای اعظم که مابین این دو نبیّ آمدند هیچ حکم قبله تغییر داده نشد و همهء این مرسلین از جانب ربّ العالمین مردم را به توجّه همان جهت امر می‌فرمودند. و نسبت همهء اراضی هم به آن سلطان حقیقی یکی است مگر هر ارضی را که در ظهور مظاهر خود تخصیص به امری دهد. چنانچه می‌فرماید: «وَ لِلّهِ الْمَشْرِقُ و الْمَغْرِبُ فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ

۱- سورهء بقره، آیهء ۱٤٤   ۲- سورهء بقره، آیهء ۱٤۹

وَجْهُ اللّهِ.»[1] با وجود تحقّق این امور چرا تبدیل شد که سبب جزع و فزع عباد شود و علّت تزلزل و اضطراب اصحاب گردد؟ بلی، این گونه امور که سبب وحشت جمیع نفوس است واقع نمی‌شود مگر برای آنکه کلّ به محكّ امتحان اللّه درآیند تا صادق و کاذب از هم تمیز و تفصیل یابد. اینست که بعد از اختلاف ناس می‌فرماید: «وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتی كُنْتَ عَلَيْهَا إلاّ لِنَعلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلى عَقِبَيه»[2] که مضمون آن این است: ما نگردانیدیم و برهم نزدیم قبله را که آن بیت المقدّس باشد مگر آنکه بدانیم که متابعت تو می‌نماید و که راجع بر عقبیه می‌شود، یعنی اعراض می‌نماید و اطاعت نمی‌کند و صلات را باطل نموده فرار می‌نماید. «حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ.»[3] اگر قدری تأمّل رود در همین مطلب و ٥٦ بیان، ابواب های معانی و تبیان مفتوح بینید و جمیع علم و اسرار آن را بی‌حجاب مشاهده فرمائید. و نیست این امور مگر برای تربیت و خلاصی نفوس از قفس نفس و هوی وإلاّ آن سلطان حقیقی لم یزل به ذات خود غنیّ بوده از معرفت موجودات و لایزال به کینونت خود مستغنی خواهد بود از عبادت ممکنات. یك نسیم از غنای او جمیع عالم را به خلَع غنا

۱- سوره، بقره، آیه ۱۱۵ ۲- سوره، بقره، آیه ۱٤۳
۳- سوره، مدّثر، آیه ٥٠-٥١

مفتخر نماید و یك قطره از بحر جود او همهٔ هستی را به حیات باقیه مشرّف فرماید. ولیکن چون مقصود امتیاز حقّ از باطل و شمس از ظلّ است، این است که در کلّ حین امتحان‌های مُنزله از جانب ربّ العزّه چون غیث هاطل جاری است. اگر قدری در انبیای قبل و ظهور ایشان تعقّل رود امر ۵۷ بسیار بر اهل دیار سهل شود به قسمی که از افعال و اقوالی که مخالف نفس و هوی است محتجب نمی‌مانند و همهٔ حجبات را به نار سدرهٔ عرفان محترق نمایند و بر عرش سکون و اطمینان مستریح شوند. مثلاً موسی بن عمران که یکی از انبیای معظّم و صاحب کتاب بود در اوّل امر، قبل از بعثت، روزی در سوق می‌گذشت. دو نفر با یکدیگر معارضه می‌نمودند. یکی از آن دو نفس از موسی استمداد جست. آن حضرت او را اعانت نموده مدّعی را بقتل رسانید چنانچه در کتاب مسطور است و ذکر تفصیل، مایهٔ تعویق و تعطیل مقصود می‌شود. و این خبر در مدینه اشتهار یافت و آن حضرت را خوف غالب شد چنانچه نصّ کتاب است. تا آنکه به خبر «إنَّ الْمَلاَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ»[1] مخبر شد و از مدینه بیرون تشریف بردند و در مدین در خدمت شعیب اقامه فرمودند. و در مراجعت، در وادی مبارکه که بریّهٔ

۱- سورهٔ قصص، آیهٔ ۲۰

سینا باشد وارد شد و تجلّی سلطان احدیّه را از شجرهٔ لاشرقیّه و لاغربیّه مشاهده نمود. و ندای جانفزای روحانی را از نار موقدهٔ ربّانی استماع فرمود و مأمور به هدایت انفس فرعونی گشت تا مردم را از وادی نفس و هویٰ نجات داده، به صحراهای دلفزای روح و هدیٰ وارد نماید و از سلسبیل انقطاع جمیع من فی الإبداع را از حیرتِ بُعد به دارالسّلام قِرب رساند. و چون در منزل فرعون وارد شد و تبلیغ نمود به آنچه مأمور بود فرعون زبان به بی‌ادبی گشود و گفت: آیا تو نبودی که قتل نفس نمودی و از کافران شدی؟ مثل اینکه ربّ العظمه خبر داد از لسان فرعون که به موسیٰ عرض نمود: «وَ فَعَلْتَ فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ و اَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ قَالَ فَعَلْتُهَا إذاً وَ اَنَا مِنَ الضَّآلِّينَ فَفَرَرْتُ مِنكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّی حُكْماً وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ.»[1] حال تفکّر در فتنه های الهی و بدایع امتحان های او کن که نفسی که معروف است به قتل نفس و خود هم اقرار بر ظلم می‌نماید چنانچه در آیه مذکور است و سی سنه اَو اقلّ هم بر حسب ظاهر در بیت فرعون تربیت یافته و از طعام و غذای او بزرگ شده، یك مرتبه او را از مابین عباد برگزیده و به امر هدایت کبری مأمور فرمود. و حال آنکه آن سلطان مقتدر قادر بر آن بود که موسیٰ را از قتل

۵۸

۱- سورهٔ شعراء، آیهٔ ۲۱-۱۹

ممنوع فرماید تا به این اسم در بین عباد معروف نباشد که سبب وحشت قلوب شود و علّت احتراز نفوس گردد. و ۵۹ همچنین در حالت مریم مشاهده نما که آن طلعت کبری' از عظمت امر و تحیّر، آرزوی عدم فرمود چنانچه مستفاد از آیهء مبارکه می‌شود که بعد از تولّد عیسی'، مریم ناله نمود و به این کلمه زبان گشود: «یَا لَیْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَ کُنْتُ نَسْیاً مَنْسیّاً»[1] که ترجمهء آن این است: ای کاش مرده بودم قبل از ظهور این امر و بودم از فراموش‌شدگان. قسم به خدا که کبدها از استماع این سخن می‌گدازد و روان ها می‌ریزد. و این اضطراب و حزن نبود مگر از شماتت اعداء و اعتراض اهل کفر و شقا. آخر تفکّر نمائید که مریم چه جواب با مردم می‌گفت؟ طفلی که پدر او معیّن نباشد چگونه می‌توان به مردم معیّن نمود که این از روح القدس است؟ این بود که آن مخدّرهء بقا آن طفل را برداشته به منزل مراجعت فرمود. تا چشم قوم بر او افتاد گفتند: «یَا أُخْتَ هَارُونَ مَا کَان اَبُوكِ إمْرَاَ سَوْءٍ وَ مَا کَانَتْ أُمُّكِ بَغِیّاً.»[2] مضمون آن این است که ای خواهر هارون، نبود پدر تو مرد بدی و نبود مادر تو بدکار. حال ناظر به این فتنهء کبری و امتحان اعظم شوید. و از همه ۶۰ گذشته، همان جوهر روح که در میان قوم به نسبت بی‌پدری

۱- سورهء مریم، آیهء ۲۳ ۲- سورهء مریم، آیهء ۲۸

معروف بوده او را پیغمبری بخشید و حجّت خود نمود بر کلّ
۶۱ اهل سماوات و ارض. حال مشاهده فرمائید که چقدر امور
مظاهر ظهور مغایر نفس و هوای عباد از سلطان ایجاد ظاهر
می‌شود. و چون بر این جواهر اسرار مطّلع شوی به مقصود آن
نگار اطّلاع یابی و اقوال و افعال آن ملیك با اقتدار را مثل هم
ملاحظه نمائی به قسمی که آنچه در افعال او مشاهده شود در
کلمات او هم ملاحظه گردد و هرچه در کلمات او ملاحظه
گردد در افعال او به نظر آید. این است که این افعال و اقوال
در ظاهر نقمت اند برای فجّار و در باطن رحمت اند برای
ابرار. اگر به دیدهٴ قلب ملاحظه رود کلمات مُنزَله از سماء
مشیّت با امور مُظهره از ملکوت قدرت یك شیء مشاهده شود
۶۲ و بر یك قسم ادراك گردد چنانچه مذکور شد. حال ای برادر
ملاحظه نما اگر در این عهد چنین اموری ظاهر شود و چنین
حکایت بروز نماید چه خواهند نمود؟ قسم به مربّی وجود و
مُنزِل کلمات که در حین، بی تکلّم حکم بر کفر و امر بر قتل
نمایند. کجا گوش می‌دهند که گفته شود که عیسیٰ از نفخهٴ
روح القدس ظاهر شده و یا موسیٰ از امر مبرم مأمور گشته.
اگر صد هزار خروش برآری به گوش احدی نرود که بی‌پدری
مبعوث به رسالت گشته و یا قاتلی از شجرهٴ نار، إنّی أنَا اللّه
۶۳ آورده. چشم انصاف اگر باز شود از جمیع این بیانات مشهود

می‌گردد که مُظهر همهٔ این امور و نتیجهٔ همه الیوم ظاهر است. با اینکه امثال این امور در این ظهور واقع نشده با وجود این متمسّك به ظنونات انفس مردوده شده، چه نسبت‌ها که داده اند و چه بلایا که وارد آورده اند که در ابداع شبه آن به ظهور نیامده. اللّه اکبر، بیان که به این مقام ٦٤ رسید رائحهٔ روحانی از صبح صمدانی مرور نمود و صبای صبحگاهی از مدینهٔ سبای لایزالی وزید و اشارتش جان را بشارت تازه بخشید و روح را فتوحی بی‌اندازه. بساط جدیدی مبسوط نمود و ارمغان بی‌شمار بی‌کران از آن یار بی‌نشان آورد که خلعت ذکر از قدّ لطیفش بسی قاصر است و رداء بیان از قامت منیرش بس کوتاه. بی لفظ رمز معانی کشف می‌نماید و بی لسان اسرار تبیان می‌گوید. و بلبل های شاخسار هجر و فراق را ناله و افغان می‌آموزد و قاعده و رسوم عشق و عاشقی و رمز دلدادگی تعلیم می‌نماید. و گل های بدیع رضوان قرب و وصال را رسم دلبری و آداب عشوه گری تلقین می‌نماید. و اسرار حقایق بر شقایق بستان عشق می‌بخشد و دقایق رموز و رقایق آن را در صدر عشّاق ودیعه می‌گذارد. به قسمی عنایت در این ساعت فرموده که روح القدس به غایت حسرت می‌برد. قطره را امواج بحری داده و ذرّه را طراز خورشیدی عنایت نموده. الطاف به مقامی رسیده که جُعَل

قصد نافهء مشك نموده و خفّاش در مقابل آفتاب مقرّ گزیده. مردگان را به نفخهء حیات از قبور جسد مبعوث نموده و جاهلان را بر صدر علم منزل داده و ظالمان را بر فراز عدل
٦٥ محلّ معیّن نموده. و عالم هستی به جمیع این عنایات حامله گشته، تا کی اثر این عنایت غیبی در خاکدان ترابی ظاهر شود و تشنگان از پا افتاده را به کوثر زلال محبوب رساند و گمگشتگان صحرای بُعد و نیستی را به سرادق قرب و هستی معشوق فائز گرداند و در ارض قلوبِ که این حبّه های قدس انبات نماید و از ریاض نفوسِ که شقایق های حقایق غیبی بشکفد. باری، نه چنان سدرهء عشق در سینای حبّ مشتعل شده که به آب های بیان افسرده گردد و یا اتمام پذیرد. عطش این حوت را بحور ننشاند و این سمندر ناری جز در نار روی یار مقرّ نگزیند. پس ای برادر، سراج روح را در مشکات قلب به دُهن حکمت برافروز و به زجاج عقل حفظش نما تا نَفَس های انفس مشرکه آن را خاموش نکند و از نور باز ندارد. کَذلِكَ نَوَّرنا اُفُقَ سَماءِ البَیانِ مِن اَنوارِ شُموسِ الحِکمَةِ وَ العِرفانِ لِیطمَئِنَّ بِها قَلبُكَ وَ تَکُونَ مِن الَّذینَ طارُوا بِاَجنِحَةِ
٦٦ الإیقانِ فِی هَواءِ مَحَبّةِ رَبِّهِم الرَّحمن. و قوله: «حینَئِذٍ تَظهَرُ عَلامَةُ ابنِ الإنسانِ فِی السَّماءِ.» میفرماید: بعد از کسوف شمس معارف الهیّه و سقوط نجوم احکام مثبته و خسوف قمر

علم کـه مربّی عبـاد است و انعدام اعـلام هدایت و فـلاح و ظلمت صـبح صـدق و صـلاح، ظاهر می‌شـود عـلامت ابن الانسان در آسمـان. و مقصود از سماء، سماء ظاهره است که قریب ظهور آن فَلَك سماوات معدلت و جریان فُلك هدایت بر بحر عظمت، در آسمان نجمی بر حسب ظاهر پیدا می‌شود که مبشّر است خـلق سماوات را به ظهور آن نیّر اعظم. و همچنین در آسمـان معنی نجمی ظاهر می‌شود که مبشّر است اهل ارض را به آن فجر اقوم اکرم. و این دو علامت در سمـاء ظاهره و سـمـاء باطنه قـبل از ظهـور هر نبیّ ظاهر گـشـتـه چنانچـه شنیده‌اند. از جمله خلیل الرّحمن که قبل از ظهور آن حضرت، ٦٧ نمرود خـوابی دید و کَهَنه را خواست، اخبـار دادند بـر طلوع نجمی در سماء. و همچنین شخصی در ارض ظاهر شد که مردم را بشـارت می‌داد به ظهـور آن حـضرت. و بعد از او حـکایت ٦٨ کلیم الله بود کـه کَهَنهٔ آن زمـان فـرعـون را خـبـر دادند کـه کوکبی در سمـاء طالع شده که دالّ است بر انعقـاد نطفه‌ای که هلاك تو و قوم تو بر دست اوست. و همچنین عـالمی پیدا شد که شب ها بـنی اسـرائیل را بشـارت و تسلّی می‌فـرمـود و اطمینان می‌داد چنانچه در کتب مسطور است. و اگـر تفصیل این امور ذکـر شود این رسـاله کـتابی می‌شود. و دیگر آنکه دوست ندارم حکایات واقعهٔ قبل را ذکـر نمایم. و خدا شاهد

حال است که این بیان هم که می‌شود نیست مگر از کمال
حبّ به آن جناب که شاید جمعی فقرای ارض بر شاطئ غنا
وارد شوند و یا گروهی از جاهلان بر بحر علم وارد گردند و
یا تشنگان معرفت بر سلسبیل حکمت واصل آیند. وإلاّ این
عبد اشتغال به این مقالات را ذنبی عظیم می‌دانم و عصیانی
٦٩ کبیر می‌شمرم. و همچنین نزدیك ظهور عیسیٰ شد، چند نفر
از مجوس که اطّلاع یافتند بر ظهور نجم عیسیٰ در سماء، به
اثر آن نجم آمدند تا داخل شدند به شهری که مقرّ سلطنت
هیرودس بود. و در آن ایّام سلطنت آن ممالك در قبضهء تصرّف
٧٠ او بود. و کانوا قائلین: «أَینَ هُوَ المولُود مَلِكُ الیَهود؟ لأنّا قد
رَأَینا نَجمَهُ فِي المَشرِقِ وَ وافَینا لِنَسجُدَ لَه.»[1] و بعد از تفحّص
معلوم نمودند که در بیت اللّحم یهودا آن طفل متولّد شد. این
علامت در سماء ظاهره. و علامت در سماء باطنه که سماء
علم و معانی باشد ظهور یحیی بن زکریّا بود که مردم را
بشارت می‌داد به ظهور آن حضرت. چنانچه می‌فرماید: «انَّ
اللّهَ یُبَشِّرُكَ بِیَحْییٰ مُصَدِّقاً بِکَلِمَةٍ مِنَ اللّهِ وَ سَیِّداً وَ حَصُوراً.»[2]
مقصود از کلمه، حضرت عیسیٰ است که یحییٰ مبشّر به
ظهور او بود. و در الواح سماوی هم مسطور است: «کانَ
یُوحَنّا یَکرِزُ فی بَرِّیَّةِ یَهودا قَائِلاً تُوبُوا فَقَدِ اقتَرَبَ مَلَکُوتُ

١- انجیل متّی، فصل ٢، آیهء ٢ ٢- سورهء آل عمران، آیهء ٣٩

السّموات.»[1] و مقصود از یوحنّا، یحیی[1] است. و همچنین قبل ٧١ از ظهور جمال محمّدی آثار سماء ظاهره ظاهر شد. و آثار باطنه که مردم را در ارض بشارت می‌دادند به ظهور آن شمس هویّه چهار نفر بودند واحداً بعد واحد. چنانچه روزبه که موسوم به سلمان شد به شرف خدمتشان مشرّف بود و زمان وفات هر یك می‌رسید روزبه را نزد دیگری می‌فرستاد تا نوبت به چهارم رسید و او در حین موت فرمود: ای روزبه، بعد از تکفین و تدفین من برو به حجاز که شمس محمّدی اشراق می‌نماید و بشارت باد تو را به لقای آن حضرت. تا ٧٢ رسید به این امر بدیع منیع. و اکثر از منجّمان خبر ظهور نجم را در سماء ظاهره داده‌اند. و همچنین در ارض هم نورین نیّرین، احمد و کاظم، قدّس الله تربتهما. پس، از این معانی ٧٣ مبرهن شد که قبل از ظهور هر یك از مرایای احدیّه علامات آن ظهور در آسمان ظاهر و آسمان باطن که محلّ شمس علم و قمر حکمت و انجم معانی و بیان است ظاهر می‌شود و آن ظهورِ انسانِ کامل است قبل از هر ظهور برای تربیت و استعداد عباد از برای لقای آن شمس هویّه و قمر احدیّه. و قوله: «وَ یَنوحُ کُلُّ قَبائِلِ الأَرض وَ یَرَونَ ابن الإنسان آتیاً عَلی ٧٤ سَحابِ السَّماءِ مَعَ قُوّاةٍ وَ مجدٍ کبیرٍ.» تلویح این بیان این

١- انجیل متّی، فصل ٣، آیه ١-٢

است: یعنی در آن وقت نوحه می‌کنند عباد از جهت فقدان شمس جمال الهی و قمر علم و انجم حکمت لدنّی و در آن اثنا مشاهده می‌شود که آن طلعت موعود و جمال معبود از آسمان نازل می‌شود در حالتی که بر ابر سوار است، یعنی آن جمال الهی از سماوات مشیّت ربّانی در هیکل بشری ظهور می‌فرماید. و مقصود از سماء نیست مگر جهت علوّ و سموّ که آن محلّ ظهور آن مشارق قدسیّه و مطالع قدمیّه است. و این کینونات قدیمه اگرچه به حسب ظاهر از بطن امّهات ظاهر می‌شوند ولیکن فی الحقیقه از سماوات امر نازلند و اگرچه بر ارض ساکن اند ولیکن بر رفرف معانی متّکأند و در حینی که میان عباد مشی می‌نمایند در هواهای قرب طائرند. بی حرکتِ رِجل در ارض روحِ مشی نمایند و بی پر به معارج احدیّه پرواز فرمایند. در هر نَفَسی مشرق و مغرب ابداع را طیّ فرمایند و در هر آنی ملکوت غیب و شهاده را سیر نمایند. بر عرش «لایَشغَلُه شَأنٌ عَن شَأنٍ» واقف اند و بر کرسیّ «کلُّ یَومٍ هُوَ فی شَأنٍ»[۱] ساکن. از علوّ قدرت سلطان قدم و سموّ مشیّت ملیك اعظم مبعوث می‌شوند. این است که می‌فرماید: از ۷۵ آسمان نازل می‌شود. و لفظ سماء در بیانات شموس معانی بر مراتب کثیره اطلاق می‌شود. مثلاً سماء امر و سماء مشیّت و

۱- سوره‌ٴ رحمن، آیه‌ٴ ۲۹

سماء اراده و سماء عرفان و سماء ایقان و سماء تبیان و سماء ظهور و سماء بطون و امثال آن. و در هر مقام از لفظ سماء معنیی اراده می‌فرماید که غیر از واقفین اسرار احدیّه و شاربین کؤوس ازلیّه احدی ادراک ننماید. مثلاً می‌فرماید: «وَ فِي السَّماءِ رِزْقُكُم وَ مَا تُوعَدُونَ»[1] و حال آنکه رزق از ارض انبات می‌نماید و همچنین: «الأَسماءُ تُنْزَلُ مِنَ السَّماءِ،» با اینکه از لسان عباد اسماء ظاهر می‌شود. اگر قدری مرآت قلب را از غبار غرض پاك و لطیف فرمائی جمیع تلویحات کلمات کلمهٔ جامعهٔ ربوبیّه را در هر ظهوری ادراك می‌نمائی و بر اسرار علم واقف می‌شوی. ولکن تا حجبات علمیّه را که مصطلح بین عباد است به نار انقطاع نسوزانی به صبح نورانی علم حقیقی فائز نگردی. و علم به دو قسم منقسم است: علم الهی و علم شیطانی. آن از الهامات سلطان حقیقی ظاهر و این از تخیّلات انفس ظلمانی باهر. معلّم آن حضرت باری و معلّم این وساوس نفسانی. بیان آن «اتّقوا اللّه یُعلّمکم اللّه» و بیان این «العلمُ حجابُ الأکبر». اثمار آن شجر، صبر و شوق و عرفان و محبّت، و اثمار این شجر، کبر و غرور و نخوت. و از بیانات صاحبان بیان که در معنی علم فرموده اند هیچ رائحهٔ این علوم ظلمانی که ظلمت آن همهٔ بلاد را فرا گرفته ٧٦

۱- سورهٔ ذاریات، آیهٔ ٢٢

استشمام نمی‌شود. این شجر جز بغی و فحشاء ثمری نیاورد و جز غلّ و بغضاء حاصلی نبخشد. ثمرش سمّ قاتل است و ظلّش نار مهلك. فنعم ما قال:

«تَمَسَّكْ بِأَذيالِ الهَوى و اخلَعِ الْحَياء
وَ خَلِّ سَبيلَ النّاسِكينَ وَ إن جَلُّوا.»

۷۷ پس باید صدر را از جمیع آنچه شنیده شده پاك نمود و قلب را از همهء تعلّقات مقدّس فرمود تا محلّ ادراك الهامات غیبی شود و خزینهء اسرار علوم ربّانی گردد. این است که می‌فرماید: «السّالكُ فِي النَّهجِ الْبَيضاء و الرُّكنِ الحَمراء لَنْ يَصِلَ إلى مَقامِ وَطَنِهِ إلاّ بِالكفِّ الصَّفرِ عَمّا في أيدِي النّاسِ.» این است شرط سالك. درست تفکّر و تعقّل فرموده تا

۷۸ بی‌حجاب بر مقصود کتاب واقف شوی. باری، از مطلب دور ماندیم اگرچه همه ذکر مطلب است ولیکن قسم به خدا آنچه می‌خواهم اختصار نمایم و به اقلّ کفایت کنم می‌بینم زمام قلم از دست رفته و با وجود این چقدر از لئالی بی‌شمار که ناسفته در صدف قلب مانده و چه مقدار حوریّات معانی که در غرف های حکمت مستور گشته که احدی مسّ آنها ننموده، «لَم يَطْمِثْهُنَّ إنسٌ قَبْلَهُمْ و لا جانٌّ.»[1] با همهء این بیانات گویا حرفی از مقصود ذکر نشد و رمزی از مطلوب مذکور نیامد، تا کی محرمی یافت شود و احرام حرم دوست بندد و

۱- سورهء رحمن، آیهء ٥٦

به کعبهء مقصود واصل گردد و بی گوش و لسان اسرار بیان بشنود و بیابد. پس، از این بیانات محکمهء واضحهء لائحه مقصود از سماء در آیهء مُنزله معلوم شد و مفهوم گشت. و اینکه می‌فرماید: با ابر و غمام نازل می‌شود مقصود از ابر آن اموری است که مخالف نفس و هوای ناس است. چنانچه ذکر شد در آیهء مذکوره: «اَفَکُلَّمَا جَاءَکُمْ رَسُولٌ بِمَا لا تَهْوَی اَنْفُسُکُم استَکْبَرتُمْ فَفَرِیقاً کَذَّبتُم وَ فَرِیقاً تَقتُلُونَ.»[1] مثلاً از قبیل تغییر احکام و تبدیل شرائع و ارتفاع قواعد و رسوم عادیّه و تقدّم مؤمنین از عوام بر معرضین از علماء. و همچنین ظهور آن جمال ازلی بر حدودات بشریّه از اکل و شرب و فقر و غنا و عزّت و ذلّت و نوم و یقظه و امثال آن، از آن چیزهائی که مردم را به شبهه می‌اندازد و منع می‌نماید. همهء این حجبات به غمام تعبیر شده. و این است آن غمامی که سماوات علم و عرفان کلّ من فی الارض به آن می‌شکافد و شقّ می‌گردد چنانچه می‌فرماید: «یَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ.»[2] و همچنانکه غمام، ابصار ناس را منع می‌نماید از مشاهدهء شمس ظاهری، همین قسم هم این شئونات مذکوره مردم را منع می‌نماید از ادراک آن شمس حقیقی. چنانچه مذکور است در کتاب از لسان کفّار: «وَ قَالُوا مَا لِهَذَا الرَّسُولِ

۷۹

۸۰

۱- سورهء بقره، آیهء ۸۷ ۲- سورهء فرقان، آیهء ۲۵

يَأكُلُ الطّعَامَ و يَمْشي فِي الأَسْواقِ لَوْ لا اُنْزِلَ إلَيْهِ مَلَكٌ فَيكُون مَعَهُ نَذيراً.»[1] مثل اينكه ملاحظه می‌شد از انبياء فقر ظاهری و ابتلای ظاهری و همچنين ملزومات عنصریِ جسدی از قبيل جوع و امراض و حوادث امكانيّه. چون اين مراتب از آن هياكل قدسيّه ظاهر می‌شد مردم در صحراهای شكّ و ريب و بيابان های وهم و تحيّر متحيّر می‌ماندند كه چگونه می‌شود نفسی از جانب خدا بيايد و اظهار غلبه نمايد بر كلّ من علی الارض و علّت خلق موجودات را به خود نسبت دهد چنانچه فرموده: «لَو لاكَ لَما خَلَقْتُ الأَفلاكَ» و مع ذلك به اين قسم ها مبتلا به امور جزئيّه شود؟ چنانچه شنيده‌اند از ابتلای هر نبیّ و اصحاب او از فقر و امراض و ذلّت، چنانچه سرهای اصحاب ايشان را در شهرها به هديه می‌فرستادند و ايشان را منع می‌نمودند از آنچه به آن مأمور بودند و هر كدام در دست اعدای دين مبتلا بودند به قسمی كه بر ايشان وارد می‌آوردند آنچه اراده می‌نمودند. و اين معلوم است كه تغييرات و تبديلات كه در هر ظهور واقع می‌شود همان غمامی است تيره كه حائل می‌شود بصر عرفان عباد را از معرفت آن شمس الهی كه از مشرق هويّه اشراق فرموده. زيرا كه سال ها عباد بر تقليد آباء و اجداد باقی هستند و به آداب و طريقی كه در

٨١

۱- سورهء فرقان، آيهء ۷

آن شریعت مقرّر شده تربیت یافته‌اند، یك مرتبه بشنوند و یا ملاحظه نمایند شخصی که در میان ایشان بوده و در جمیع حدودات بشریّه با ایشان یکسان است و مع ذلك جمیع آن حدودات شرعیّه که در قرن‌های متواتره به آن تربیت یافته‌اند و مخالف و منکر آن را کافر و فاسق و فاجر دانسته‌اند همه را از میان بردارد، البتّه این امور حجاب و غمام است از برای آنهائی که قلوبشان از سلسبیل انقطاع نچشیده و از کوثر معرفت نیاشامیده. و به مجرّد استماع این امور چنان محتجب از ادراك آن شمس می‌مانند که دیگر بی سؤال و جواب حکم بر کفرش می‌کنند و فتوی بر قتلش می‌دهند چنانچه دیده‌اند و شنیده‌اند از قرون اولی و این زمان نیز ملاحظه شد. ۸۲ پس باید جهدی نمود تا به اعانت غیبی از این حجبات ظلمانی و غمام امتحانات ربّانی از مشاهدهٔ آن جمال نورانی ممنوع نشویم و او را به نفس او بشناسیم و اگر هم حجّت بخواهیم به یك حجّت و برهان اکتفا نمائیم تا به منبع فیض نامتناهی که جمیع فیوضات نزد او معدوم صرف است فائز گردیم نه آنکه هر روز به خیالی اعتراض نمائیم و به هوائی تمسّك جوئیم. ۸۳ سبحان اللّه، با وجود اینکه از قبل این امورات را به تلویحات عجیبه و اشارات غریبه خبر داده‌اند تا جمیع ناس اطّلاع یابند و در آن

روز خود را از بحر البحور فیوضات محروم نسازند مع ذلك امر چنین واقع می‌شود که مشهود است. و این مضمونات در قرآن هم نازل شده چنانچه می‌فرماید: «هَلْ یَنْظُرُونَ إلاّ اَنْ یأتِیَهُمُ اللّهُ فِی ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ.»[1] و علمای ظاهر بعضی این آیه را از علائم قیامت موهوم که خود تعقّل نموده اند گرفته اند و مضمون آن این است: آیا انتظار می‌کشند مگر اینکه بیاید آنها را خدا در سایه ای از ابر؟ و حال آنکه این مضمون در اکثر کتب سماوی مذکور است و در همهء اماکن در ذکر علامات ظهور بعد ذکر فرموده اند چنانچه از قبل ذکر شد. و همچنین می‌فرماید: «یَوْمَ تَأْتِی السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبینٍ یَغْشَی النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ اَلِیمٌ»[2] که مضمون آن این است: روزی که می‌آید آسمان به دودی آشکار و فرو می‌گیرد مردم را و این است عذاب الیم. و همین امورات را که مغایر انفس خبیثه و مخالف هوای ناس است حضرت ربّ العزّه محكّ و میزان قرار داده و به آنها امتحان می‌فرماید عباد خود را و تمیز می‌دهد سعید را از شقیّ و مُعرض را از مقبل چنانچه مذکور شد. و اختلافات و نَسخ و هدم رسومات عادیّه و انعدام اعلام محدوده را به دخان در آیهء مذکوره تعبیر فرموده و کدام دخان است اعظم از این دخان که فروگرفته همهء ناس را و

٨٤

١- سورهء بقره، آیهء ٢١٠ ٢- سورهء دخان، آیهء ١٠-١١

عذابی است برای آنها که هرچه می‌خواهند رفع آن نمایند قادر نیستند؟ و به نار نفس در هر حین به عذابی جدید معذّبند زیرا که هرچه می‌شنوند که این امر بدیع الهی و حکم منیع صمدانی در اطراف ارض ظاهر شده و هر روز در علوّ است ناری جدید در قلوبشان مشتعل می‌شود و آنچه ملاحظه می‌نمایند از قدرت و انقطاع و ثبوت این اصحاب که هر روز به عنایت الهی محکم تر و راسخ تر می‌شوند اضطراب تازه در نفوسشان ظاهر می‌گردد. در این ایّام که بحمدالله سطوت الهی چنان غلبه فرموده که جرئت تکلّم ندارند و اگر یکی از اصحاب حقّ را که صد هزار جان به دل و جان رایگان در ره دوست ایثار می‌نماید ملاقات نمایند از خوف اظهار ایمان می‌کنند و چون خلوت می‌کنند به سبّ و لعن مشغول می‌شوند. چنانچه می‌فرماید: «وَ إذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَ إذا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الأنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إنَّ اللّه عَليمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ.»[1] و عنقریب است که اعلام قدرت الهی را ۸۵ در همهء بلاد مرتفع بینی و آثار غلبه و سلطنت او را در جمیع دیار ظاهر مشاهده فرمائی. باری، اکثر علماء چون این آیات را ادراک ننموده اند و از مقصود قیامت واقف نشده اند لهذا جمیع را به قیامت موهوم من حَيثُ لا يَشعُر تفسیر می‌نمایند.

۱- سورهء آل عمران، آیهء ۱۱۹

خدای واحد شاهد است که اگر قدری بصیرت باشد از تلویح همین دو آیه جمیع مطالب که مقصود است ادراك می‌شود و به صبح منیر ایقان به عنایت رحمان واصل می‌گردند. كَذلِكَ تَغَنَّ عَلَيكَ حَمامَةُ البقاءِ عَلى أفنانِ سِدرَةِ البهاء لَعَلَّ تَكُونُنَّ فِي مَناهِجِ العِلمِ وَ الحِكمَةِ بِإذنِ اللّه سالِكاً. و قوله: «یرسل ملائکته» إلی آخر القول. مقصود از این ملائکه آن نفوسی هستند که به قوّهء روحانیّه، صفات بشریّه را به نار محبّت الهی سوختند و به صفات عالّین و کرّوبیین متّصف گشتند. چنانچه حضرت صادق در وصف کرّوبیین می‌فرماید: قومی از شیعیان ما هستند خلف عرش. و از ذکر خلف العرش اگرچه معانی بسیار منظور بوده، هم بر حسب ظاهر و هم بر حسب باطن، ولکن در یك مقام مدلّ است بر عدم وجود شیعه. چنانچه در مقام دیگر می‌فرماید: مؤمن مثل کبریت احمر است و بعد به مستمع می‌فرماید: آیا کبریت احمر دیده‌ای؟ ملتفت شوید به این تلویح که ابلغ از تصریح است دلالت می‌کند بر عدم وجود مؤمن. این قول آن حضرت. و حال مشاهده کن چقدر از این خلق بی‌انصاف که رائحهء ایمان نشنیده اند مع ذلك کسانی را که به قول ایشان ایمان محقّق می‌شود نسبت به کفر می‌دهند. باری، چون این وجودات قدسیّه از عوارض بشریّه پاك و مقدّس گشتند و متخلّق به

(margin: ۸۶, ۸۷)

اخلاق روحانیّین و متّصف به اوصاف مقدّسین شدند لهذا اسم ملائکه بر آن نفوس مقدّسه اطلاق گشته. باری، این است معنی این کلمات که هر فقرهء آن به آیات واضحه و دلیل های متقنه و براهین لائحه اظهار شد. و چون امم عیسی[1] به این معانی نرسیدند و این علامات بر حسب ظاهر چنانچه خود و علمای ایشان ادراک نموده‌اند ظاهر نشد لهذا به مظاهر قدسیّه از آن یوم تا به حال اقبال ننمودند و از جمیع فیوضات قدسیّه محروم شدند و از بدایع کلمات صمدانیّه محجوب گشتند. این است شأن این عباد در یوم معاد. و این قدر ادراک ننمودند که اگر در هر عصری علائم ظهور مطابق آنچه در اخبار است در عالمِ ظاهر ظاهر شود دیگر که را یارای انکار و اعراض می‌ماند و چگونه میان سعید و شقیّ و مجرم و متّقی تفصیل می‌شود؟ مثلاً انصاف دهید اگر این عبارات که در انجیل مسطور است بر حسب ظاهر ظاهر شود و ملائکه با عیسی بن مریم از سماء ظاهره با ابری نازل شوند دیگر که یارای تکذیب دارد و یا که لایق انکار و قابل استکبار باشد؟ بلکه فی الفور همهء اهل ارض را اضطراب به قسمی احاطه می‌کند که قادر بر حرف و تکلّم نیستند تا چه رسد به ردّ و قبول. و نظر به عدم ادراک این معانی بود که جمعی از علمای نصاری به آن حضرت معارضه نمودند که اگر تو آن نبیّ

۸۸

موعودی چرا با تو نیستند آن ملائکه که در کتب ما مسطور است که باید با جمال موعود بیایند تا او را اعانت نمایند در امر او و منذر باشند برای عباد؟ چنانچه ربّ العزّه از لسان ایشان خبر داده: «لَو لا أُنزِلَ إلَیهِ مَلَكٌ فَیَكُونَ مَعَهُ نَذیراً»[1] که مضمون آن این است: چرا فرو فرستاده نشد با محمّد ملکی

۸۹ پس باشد با او بیم دهنده و ترساننده مردمان را. این است که در همهء اعهاد و اعصار این گونه اعتراضات و اختلافات در میان مردم بوده. و همیشهء ایّام مشغول به زخارف قول می‌شدند که فلان علامت ظاهر نشد و فلان برهان باهر نیامد. و این مرض ها عارض نمی‌شد مگر آنکه تمسّك به علمای عصر می‌جستند در تصدیق و تکذیب این جواهر مجرّده و هیاکل الهیّه. و ایشان هم، نظر به استغراق در شئونات نفسیّه و اشتغال به امورات دنیّهء فانیه، این شموس باقیه را مخالف علم و ادراك و معارض جهد و اجتهاد خود می‌دیدند. و معانی کلمات الهیّه و احادیث و اخبار حروفات احدیّه را هم بر سبیل ظاهر به ادراك خود معنی و بیان می‌نمودند لهذا خود و جمیع ناس را از نیسان فضل و رحمت ایزدی مأیوس و مهجور نمودند با اینکه خود مذعن و مقرّند به حدیث مشهور که می‌فرماید: «حَدیثُنا صَعبٌ مُستَصعَبٌ.» و در جای

[1] - سورهء فرقان، آیهء ۷

دیگر می‌فرماید: «إنَّ اَمْرَنا صَعبٌ مُستَصْعَبٌ لا یَحتَمِلُه إلاّ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ اَو نَبِیٌّ مُرسَلٌ اَو عَبدٌ امتَحَنَ اللّهُ قَلبَه لِلایمان.» و مسلّم است نزد خود ایشان که هیچ یك از این ثلاثه در حقّ ایشان صادق نیست. دو قسم اوّل که واضح است و امّا ثالث، هرگز از امتحانات الهی سالم نماندند و در ظهور محكّ الهی جز غِشّ چیزی از ایشان به ظهور نرسید. سبحان اللّه، ۹۰ با وجود اقرار به این حدیث، علمائی که در مسائل شرعیّه هنوز در ظنّ و شكّ اند چگونه در غوامض مسائل اصول الهیّه و جواهر اسرار کلمات قدسیّه اظهار علم می‌نمایند و می‌گویند فلان حدیث که از علائم ظهور قائم است هنوز ظاهر نشده با اینکه رائحهٔ معانی احادیث را ابداً ادراك ننموده اند و غافل از اینکه جمیع علامات ظاهر شد و صراط امر کشیده گشت وَ المُؤمِنُونَ کَالبَرقِ عَلَیه یَمرُّونَ وَ هُم لِظُهُورِ العلامَةِ یَنتَظِرُونَ، قُل یا مَلأَ الجُهّالِ فَانتَظِرُوا کَما کانَ الّذینَ مِن قَبلِکُم لَمِنَ المُنتَظِرینَ. و اگر از ایشان سؤال شود از شرائط ظهور انبیای ۹۱ بعد که در کتب قبل است، از جملهٔ آنها علامات ظهور و اشراق شمس محمّدی است چنانچه مذکور شد و بر حسب ظاهر هیچ یك ظاهر نشد، مع ذلك به چه دلیل و برهان نصاریٰ و امثال آنها را ردّ می‌نمائید و حکم بر کفر آنها نموده اید، چون عاجز از جواب می‌شوند تمسّك به این نمایند که این کتب

تحریف شـده و من عند اللّه نبـوده و نیست و حال آنـکه خود عـبارات آیـه شـهادت می‌دهد بر اینکه مِن عند اللّه است. و مضمون همین آیه در قرآن هم موجود است، لو أنتم تعرفون. براسـتی می‌گـویم مـقـصود از تحـریف را در این مـدّت ادراك

۹۲ ننموده اند. بلی، در آیات مُنزله و کلمات مرایای احمدیّه ذکر تحـریف عـالّین و تبـدیل مسـتکبرین هست، ولکن در مـواضع مخصوصه ذکر شده. و از آن جمله حکایت ابن صوریا است در وقتی که اهل خیبر در حکم قصاص زنای محصن و محصنه از نقطهء فرقـان سؤال نمودند و آن حضرت فرمود حکم خدا رجم است، و ایشـان انـکار نمودند کـه در تورات چنین حکمی نیست. حضرت فرمود از علمای خود که را مسلّم و کلام او را مصدّقید؟ ابن صوریا را قبول نمودند و حضرت او را احضار نمود و فـرمـود: «أُقـسِمُكَ بِاللّهِ الّذی فَلَقَ لَکُم البَحـرَ وَ اَنزَلَ عَلَیکُم الـمَنَّ وَ ظَلَّل لَکُم الغمـام وَ نَجّاکم مِن فـرعـون و مَلأه وَ فَضَّلکُم عَلَی النّاسِ بِاَن تَذکُرَ لَنا ما حَکَم بِهِ مُوسیٰ فِی قِصاص الزّانِي المُحْصَن وَ الزّانیَةِ الـمُحْصَنة» که مضمون آن این است که آن حضرت ابن صوریا را به این قَسَم های مؤکّد قَسَم دادند کـه در تورات حکم قـصاص در زنای مـحصن چه نازل شـده؟ عرض نمود: یا محمّد، رجم است. آن حضرت فرمود پس چرا این حکم مـیان یهـود منسـوخ شده و مجری نیسـت؟ عرض

نمود : چون بخت النّصر بیت المقدّس را بسوخت و جمیع یهود را بقتل رساند ، دیگر یهودی در ارض باقی نماند الاّ معدودی قلیل. و علمای آن عصر نظر به قلّت یهود و کثرت عمالقه به مشاوره جمع شدند که اگر موافق حکم تورات عمل شود آنچه از دست بخت النّصر نجات یافتند به حکم کتاب مقتول می‌شوند و به این مصالح حکم قتل را از میان بالمرّه برداشتند . باری، در این بین جبرئیل بر قلب منیرش نازل شد و این آیه را عرض نمود : «یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ.»[1] این ۹۳ یك موضع بود که ذکر شد . و در این مقام مقصود از تحریف نه چنان است که این همج رعاع فهم نموده اند چنانچه بعضی می‌گویند که علمای یهود و نصاریٰ آیاتی را که در وصف طلعت محمّدیّه بود از کتاب محو نمودند و مخالف آن را ثبت کردند . این قول نهایت بی‌معنی و بی‌اصل است. آیا می‌شود کسی که معتقد به کتابی گشته و من عند اللّه دانسته آن را محو نماید؟ و از این گذشته، تورات در همهٔ روی ارض بود ، منحصر به مکّه و مدینه نبود که بتوانند تغییر دهند و یا تبدیل نمایند . بلکه مقصود از تحریف همین است که الیوم جمیع علمای فرقان به آن مشغولند ، و آن تفسیر و معنی نمودن کتاب است بر هویٰ و میل خود . و چون یهود در زمان آن

۱- سورهٔ مائده، آیهٔ ۱۳

حضرت آیات تورات را که مدلّ بر ظهور آن حضرت بود به هوای خود تفسیر نمودند و به بیان آن حضرت راضی نشدند لهذا حکم تحریف دربارهٔ آنها صدور یافت. چنانچه الیوم مشهود است که چگونه تحریف نمودند امّت فرقان آیات کتاب را در علامات ظهور، به میل و هوای خود تفسیر می‌نمایند چنانچه مشهود است. و در مقام دیگر می‌فرماید: «وَ قَدْ کَانَ فَرِیقٌ مِنْهُمْ یَسْمَعُونَ کَلامَ اللّهِ ثُمَّ یُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ و هُمْ یَعْلَمُونَ.»[1] و این آیه هم مُدلّ است بر تحریف معانی کلام الهی نه بر محو کلمات ظاهریّه چنانچه از آیه مستفاد می‌شود. و عقول مستقیمه هم ادراک می‌نماید. و در موضع دیگر می‌فرماید: «فَوَیلٌ لِلَّذِینَ یَکْتُبُونَ الکِتَابَ بِأَیْدِیهِمْ ثُمَّ یَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللّهِ لِیشْتَرُوا بِهِ ثَمَناً قَلیلاً»[2] الی آخر الآیه. و این آیه در شأن علمای یهود و بزرگان ایشان نازل شد که آن علماء به واسطهٔ استرضای خاطر اغنیاء و استجلاب زخارف دنیا و اظهار غلّ و کفر، الواحی چند بر ردّ حضرت نوشتند و به دلائلی چند مستدلّ شدند که ذکر آنها جائز نه، و نسبت دادند ادلّه های خود را که از اسفار تورات مستفاد گشته. چنانچه الیوم مشاهده می‌شود که چه مقدار ردّ بر این امر بدیع علمای جاهل عصر نوشته اند و گمان نموده اند که این

۹۴ ۹۵ ۹۶

۱- سورهٔ بقره، آیهٔ ۷۵ ۲- سورهٔ بقره، آیهٔ ۷۹

مفتریّات مطابق آیات کتاب و موافق کلمات اولی الالباب است. باری، مقصود از این اذکار این بود که اگر بگویند این ۹۷ علائم مذکوره که از انجیل ذکر شد تحریف یافته و ردّ نمایند و متمسّك به آیات و اخبار شوند مطّلع باشید که کذب محض و افترای صرف است. بلی، ذکر تحریف به این معنی که ذکر شد در اماکن مشخّصه هست چنانچه بعضی از آن را ذکر نمودیم تا معلوم و مبرهن شود بر هر ذی بصری که احاطهٔ علوم ظاهره هم نزد بعضی از امّیّین الهی هست، دیگر معارضین به این خیال نیفتند و معارضه ننمایند که فلان آیه دلیل بر تحریف است و این اصحاب از عدم اطّلاع ذکر این مراتب و مطالب را نموده‌اند. و دیگر آنکه اکثر آیات که مشعر بر تحریف است دربارهٔ یهود نازل شده، لو اَنتُم فِي جَزائِرِ عِلمِ الفُرقانِ تحبرون.

اگرچه از بعضی حمقای ارض شنیده شد که انجیل سماوی در ۹۸ دست نصاریٰ نیست و به آسمان رفته، دیگر غافل از اینکه از همین قول نسبت کمال ظلم و جبر برای حضرت باری جلّ و عزّ ثابت می‌شود. زیرا بعد از آنکه شمس جمال عیسیٰ از میان قوم غائب شد و به فلك چهارم ارتقاء فرمود و کتاب حقّ جلّ ذکره که اعظم برهان اوست میان خلق او، آن هم غائب شود دیگر آن خلق از زمان عیسیٰ تا زمان اشراق شمس محمّدی به چه متمسّك اند و به کدام امر مأمور؟ و دیگر

چگونه مورد انتقام منتقم حقیقی می‌شوند و محلّ نزول عذاب و سیاط سلطان معنوی می‌گردند؟ از همه گذشته انقطاع فیض فیّاض و انسداد باب رحمت سلطان ایجاد لازم می‌آید. فَنَعُوذُ بِاللّهِ عَمّا یَظُنُّ العِبادُ فِی حَقِّهِ، فَتَعالی عَمّا هُم یَعرِفُونَ.

۹۹ ای عزیز، در این صبح ازلی که انوار «اللّهُ نُورُ السَّمواتِ وَ الأَرْضِ»[۱] عالم را احاطه نموده و سرادق عصمت و حفظ «وَ یَأبَی اللّهُ إلاّ أنْ یُتِمَّ نُورَهُ»[۲] مرتفع گشته و ید قدرت «و بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْءٍ»[۳] مبسوط و قائم شده کمر همّت را محکم باید بست که شاید به عنایت و مکرمت الهی در مدینهٔ قدسیّهٔ «إنّا لله» وارد شویم تا به مواقع عزّ «الیه راجعون» مقرّ یابیم. انشاءالله باید چشم دل را از اشارات آب و گل پاك نمود تا ادراك مراتب مالانهایهٔ عرفان نمائید و حقّ را اظهر از آن بینید که در اثبات وجودش به دلیلی محتاج شوید و یا به حجّتی تمسّك جوئید.

۱۰۰ ای سائل محبّ، اگر در هوای روح روحانی طائری حقّ را ظاهر فوق کلّ شیء بینی به قسمی که جز او را نیابی. «کانَ اللّهُ وَ لَمْ یَکُنْ مَعَهُ مِنْ شَیْءٍ.» و این مقام مقدّس از آن است که به دلیلی مدلّل شود و یا آنکه به برهانی باهر آید. و اگر در فضای قدس حقیقت سائری کلّ اشیاء به معروفیّت او معروف اند و او بنفسه معروف بوده و

۱- سورهٔ نور، آیهٔ ۳۵　　۲- سورهٔ توبه، آیهٔ ۳۲
۳- سورهٔ مؤمنون، آیهٔ ۸۸

خواهد بود. و اگر در ارض دلیل ساکنی کفایت کن به آنچه خود فرموده: «أوَلَمْ يَكفِهِم انّا انزَلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ.»[1] این است حجّتی که خود قرار فرموده و اعظم از این حجّت نبوده و نیست: «دَليلُهُ آياتُهُ وَ وُجودُهُ إثباتُهُ.» در این وقت از اهل ۱۰۱ بیان و عرفاء و حکماء و علماء و شهدای آن استدعا می‌نمایم که وصایای الهی را که در کتاب فرموده فراموش ننمایند و همیشه ناظر به اصل امر باشند که مبادا حین ظهور آن جوهر الجواهر و حقیقة الحقائق و نور الانوار متمسّك به بعضی عبارات کتاب شوند و بر او وارد بیاورند آنچه را که در کور فرقان وارد آمد. چه که آن سلطان هویّه قادر است بر اینکه جمیع بیان و خلق آن را به حرفی از بدایع کلمات خود قبض روح فرماید و یا به حرفی جمیع را حیات بدیعهء قدمیّه بخشد و از قبور نفس و هوی محشور و مبعوث نماید. ملتفت و مراقب بوده که جمیع منتهی به ایمان به او و ادراك ایّام و لقای او می‌شود. «لَيْسَ البِرَّ انْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ المَغْرِبِ وَ لَكِنَّ البِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّه وَ اليَوْمِ الآخِرِ.»[2] اسمَعوا يا أهلَ البَيان ما وَصَّيناكُم بِالحقِّ لَعَلَّ تَسكُنُنَّ فِي ظلٍّ كانَ فِي أيّامِ اللّه مَمدوداً.

۱- سورهء عنکبوت، آیهء ۵۱ ۲- سورهء بقره، آیهء ۱۷۷

۱۰۲ اَلبابُ المذکورُ فِی بَیانِ اَنَّ شَمسَ الحَقیقةِ وَ مظهَرَ نَفسِ اللّه لَیَکُونَنَّ سُلطاناً عَلی مَن فِی السَّموات وَ الاَرض وَ إن لَن یُطیعَهُ اَحَدٌ مِن اَهلِ الاَرضِ وَ غَنیّاً عَن کُلِّ مَن فِی المُلك وَ إن لَم یَکُن عِندَهُ دینار. کَذلِكَ نُظهِرُ لَكَ مِن اسرارِ الاَمرِ وَ نُلقی عَلَیكَ مِن جَواهِرِ الحِکمَةِ لِتَطیرَنَّ بِجَناحَی الإنقِطاعِ فِی الهَواءِ الَّذی کانَ عَنِ الاَبصارِ مَستوراً.

۱۰۳ لطائف و جواهر این باب آنکه بر صاحبان نفوس زکیّه و مرایای قدسیّه مبرهن و واضح شود که شموس حقیقت و مرایای احدیّت در هر عصر و زمان که از خیام غیب هویّه به عالم شهاده ظهور می‌فرمایند برای تربیت ممکنات و ابلاغ فیض بر همهٔ موجودات، با سلطنتی قاهر و سطوتی غالب ظاهر می‌شوند. چه که این جواهر مخزونه و کنوز غیبیّهٔ

مکنونه محلّ ظهور یَفعَلُ اللّهُ ما یَشاءُ وَ یَحکُمُ ما یُرید اند . و بر اولی العلم و افئدهء منیره واضح است که غیب هویّه و ذات احدیّه مقدّس از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول و خروج بوده و متعالی است از وصف هر واصفی و ادراک هر مُدرکی . لم یزل در ذات خود غیب بوده و هست و لایزال به کینونت خود مستور از ابصار و انظار خواهد بود . «لا تُدْرِکُهُ الاَبْصَارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الاَبْصارَ وَ هُوَ اللَّطیفُ الْخبیرُ.»[1] چه میان او و ممکنات، نسبت و ربط و فصل و وصل و یا قرب و بُعد و جهت و اشاره به هیچ وجه ممکن نه زیرا که جمیع من فی السّموات و الارض به کلمهء امر او موجود شدند و به ارادهء او که نفس مشیّت است از عدم و نیستی بحت بات به عرصهء شهود و هستی قدم گذاشتند . سبحان اللّه، بلکه میانهء ممکنات و کلمهء او هم نسبت و ربطی نبوده و نخواهد بود . «وَ یُحَذِّرُکُم اللّهُ نَفْسَهُ»[2] بر این مطلب برهانی است واضح «وَ کانَ اللّهُ وَ لَم یَکُن مَعَهُ مِن شیء» دلیلی است لائح . چنانچه جمیع انبیاء و اوصیاء و علماء و عرفاء و حکماء بر عدم بلوغ معرفت آن جوهر الجواهر و بر عجز از عرفان و وصول آن حقیقة الحقائق مقرّ و مذعن اند . و چون ابواب عرفان ذات ازل بر وجه ممکنات مسدود شد لهذا به اقتضای رحمت

۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶

۱- سورهء انعام، آیهء ۱۰۳ ۲- سورهء آل عمران، آیهء ۲۸

واسـعـه، «سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ كُلَّ شَیء» و «وَسِعَتْ رَحـمَتی كُلَّ شَیء» جواهر قدس نورانی را از عوالم روحانی به هیاكل عزّ انسانی در میان خلق ظاهر فرمود تا حكایت نمایند از آن ذات ازلیّه و ساذج قدمیّه. و این مرایای قدسیّه و مطالع هویّه بتمامهم از آن شمس وجود و جوهر مقصود حكایت می‌نمایند، مثلاً علم ایشان از علم او و قدرت ایشان از قدرت او و سلطنت ایشان از سلطنت او و جمال ایشان از جمال او و ظهور ایشان از ظهور او. و ایشانند مخازن علوم ربّانی و مواقع حكمت صمدانی و مظاهر فیض نامتناهی و مطالع شمس لایزالی چنانچه می‌فرماید: «لا فَرقَ بَیْنَكَ وَ بَیْنَهُم إلاّ بِأنَّهُم عِبادُكَ وَ خَلقُكَ.» و این است مقام «أنَا هو و هو أنَا» كه در

١٠٧ حدیث مذكور است. و احادیث و اخبار مدلّه بر این مطلب بسیار است و این بنده نظر به اختصار متعرّض ذكر آنها نشدم. بلكه آنچه در آسمان ها و زمین است محالّ بروز صفات و اسمای الهی هستند چنانچه در هر ذرّه آثار تجلّی آن شمس حقیقی ظاهر و هویدا است كه گویا بدون ظهور آن تجلّی در عالم ملكی هیچ شیء به خلعت هستی مفتخر نیاید و به وجود مشرّف نشود. چه آفتاب های معارف كه در ذرّه مستور شده و چه بحرهای حكمت كه در قطره پنهان گشته. خاصّه انسان كه از بین موجودات به این خلَع تخصیص یافته و به این

شرافت ممتاز گشته. چنانچه جمیع صفات و اسمای الهی از مظاهر انسانی به نحو اکمل و اشرف ظاهر و هویدا است و کلّ این اسماء و صفات راجع به اوست. این است که فرموده: «اَلإنسانُ سِرّی و اَنَا سِرّه.» و آیات متواتره که مدلّ و مشعر بر این مطلب رقیق لطیف است در جمیع کتب سماویّه و صحف الهیّه مسطور و مذکور است. چنانچه می‌فرماید: «سَنُریهِمْ آیَاتِنَا فِی الآفَاقِ وَ فِی اَنْفُسِهِمِ.»[1] و در مقام دیگر می‌فرماید: «وَ فِی انْفُسِکُمْ اَفَلاَ تُبْصِرُونَ.»[2] و در مقام دیگر می‌فرماید: «وَ لا تَکُونُوا کَالَّذینَ نَسُوا اللّهَ فَاَنْسَاهُمْ اَنْفُسَهُمْ.»[3] چنانچه سلطان بقا، روح من فی سرادق العماء فداه می‌فرماید: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبّه.» قسم به خدا ای ۱۰۸ مخدوم من، اگر قدری در این عبارات تفکّر فرمائی ابواب حکمت الهیّه و مصاریع علم نامتناهی را بر وجه خود گشوده یابی. باری، از این بیانات معلوم شد که جمیع اشیاء حاکی از ۱۰۹ اسماء و صفات الهیّه هستند. هر کدام به قدر استعداد خود مدلّ و مشعرند بر معرفت الهیّه به قسمی که احاطه کرده است ظهورات صفاتیّه و اسمائیّه همهٔ غیب و شهود را. این است که می‌فرماید: «اَیَکُونُ لِغَیرِكَ مِنَ الظّهُورِ ما لَیسَ لَكَ حَتّی یَکُونَ هُوَ المُظْهِرُ لَكَ عَمِیَتْ عَینٌ لا تَراك.» و باز سلطان

۱- سورهٔ فصّلت، آیهٔ ۵۳ ۲- سورهٔ ذاریات، آیهٔ ۲۱
۳- سورهٔ حشر، آیهٔ ۱۹

بقا می‌فرماید: «ما رَأیتُ شَیئاً إلاّ وَ قَد رَأیتُ اللّهَ فیهِ اَو قَبلَهُ اَو بَعدَه.» و در روایت کُمیل: «نورٌ اَشرَقَ مِن صُبحِ الأزَلِ فَیلوحُ عَلی هَیاکِلِ التّوحیدِ آثارُه.» و انسان که اشرف و اکمل مخلوقات است اَشَدُّ دَلالَةً وَ اَعظَمُ حِکایَةً است از سائر معلومات و اکمل انسان و افضل و الطف او مظاهر شمس حقیقتند. بلکه ماسوای ایشان موجودند به ارادهء ایشان و متحرّکند به افاضهء ایشان. «لَو لاکَ لَما خَلَقْتُ الأفلاك.» بلکه کلّ در ساحت قدس ایشان معدوم صرف و مفقود بحت‌اند. بلکه منزّه است ذکر ایشان از ذکر غیر و مقدّس است وصف ایشان از وصف ماسوی. و این هیاکل قدسیّه مرایای اوّلیّهء ازلیّه هستند که حکایت نموده اند از غیب الغیوب و از کلّ اسماء و صفات او از علم و قدرت و سلطنت و عظمت و رحمت و حکمت و عزّت و جود و کرم. و جمیع این صفات از ظهور این جواهر احدیّه ظاهر و هویدا است. و این صفات مختصّ به بعضی، دون بعضی نبوده و نیست. بلکه جمیع انبیای مقرّبین و اصفیای مقدّسین به این صفات موصوف و به این اسماء موسوم اند. نهایت بعضی در بعضی مراتب اَشَدُّ ظُهوراً وَ اَعظَمُ نوراً ظاهر می‌شوند. چنانچه می‌فرماید: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ.»[1] پس معلوم و محقّق

۱۱۰

۱- سورهء بقره، آیهء ۲۵۳

شد که محلّ ظهور و بروز جمیع این صفات عالیه و اسمای غیر متناهیه انبیاء و اولیای او هستند، خواه بعضی از این صفات در آن هیاکل نوریّه بر حسب ظاهر ظاهر شود و خواه نشود. نه این است که اگر صفتی بر حسب ظاهر از آن ارواح مجرّده ظاهر نشود نفی آن صفت از آن محالّ صفات الهیّه و معادن اسماء ربوبیّه شود. لهذا بر همهٔ این وجودات منیره و طلعات بدیعه حکم جمیع صفات اللّه از سلطنت و عظمت و امثال آن جاری است اگرچه بر حسب ظاهر به سلطنت ظاهره و غیر آن ظاهر نشوند. و این فقره بر هر ذی بصری ثابت و محقّق است، دیگر احتیاج برهان نیست. بلی، این عباد چون از عیون صافیهٔ منیرهٔ علوم الهیّه تفاسیر کلمات قدسیّه را اخذ ننموده اند لهذا تشنه و افسرده در وادی ظنون و غفلت سائرند و از بحر عذب فرات مُعرِض شده در حول ملح اُجاج طائف اند. چنانچه در وصف ایشان ورقاء هویّه بیان فرموده: «وَ إنْ یَرَوْا سَبِیلَ الرُّشدِ لا یَتَّخذُوه سَبِیلاً وَ إنْ یَرَوْا سَبِیلَ الْغَیِّ یَتَّخِذُوه سَبِیلاً، ذَلِكَ بِاَنَّهُمْ کَذَّبُوا بِآیاتِنَا وَ کَانُوا عَنْهَا غَافِلِینَ»[1] که ترجمهٔ آن این است: اگر ببینند راه صلاح و رستگاری را، آن را اخذ نمی‌نمایند و به آن اقبال نمی‌کنند و امّا اگر راه باطل و طغیان و ضلالت را مشاهده کنند آن را برای

۱۱۱

۱ - سورهٔ اعراف، آیهٔ ۱٤٦

خـود راه وصـول به حقّ قـرار دهند. و این اقـبـال به بـاطل و اعـراض از حقّ ظاهر نشـد، یعنی به این ضـلالت و گـمـراهی مبتلا نشدند، مگر به جزای آنکه تکذیب کردند آیات ما را و بودند از نزول آیات ما و ظهورات آن غفلت کنندگان. چنانچه ۱۱۲ مشاهده شد در این ظهور بدیع منیع که کرورها آیات الهیّه از سـمـاء قـدرت و رحـمت نازل شـد بـا وجـود این جـمـیع خلق اعراض نموده و تمسّك جسته اند به اقوال عبادی که یك حرف از آن را ادراك نمی‌نمایند. از این جهت است کـه در امثال این مسائل واضحه شبهه نموده و خود را از رضوان علم احدیّه و ریاض حکمت صمدیّه محروم نموده اند. باری، راجع به مطلب ۱۱۳ می‌شویم که سؤال از آن شده بود که سلطنت قائم با آنکه در احادیث مأثوره از انجم مضیئه وارد شده با وجود این اثری از سلطنت ظاهر نشـد بلکه خـلاف آن تحـقّق یافت. چنانچـه اصحاب و اولیای او در دست ناس مبتلا و محصور بوده و هسـتند و در نهـایت ذلّت و عـجـز در ملك ظاهرند. بلی، سلطنتی که در کتب در حقّ قائم مذکور است حقٌّ وَ لا رَیبَ فیـه ولیکن آن نه آن سلطنت و حکومتی است کـه هر نفـسی ادراك نماید. و دیگر آنکه جمیع انبیای قبل که بشارت داده اند مردم را به ظهور بعد، همهٔ آن مظاهر قبل ذکر سلطنت ظهور بعد را نموده چنانچه در کتب قبل مسطور است و آن تخصیص

به قـائم ندارد و در حقّ جـمـیع آن مظاهر قـبل و بعـد حکم سلطنت و جمیع صفات و اسماء ثابت و محقّق است زیرا که مظاهر صـفات غیبیّه و مـطالع اسـرار الهیّه اند چنانچه مذکور شـد . و دیگر آنکه مـقـصـود از سلطنت، احـاطـه و قـدرت آن ۱۱٤ حـضـرت است بر همـهء ممکنات و خـواه در عـالم ظاهر به استیلای ظاهری ظاهر شـود یا نشـود . و این بسـتـه به اراده و مشیّت خود آن حضرت است. ولیکن بر آن جناب معلوم بوده که سلطنت و غنا و حیات و موت و حشر و نشر که در کتب قبل مذکور است مقصود این نیست که الیوم این مردم احصاء و ادراك می‌نمایند . بلکه مـراد از سلطنت سلطنتی است کـه در ایّام ظهـور هر یك از شـمـوس حقـیـقت بنفـسـه لنفـسـه ظاهر می‌شود و آن احاطهء باطنیّه است کـه به آن احـاطه می‌نماید کلّ من فی السّموات و الارض را ، و بعد به استعداد کون و زمان و خـلق در عــــالم ظــاهر بــه ظهــور می‌آید چنانچــه سلطـنت حضـرت رسـول حـال در مـیـان ناس ظاهر و هویداست. و در اوّل، امر آن حضرت آن بود که شنیدید . چه مقدار اهل کفر و ضـلال کـه علمـای آن عـصـر و اصحـاب ایشـان باشـند بر آن جوهر فطرت و ساذج طینت وارد آوردند . چه مقدار خاشاك ها و خارها که بر محلّ عبور آن حضرت می‌ریختند . و ایـن معلوم است که آن اشخاص به ظنون خبیثهء شیطانیّهء خود اذیّت به

آن هیکل ازلی را سبب رستگاری خود می‌دانستند زیرا که جمیع علمای عصر به مثل عبدالله أُبَیّ و ابو عامر راهب و کعب بن اشرف و نضر بن حارث، جمیع آن حضرت را تکذیب نمودند و نسبت به جنون و افترا دادند و نسبت هائی که نَعُوذُ بِاللّهِ مِن اَن یَجری بِهِ المِدادُ اَو یَتَحَرّکَ عَلَیْهِ القَلَمُ اَو یَحمِلَهُ الاَلواحُ. بلی، این نسبت ها بود که سبب ایذای مردم نسبت به آن حضرت شد. و این معلوم و واضح است که علمای وقت اگر کسی را ردّ و طرد نمایند و از اهل ایمان ندانند چه بر سر

۱۱۵ آن نفس می‌آید چنانچه بر سر این بنده آمد و دیده شد. این است که آن حضرت فرمود: «ما اُوذِیَ نَبِیٌّ بِمِثلِ ما اوذیتُ». و در فرقان نسبت ها که دادند و اذیّت ها که به آن حضرت نمودند همه مذکور است. فَارجِعُوا إِلَیهِ لَعَلّکُم بِمَواقِعِ الأَمرِ تَطَّلِعُونَ. حتّی قسمی بر آن حضرت سخت شد که احدی با آن حضرت و اصحاب او چندی معاشرت نمی‌نمود و هر نفسی که خدمت آن حضرت می‌رسید کمال اذیّت را به او وارد

۱۱۶ می‌نمودند. در این موقع یك آیه ذکر می‌نمایم که اگر چشم بصیرت باز کنی تا زنده هستی بر مظلومی آن حضرت نوحه و ندبه نمائی. و آن آیه در وقتی نازل شد که آن حضرت از شدّت بلایا و اعراض ناس، به غایت افسرده و دلتنگ بود، جبرئیل از سدرة المنتهای قرب نازل شد و این آیه تلاوت نمود: «وَ إِنْ

كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إعْرَاضُهُمْ فَانِ اسْتَطَعْتَ اَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقاً فِي الاَرْضِ اَوْ سُلَّماً فِي السَّماءِ »[1] که ترجمهء آن این است که اگر بزرگ است بر تو اعراض معرضین و سخت است بر تو ادبار منافقین و ایذای ایشان، پس اگر مستطیعی و می‌توانی، طلب کن نقبی در زیر ارض یا نردبانی به سوی آسمان، که تلویح بیان این است که چاره نیست و دست از تو برنمی‌دارند مگر آنکه در زیر زمین پنهان شوی و یا به آسمان فرار نمائی. و حال امروز ۱۱۷ مشاهده نما که چقدر از سلاطین به اسم آن حضرت تعظیم می‌نمایند و چقدر از بلاد و اهل آن که در ظلّ او ساکن اند و به نسبت به آن حضرت افتخار دارند، چنانچه بر منابر و گلدسته‌ها این اسم مبارك را به کمال تعظیم و تکریم ذکر می‌نمایند. و سلاطینی هم که در ظلّ آن حضرت داخل نشده‌اند و قمیص کفر را تجدید ننموده اند ایشان هم به بزرگی و عظمت آن شمس عنایت مقرّ و معترف اند. این است سلطنت ظاهره که مشاهده می‌کنی. و این لابدّ است از برای جمیع انبیاء که یا در حیات و یا بعد از عروج ایشان به موطن حقیقی ظاهر و ثابت می‌شود چنانچه الیوم ملاحظه می‌گردد. ولیکن آن سلطنت که مقصود است لم یزل و لایزال طائف حول ایشان است و همیشه با ایشان است و آنی انفکاك

۱- سورهء انعام، آیهء ۳۵

نیـابد و آن سلطنت باطنیّه است کـه احـاطه نموده کلّ من فی السّمـوات و الارض را. و از جملهء سلطنت آن است کـه از آن ۱۱۸
شـمس احـدیّه ظاهر شـد. آیا نشنیـدی کـه به یك آیه چگونه مـیانهء نور و ظلمت و سـعیـد و شقیّ و مؤمن و کـافر فـصل فرمود؟ و جمیع اشارات و دلالات قیامت که شنیدی از حشر و نشـر و حـسـاب و کـتـاب و غیـره کلّ به تنزیل همـان یك آیه هویدا شـد و به عرصهء شـهـود آمد. و همـچنین آن آیهء مُنزله، رحـمت بود بـرای ابرار، یعنی انفـسی کـه در حین اسـتـمـاع گـفـتـنـد: «ربّنا سَمِعنا وَ اَطَعْنا» و نقـمت شـد برای فُجّار، یعنی آنهـائی کـه بعـد از اسـتـمـاع گـفـتند «سَمِعنا و عَصَیْنا.» و سیفـالله بود برای فصل مؤمن از کـافر و پدر از پسر. چنانچه دیده اید آنهائی که اقرار نمودند با آنـهائی کـه انکار نمودند در صدد جان و مال هم بر آمدند. چه پدرها که از پسـرها اعراض نمودند و چه عاشق ها که از معشوق ها احتراز جستند. و چنان حادّ و برنده بود این سیف بدیع که همـهء نسبت ها را از هم قطع نمود. و از یك جهت مـلاحظه فـرمـائید چگونه وصل نمود. مثل آنکه مـلاحظه شد که جمـعی از ناس که سال ها شیطان نفس تخم کینه و عدوان مابین ایشـان کاشته بود به سبب ایمان به این امر بدیع منیع چنان متّحـد و موافق شـدند که گـویا از یك صلب ظـاهر شده اند. کَذلِكَ یُؤَلِّفُ اللّهُ بَینَ قُلوبِ الَّذینَ هُمِ

انقَطعُوا إلَيهِ وَ آمَنُوا بآياتهِ وَ كانُوا مِن كَوثَرِ الفَضلِ بأَيادی العزّ مِنَ الشّاربِين. و دیگر آنکه چقدر از مردم مختلف العقائد و مختلف المذهب و مختلف المزاج که از این نسیم رضوان الهی و بهارستان قدس معنوی قمیص جدید توحید پوشیدند و از کأس تفرید نوشیدند . این است معنی حدیث مشهور که ۱۱۹ فرموده گرگ و میش از یك محلّ میخورند و میآشامند . و حال نظر به عدم معرفت این جهّال فرمائید ، به مثل امم سابقه هنوز منتظرند که کی این حیوانات بر یك خوان مجتمع میشوند . این است رتبهء ناس. گویا هرگز از جام انصاف ننوشیده اند و هرگز در سبیل عدل قدم نگذاشته اند . از همه گذشته این امر وقوعش چه حسنی در عالم احداث مینماید؟ فَنِعْمَ مَا نُزِّلَ فی شأنِهم: «لَهُمْ قُلوبٌ لا يَفقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ اَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بِهَا.»[1] و دیگر آنکه ملاحظه فرمائید به تنزیل ۱۲۰ همین یك آیهء منزله از سماء مشیّت چگونه حساب خلایق کشیده شد که هر کس اقرار نمود و اقبال جست حسنات او بر سیّئات زیادتی نمود و جمیع خطایای او معفوّ شد و مغفور آمد . كَذلِكَ يُصدَقُ فی شأنِهِ بأنّهُ سَريعُ الحِساب، وَ كَذلِك يُبَدِّلُ اللّهُ السَّيِّئاتِ بِالحَسَناتِ لَو اَنْتُم فی آفاقِ العِلمِ وَ اَنْفُسِ الحِكمَةِ تَتَفَرَّسُونَ. و همچنین هر کس از جام حبّ نصیب

۱- سورهء اعراف، آیهء ۱۷۹

برداشت از بحر فیوضات سرمدیّه و غمام رحمت ابدیّه، حیات باقیهء ابدیهء ایمانیّه یافت و هر نفسی که قبول ننمود به موت دائمی مبتلا شد. و مقصود از موت و حیات که در کتب مذکور است موت و حیات ایمانی است. و از عدم ادراك این معنی است که عامّهء ناس در هر ظهور اعتراض نمودند و به شمس هدایت مهتدی نشدند و جمال ازلی را مقتدی نگشتند.

۱۲۱ چنانچه وقتی که سراج محمّدی در مشکات احمدیّه مشتعل شد بر مردم حکم بعث و حشر و حیات و موت فرمود. این بود که اعلام مخالفت مرتفع شد و ابواب استهزاء مفتوح گشت. چنانچه از زبان مشرکین، روح الامین خبر داده: «و لَئِنْ قُلْتَ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلاّ سِحْرٌ مُبِينٌ.»[۱] مضمون آن این است که اگر بگوئی به این مشرکین که شما مبعوث شده اید بعد از مردن، هر آینه می‌گویند آنهائی که کافر شده اند به خدا و آیات او، نیست این مگر سحری ظاهر و آشکار و هویدا. و در جای دیگر می‌فرماید: «وَ إِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ إِذَا كُنَّا تُرَاباً أَئِنَّا لَفِی خَلْقٍ جَدِيدٍ»[۲] که ترجمهء آن این است که می‌فرماید: اگر عجب می‌داری پس عجب است قول کافران و معرضان که می‌گویند: آیا ما تراب بودیم؟ و از روی استهزاء می‌گفتند که

۱- سورهء هود، آیهء ۷ ۲- سورهء رعد، آیهء ۵

آیا مائیم مبعوث شدگان؟ این است که در مقام دیگر قهراً لهم می‌فرماید: «أَفَعَیِینَا بِالخَلقِ الأوّلِ بَلْ هُمْ فی لَبْسٍ مِنْ خَلقٍ جَدید.»[1] مضمون آن این است که آیا ما عاجز و مانده شدیم از خلق اوّل؟ بلکه این مشرکین در شکّ و شبهه هستند از خلق جدید. و علمای تفسیر و اهل ظاهر چون معانی کلمات الهیّه را ادراک ننمودند و از مقصود اصلی محتجب ماندند لهذا به قاعده نحو استدلال نمودند «اذا» که بر سر ماضی در آید معنی مستقبل افاده می‌شود. و بعد در کلماتی که کلمهٔ «اذا» نازل نگشته متحیّر ماندند مثل اینکه می‌فرماید: «وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الوَعيدِ وَ جاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَها سَائِقٌ وَ شَهيدٌ»[2] که معنی ظاهر آن این است: دمیده شد در صور و آن است یوم وعید که به نظرها بسیار بعید بود و آمد هر نفسی برای حساب و با اوست راننده و گواه. و در مثل این مواقع یا کلمهٔ «اذا» را مقدّر گرفتند و یا مستدلّ شدند بر اینکه چون قیامت محقّق الوقوع است لهذا به فعل ماضی ادا شد که گویا گذشته است. ملاحظه فرمائید چقدر بی ادراك و تمیزند. نفخهٔ محمّدیّه را که به این صریحی می‌فرماید ادراك نمی‌کنند و از افاضهٔ این نقرهٔ الهی خود را محروم می‌نمایند و منتظر صور اسرافیل که یکی از عباد اوست می‌شوند با اینکه تحقّق

۱۲۲

۱- سورهٔ ق، آیهٔ ۱۵ ۲- سورهٔ ق، آیهٔ ۲۱-۲۰

وجود اسرافیل و امثال او به بیان خود آن حضرت شده. قُل اَتَستَبدِلُونَ الّذی هُوَ خَیرٌ لَکُم فَبِئسَ مَا استَبْدَلتُم بِغیرِ حَقٍّ وَ کُنتُم قَوْمَ سُوءٍ اَخسَرینَ. بلکه مقصود از صور، صور محمّدی ۱۲۳ است که بر همهء ممکنات دمیده شد و قیامت، قیام آن حضرت بود بر امر الهی. و غافلین که در قبور اجساد مرده بودند همه را به خلعت جدیدهء ایمانیّه مخلّع فرمود و به حیات تازهء بدیعه زنده نمود. این است وقتی که آن جمال احدیّه اراده فرمود که رمزی از اسرار بعث و حشر و جنّت و نار و قیامت اظهار فرماید جبرئیل وحی این آیه آورد: «فَسَیُنْغِضُونَ إِلَیْكَ رُؤسَهُمْ وَ یَقُولُونَ مَتَی هُوَ قُلْ عَسَی اَنْ یَکُونَ قَرِیباً.»[۱] یعنی زود است این گمراهان وادی ضلالت سرهای خود را از روی استهزا حرکت می‌دهند و می‌گویند چه زمان خواهد این امور ظاهر شد؟ تو در جواب بگو که شاید اینکه نزدیك باشد. تلویح همین یك آیه مردم را کافی است اگر به نظر دقیق ملاحظه نمایند. سبحان اللّه، چقدر آن قوم از سبل حقّ دور ۱۲۴ بودند. با اینکه قیامت به قیام آن حضرت قائم بود و علامات و انوار او همهء ارض را احاطه نموده بود مع ذلك سخریّه می‌نمودند و معتکف بودند به تماثیلی که علمای عصر به افکار عاطل باطل جسته اند و از شمس عنایت ربّانیّه و

۱ - سورهء اسرا، آیهء ۵

امطار رحمت سبحانیّه غافل گشته‌اند. بلی، جُعَل از روائح قدس ازل محروم است و خفّاش از تجلّی آفتاب جهانتاب در گریز. و این مطلب در همهء اعصار در حین ظهور مظاهر حقّ ۱۲۵ بوده. چنانچه عیسی می‌فرماید: «لا بدّ لَکُم بِأَن تُولَدوا مَرّةً اُخری.»[۱] و در مقام دیگر می‌فرماید: «مَنْ لَمْ یُولَد مِنَ الماءِ وَ الرُّوحِ لا یَقدرُ اَن یَدخُلَ مَلَکوتَ اللّه. المَولودُ مِنَ الجَسَدِ جَسَدٌ هُوَ وَ المَولُودُ مِن الرُّوحِ هُوَ رُوحٌ»[۲] که ترجمهء آن این است: نفسی که زنده نشده است از ماء معرفت الهی و روح قدسی عیسوی، قابل ورود و دخول در ملکوت ربّانی نیست زیرا هرچه از جسد ظاهر شد و تولّد یافت پس اوست جسد، و متولّد شده از روح که نفس عیسوی باشد پس اوست روح. خلاصهء معنی آنکه هر عبادی که از روح و نفخهء مظاهر قدسیّه در هر ظهور متولّد و زنده شدند بر آنها حکم حیات و بعث و ورود در جنّت محبّت الهیّه می‌شود و من دون آن حکم غیر آن که موت و غفلت و ورود در نار کفر و غضب الهی است می‌شود. و در جمیع کتب و الواح و صحائف، مردمی که از جام های لطیف معارف نچشیده اند و به فیض روح القدس وقت قلوب ایشان فائز نشده، بر آنها حکم موت و نار و عدم بصر و قلب و سمع شده. چنانچه از قبل ذکر شده: «لَهم

۱ و ۲- انجیل یوحنّا، فصل ۳، آیهء ۵-۷

۱۲٦ قُلوبٌ لا يَفقَهُونَ بِهَا.»[1] و در مقام دیگر در انجیل مسطور است که روزی یکی از اصحاب عیسی والدش وفات نمود و او خدمت حضرت معروض داشت و اجازه خواست که برود و او را دفن و کفن نموده راجع شود. آن جوهر انقطاع فرمود: «دَعِ المَوتی لِیَدفِنوُه المَوتی»[2] یعنی واگذار مرده‌ها را تا دفن کنند مرده‌ها. و همچنین دو نفر از اهل کوفه خدمت

۱۲۷ حضرت امیر آمدند. یکی را بیتی بود که ارادهٔ بیع آن داشت و دیگری مشتری بود. و قرار بر آن داده بودند که به اطّلاع آن حضرت این مبایعه وقوع یابد و قباله مسطور گردد. آن مظهر امر الهی به کاتب فرمودند که بنویس: «قَد اشْتَرَی مَیِّتٌ عَنْ مَیِّتٍ بَیْتاً مَحدُوداً بِحدودٍ اَربَعة، حَدٌّ إلَی القَبرِ وَ حَدٌّ إلَی اللّحْدِ وَ حَدٌّ إلی الصِّراطِ، وَ حَدٌّ إمّا إلَی الْجَنَّةِ وَ إمّا إلَی النّارِ». حال اگر این دو نفر از صور حیات علوی زنده شده بودند و از قبر غفلت به محبّت آن حضرت مبعوث گشته

۱۲۸ بودند البتّه اطلاق موت بر ایشان نمی‌شد. و هرگز در هیچ عهد و عصر جز حیات و بعث و حشر حقیقی مقصود انبیاء و اولیاء نبوده و نیست. و اگر قدری تعقّل شود در همین بیان آن حضرت، کشف جمیع امور می‌شود که مقصود از لحد و قبر و صراط و جنّت و نار چه بود. ولیکن چه چاره که جمیع ناس

۱- سورهٔ اعراف، آیهٔ ۱۷۸　　۲- انجیل لوقا، فصل ۹، آیهٔ ٦۰

در لحد نفس محجوب و در قبر هویٰ مدفونند. خلاصه اگر قدری از زلال معرفت الهی مرزوق شوید می‌دانید که حیات حقیقی حیات قلب است نه حیات جسد. زیرا که در حیات جسد همهٔ ناس و حیوانات شریکند ولیکن این حیات مخصوص است به صاحبان افئدهٔ منیره که از بحر ایمان شاربند و از ثمرهٔ ایقان مرزوق. و این حیات را موت از عقب نباشد و این بقا را فنا از پی نیاید. چنانچه فرموده‌اند: «اَلْمؤمِنُ حَیٌّ فِی الدّارَینِ.» اگر مقصود حیات ظاهرهٔ جسدی باشد که مشاهده می‌شود موت آن را اخذ می‌نماید. و همچنین ۱۲۹ بیانات دیگر که در همهٔ کتب مذکور و ثبت شده مدلّ است بر این مطلب عالی و کلمهٔ متعالی. و همچنین آیهٔ مبارکه که در حقّ حمزهٔ سیّد الشّهداء و ابوجهل نازل شد برهانی است واضح و حجّتی است لائح که می‌فرماید: «اَوَ مَنْ کَانَ مَیْتاً فَاَحْیَیْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُوراً یَمْشِی بِهِ فِی النَّاسِ کَمَنْ مَثَلُهُ فِی الظُّلُماتِ لَیْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا.»[1] و این آیه در وقتی از سماء مشیّت نازل شد که حمزه به ردای مقدّس ایمان متردّی شده بود و ابوجهل در کفر و اعراض ثابت و راسخ بود. از مصدر الوهیّت کبریٰ و مکمن ربوبیّت عظمی حکم حیات بعد از موت دربارهٔ حمزه شد و بر خلاف در حقّ ابوجهل. این بود

۱- سورهٔ انعام، آیهٔ ۱۲۲

که نائرهٔ کفر در قلوب مشرکین مشتعل شد و هوای اعراض به حرکت آمد. چنانچه فریاد برآوردند که حمزه چه زمان مرد و کی زنده شد و چه وقت این حیات بر او عرضه گشت؟ و چون این بیانات شریفه را ادراک نمی‌نمودند و به اهل ذکر هم تمسّك نجستند تا رشحی از کوثر معانی بر آنها مبذول فرمایند

۱۳۰ لهذا این نوع فسادها در عالم جریان یافت. چنانچه الیوم می‌بینی که با وجود شمس معانی، جمیع ناس از اعالی و ادانی تمسّك به جُعَل های ظلمانی و مظاهر شیطانی جسته اند و متّصل مسائل مشکلهٔ خود را از ایشان مستفسر می‌شوند و ایشان نظر به عدم عرفان چیزی جواب می‌گویند که ضرری بر اسباب ظاهرهٔ ایشان نرساند. و این معلوم و واضح است که جُعَل خود قسمتی از نسیم مشك بقا نبرده و به رضوان ریاحین معنوی قدم نگذاشته، با وجود این چگونه می‌تواند رائحهٔ عطر به مشام دیگران رساند؟ لم یزل شأن این عباد این بوده و خواهد بود. و لَنْ یَفُوزَ بِآثارِ اللّه إلاّ الّذینَهُم اَقبَلوا إلَیهِ وَ اَعرَضُوا عَن مَظاهِرِ الشَّیطانِ وَ کَذلِكَ اَثبَتَ اللّهُ حُکمَ الْیَوم مِن قَلَم العِزَّةِ عَلی لَوحٍ کانَ خَلفَ سُرادِقِ العِزِّ مَکنُوناً. اگر ملتفت به این بیانات شوید و تفکّر در ظاهر و باطن آن بفرمائید جمیع مسائل مشکله را که الیوم سدّی شده میان عباد و معرفت یوم التّناد عارف شوی. دیگر احتیاج به سؤال نخواهی

داشت. انشاءالله امیدواریم که از شاطئ بحر الهی لب تشنه و محروم برنگردید و از حرم مقصود لایزالی بی‌بهره راجع نشوید. دیگر تا همّت و مجاهدهٔ شما چه کند. باری، ۱۳۱ مقصود از این بیانات واضحه اثبات سلطنت آن سلطان السّلاطین بود. حال انصاف دهید که این سلطنت که به یك حرف و بیان این همه تصرّف و غلبه و هیمنه داشته باشد اکبر و اعظم است یا سلطنت این سلاطین که بعد از اعانت رعایا و فقرا، ایشان را چند صباحی مردم به حسب ظاهر تمکین می‌نمایند ولیکن به قلب همه معرض و مدبرند؟ و این سلطنت به حرفی عالم را مسخّر نموده و حیات بخشیده و وجود افاضه فرموده. ما لِلتُّرابِ وَ رَبِّ الأَربابِ. چه می‌توان ذکر نسبت نمود که همه نسبت ها منقطع است از ساحت قدس سلطنت او. و اگر خوب ملاحظه شود خدّام درگه او سلطنت می‌نمایند بر همه مخلوقات و موجودات. چنانچه ظاهر شده و می‌شود. باری، این است یك معنی از سلطنت باطنی که نظر ۱۳۲ به استعداد و قابلیّت ناس ذکر شد. و از برای آن نقطهٔ وجود و طلعت محمود سلطنت هاست که این مظلوم قادر بر اظهار آن رتبه نیست و خلق لایق ادراك آن نه. فَسُبحانَ اللّهِ عَمّا یَصِفُ العِبادُ فی سَلطَنَتِهِ وَ تَعَالی عَمّا هُم یَذکُرُونَ. سؤالی ۱۳۳ می‌نمائیم از آن جناب که اگر مقصود از سلطنت، حکم ظاهر و

غلبه و اقتدار ظاهر ملکی باشد که همهٔ ناس مقهور شوند و به ظاهر مطیع و منقاد گردند تا دوستان مستریح و معزّز و دشمنان مخذول و منکوب شوند، پس در حقّ ربّ العزّه که مسلّماً سلطنت به اسم اوست و جمیع به عظمت و شوکت او معترفند این نوع از سلطنت صادق نمی‌آید. چنانچه مشاهده می‌نمائی که اکثر ارض در تصرّف دشمنان اوست و جمیع بر خلاف رضای او حرکت می‌نمایند و همه کافر و معرض و مدبرند از آنچه به آن امر فرموده و مقبل و فاعل اند آنچه را نهی نموده و دوستان او همیشه در دست دشمنان مبتلا و مقهورند. چنانچه همهٔ اینها اظهر من الشّمس واضح است.

۱۳٤ پس بدان ای سائل طالب که هرگز سلطنت ظاهره نزد حقّ و اولیای او معتبر نبوده و نخواهد بود. و دیگر آنکه اگر مقصود از غلبه و قدرت، قدرت و غلبهٔ ظاهری باشد کار بسیار بر آن جناب سخت می‌شود. مثل آنکه می‌فرماید: «وَ إنَّ جُنْدَنا لَهُمُ الْغَالِبُونَ.»[1] و در مقام دیگر می‌فرماید: «یُرِیدُونَ اَنْ یُطْفِئُوا نُورَ اللّهِ بِاَفْوَاهِهِمْ و یَأْبَی اللّهُ إلاّ اَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ.»[2] و دیگر: «هو الغالِبُ فَوقَ کُلِّ شیء.» مثل اینکه

۱۳۵ اکثری از فرقان صریح بر این مطلب است. و اگر مقصود این باشد که این همج رعاع می‌گویند مفرّی برای ایشان نمی‌ماند

۱- سورهٔ صافّات، آیهٔ ۱۷۳ ۲- سورهٔ توبه، آیهٔ ۳۲

مگر انکار جمیع این کلمات قدسیّه و اشارات ازلیّه را نمایند. زیرا که جُندی از حسین بن علی اعلی در ارض نبوده که اقرب الی اللّه باشد و آن حضرت بر روی ارض مثلی و شبهی نداشت. لَو لاهُ لَم یکُن مِثلُهُ فِی المُلك. با وجود این شنیدید که چه واقع شد. اَلا لَعْنَةُ اللّهِ عَلَی القَوْمِ الظّالِمِینَ. حال اگر بر ۱۳۶ حسب ظاهر تفسیر کنید این آیه هیچ در حقّ اولیای خدا و جنود او بر حسب ظاهر صادق نمی‌آید چه که آن حضرت که جندیّتش مثل شمس لائح و واضح است در نهایت مغلوبیّت و مظلومیّت در ارض طفّ کأس شهادت را نوشیدند. و همچنین در آیهء مبارکه که می‌فرماید: «یُرِیدُونَ اَنْ یُطْفِئوا نُورَ اللّهِ بِاَفْوَاهِهِم وَ یَأبَی اللّهُ إلاّ اَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ کَرِهَ الکافِرُونَ،»[1] اگر بر ظاهر ملکی تفسیر شود هرگز موافق نیاید زیرا که همیشه انوار الهی را بر حسب ظاهر اطفاء نمودند و سراج های صمدانی را خاموش کردند. مع ذلك غلبه از کجا ظاهر می‌شود و منع در آیهء شریفه که می‌فرماید: «وَ یَأبَی اللّهُ إلاّ اَنْ یُتِمَّ نُورَهُ»[2] چه معنی دارد؟ چنانچه ملاحظه شد جمیع انوار از دست مشرکین در محلّ امنی نیاسودند و شربت راحتی نیاشامیدند. و مظلومیّت این انوار به قسمی بود که هر نفسی بر آن جواهر وجود وارد می‌آورد آنچه را اراده می‌نمود

۱ و ۲- سورهء توبه، آیهء ۳۲

چنانچه همه را احصاء و ادراك نمودند. مع ذلك چگونه این مردم از عهدهء معانی و بیان این کلمات الهی و آیات عزّ

١٣٧ صمدانی برمی‌آیند؟ باری، مقصود نه چنان است که ادراك نمودند. بلکه مقصود از غلبه و قدرت و احاطه مقامی دیگر و امری دیگر است. مثلاً ملاحظه فرمائید غلبهء ترشّحات دم آن حضرت را که بر تراب ترشّح نموده و به شرافت و غلبهء آن دم، تراب چگونه غلبه و تصرّف در اجساد و ارواح ناس فرموده. چنانچه هر نفسی برای استشفاء به ذرّه‌ای از آن مرزوق شد شفا یافت و هر وجود که برای حفظ مال قدری از آن تراب مقدّس را به یقین کامل و معرفت ثابتهء راسخه در بیت نگاه داشت جمیع مالش محفوظ ماند. و این مراتب تأثیرات آن است در ظاهر و اگر تأثیرات باطنیّه را ذکر نمایم البتّه خواهند گفت تراب را ربّ الارباب دانسته و از دین خدا

١٣٨ بالمرّه خارج گشته. و همچنین ملاحظه نما، با اینکه به نهایت ذلّت آن حضرت شهید شد و احدی نبود که آن حضرت را در ظاهر نصرت نماید و یا غسل دهد و کفن نماید مع ذلك حال چگونه از اطراف و اکناف بلاد چقدر از مردم که شدّ رحال می‌نمایند برای حضور در آن ارض که سر بر آن آستان بمالند.

١٣٩ این است غلبه و قدرت الهی و شوکت و عظمت ربّانی. و همچه تصوّر ننمائی که این امور بعد از شهادت آن حضرت

واقع شده و چه ثمری برای آن حضرت مترتّب است زیرا که آن حضرت همیشه حیّ است به حیات الهی و در رفرف امتناع قرب و سدرهٴ ارتفاع وصل ساکن. و این جواهر وجود در مقام انفاق کلّ قائم اند، یعنی جان و مال و نفس و روح همه را در راه دوست انفاق نموده و می‌نمایند و هیچ رتبه ای نزدشان احبّ از این مقام نیست. عاشقان جز رضای معشوق مطلبی ندارند و جز لقای محبوب منظوری نجویند. دیگر اگر ۱۴۰ بخواهم رشحی از اسرار شهادت و ثمرهای آن را ذکر نمایم البتّه این الواح کفایت نکند و به انتها نرساند. انشاءاللّه امیدواریم که نسیم رحمتی بوزد و شجرهٴ وجود از ربیع الهی خلعت جدید پوشد تا به اسرار حکمت ربّانی پی بریم و به عنایت او از عرفان کلّ شیء بی‌نیاز گردیم. تا حال نفسی مشهود نگشت که به این مقام فائز آید مگر معدودی قلیل که هیچ معروف نیستند تا بعد قضای الهی چه اقتضا نماید و از خلف سرادق امضا چه ظاهر شود. کَذلِكَ نَذْکُرُ لَکُم مِنْ بَدائعِ امر اللّه وَ نُلقی عَلَیکُم مِن نَغمـاتِ الفِردَوسِ لَعَلَّکُم بِمواقعِ العِلمِ تَصِلُونَ و مِنْ ثَمَراتِ العِلمِ تُرزَقُونَ. پس به یقین باید دانست که این شموس عظمت اگرچه بر نقطهٴ تراب جالس باشند بر عرش اعظم ساکن اند و اگر فلسی نزدشان موجود نباشد بر رفرف غنا طائر اند و در حینی که در دست

دشمنان مبتلایند بر یمین قدرت و غلبه ساکن و در کمال ذلّت ظاهره بر عرش عزّت صمدانی جالس و متّکأ و در نهایت عجز ظاهری بر کرسیّ سلطنت و اقتدار قائم. این است که عیسی بن مریم روزی بر کرسیّ جالس شدند و به نغمات روح القدس بیاناتی فرمودند که مضمون آن این است: ای مردم، غذای من از گیاه ارض است که به آن سدّ جوع می‌نمایم و فراش من سطح زمین است و سراج من در شب ها روشنی ماه است و مرکوب من پاهای منست و کیست از من غنی تر بر روی زمین؟ قسم به خدا که صد هزار غنا طائف حول این فقر است و صد هزار ملکوت عزّت طالب این ذلّت. اگر به رشحی از بحر این معانی فائز شوی از عالم ملك و هستی درگذری و چون طیر نار در حول سراج بهّاج جان بازی. و مثل این از حضرت صادق ذکر شده که روزی شخصی از اصحاب در خدمت آن حضرت شکایت از فقر نمود. آن جمال لایزالی فرمودند که تو غنی هستی و از شراب غنا آشامیده‌ای. آن فقیر از بیان طلعت منیر متحیّر شد که چگونه غنیّ هستم که به فلسی محتاجم؟ آن حضرت فرمود: آیا محبّت ما را نداری؟ عرض نمود: بلی، یا ابن رسول الله. فرمود: آیا به هزار دینار این را مبایعه می‌نمائی؟ عرض نمود که به جمیع دنیا و آنچه در آن است نمی‌دهم. حضرت فرمودند: آیا نفسی که چنین

(margin line numbers: ۱۴۱, ۱۴۲)

چیزی نزد او باشد که او را به عالم ندهد چگونه فقیر است؟ و این فقر و غنا و ذلّت و عزّت و سلطنت و قدرت و مادون ۱٤۳ آن که نزد این همج رعاع معتبر است در آن ساحت مذکور نیست. چنانچه می‌فرماید: «یَا اَیُّهَا النَّاسُ اَنْتُمُ الفُقَرَاءُ إلَی اللّهِ و اللّهُ هُوَ الْغَنِیُّ.»[1] پس مقصود از غنا، غنای از ماسوی است و از فقر، فقر باللّه. و دیگر آنکه روزی عیسی بن مریم ۱٤٤ را یهود احاطه نمودند و خواستند که آن حضرت اقرار فرماید بر اینکه ادّعای مسیحی و پیغمبری نمودند تا حکم بر کفر آن حضرت نمایند و حدّ قتل بر او جاری سازند. تا آنکه آن خورشید سماء معانی را در مجلس فیلاطس و قیافا که اعظم علمای آن عصر بود حاضر نمودند. و جمیع علما در آن محضر حضور هم رساندند و جمع کثیری برای تماشا و استهزاء و اذیّت آن حضرت مجتمع شدند. و هرچه از آن حضرت استفسار نمودند که شاید اقرار بشنوند حضرت سکوت فرمودند و هیچ متعرّض جواب نشدند. تا آنکه ملعونی برخاست و آمد در مقابل آن حضرت و قسم داد آن حضرت را که آیا تو نگفتی که منم مسیح اللّه و منم ملك الملوك و منم صاحب کتاب و منم مخرّب یوم سبت؟ آن حضرت رأس مبارك را بلند نموده فرمودند: «اَما تَری بانَّ ابْنَ الإنسانِ قَدْ جَلَسَ

۱- سوره‌ء فاطر، آیه‌ء ۱۵

عَن يَمينِ القُدرَةِ وَ القُوّةِ؟»[1] یعنی آیا نمی‌بینی که پسر انسان جالس بر یمین قدرت و قوّت الهی است؟ و حال آنکه بر حسب ظاهر هیچ اسباب قدرت نزد آن حضرت موجود نبود مگر قدرت باطنیّه که احاطه نموده بود کلّ من فی السّموات و الارض را. دیگر چه ذکر نمایم که بعد از این قول بر آن حضرت چه وارد آمد و چگونه به او سلوك نمودند. بالاخره چنان در صدد ایذاء و قتل آن حضرت افتادند که به فلك

١٤٥ چهارم فرار نمود. و همچنین در انجیل لوقا مذکور است که روزی دیگر آن حضرت بر یکی از یهود گذشت که به مرض فلج مبتلا شده بود و بر سریر افتاده. چون آن حضرت را دید به قرائن شناخت آن حضرت را و استغاثه نمود و آن حضرت فرمودند: «قُم عَن سَریرِكَ فَإنَّكَ مَغْفُورَةٌ خَطایاكَ.»[2] چند یهود که در آن مکان حضور داشتند اعتراض نمودند که «هَلْ یُمكِنُ لأحَدٍ اَنْ یَغْفِرَ الخَطایا إلاّ اللّه.»[3] فَالتَفَتَ المَسیحُ إلیهِم وَ قالَ: «اَیّما اَسهَلُ اَنْ اَقُولَ لَهُ قُمْ فاحمِلِ سَریرَكَ اَم اَقُول لَه مَغْفُورَةٌ خَطایاكَ لِتَعْلَموا بِاَنَّ لابنِ الإنسانِ سُلطاناً عَلَی الأرضِ لِمَغْفِرَةِ الخَطایا» که ترجمهء آن به فارسی این است: چون آن حضرت به آن عاجز مسکین فرمودند که برخیز، بدرستی که معاصی تو آمرزیده شد، جمعی از یهود اعتراض نمودند که آیا

١- انجیل متّی، فصل ٢٦، آیهء ٦٤ ٢ و ٣- انجیل لوقا، فصل ٥، آیهء ١٨-٢٦

جز پروردگار غالب قادر کسی قادر بر غفران عباد هست؟ آن حضرت ملتفت به ایشان شده فرمودند که آیا کدام اسهل است نزد شما از اینکه بگویم به این عاجز فالج برخیز و برو و یا آنکه بگویم آمرزیده است گناهان تو، تا آنکه بدانید که از برای پسر انسان سلطانی است در ارض برای آمرزش ذنوب مذنبان. این است سلطنت حقیقی و اقتدار اولیای الهی.
همهٔ این تفاصیل که مکرّر ذکر می‌شود از همه مقام و همه جا، مقصود این است که بر تلویحات کلمات اصفیای الهی مطّلع شوید که شاید از بعضی عبارات قدم نلغزد و قلب مضطرب نشود و به قدم یقین در صراط حقّ الیقین قدم گذاریم ۱٤٦ که لعلّ نسیم رضا از ریاض قبول الهی بوزد و این فانیان را به ملکوت جاودانی رساند و عارف شوی بر معانی سلطنت و امثال آن که در اخبار و آیات ذکر یافته. و دیگر آنکه بر آن جناب محقّق و معلوم بوده آنچه را که یهود و نصاری به آن تمسّك جسته اند و بر جمال محمّدی اعتراض می‌نمودند بعینه در این زمان اصحاب فرقان به همان تشبّث نموده و بر نقطهٔ بیان، روح من فی ملکوت الامر فداه اعتراض می‌نمایند. این بی‌خردان را مشاهده فرما که حرف یهودان را الیوم می‌گویند و شاعر نیستند. فنعم ما نُزّل مِن قَبْلُ فی شأنهم: «ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ.»[1] «لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ.»[2]

۱- سورهٔ انعام، آیهٔ ۹۱ ۲- سورهٔ حجر، آیهٔ ۷۲

۱۴۷ چون غیب ازلی و ساذج هویّه، شمس محمّدی را از افق علم و معانی مشرق فرمود از جمله اعتراضات علمای یهود آن بود که بعد از موسی نبیّ مبعوث نشود. بلی، طلعتی در کتاب مذکور است که باید ظاهر شود و ترویج ملّت و مذهب او را نماید تا شریعهٔ شریعت مذکوره در تورات همهٔ ارض را احاطه نماید. این است که از لسان آن ماندگان وادی بُعد و ضلالت، سلطان احدیّت می‌فرماید: «وَ قَالَتِ الْیَهُودُ یَدُ اللّهِ مَغْلُولَةٌ. غُلَّتْ اَیْدِیهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ یَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ.»[1] ترجمهٔ آن این است که گفتند یهودان دست خدا بسته شده. بسته باد دست های خود ایشان و ملعون شدند به آنچه افترا بستند. بلکه دست های قدرت الهی همیشه باز و مهیمن

۱۴۸ است، «یَدُ اللّهِ فَوْقَ اَیْدِیهِمْ.»[2] اگرچه شرح نزول این آیه را علمای تفسیر مختلف ذکر نموده اند ولکن بر مقصود ناظر شوید که می‌فرماید: نه چنین است یهود خیال نمودند که سلطان حقیقی طلعت موسوی را خلق نمود و خلعت پیغمبری بخشید و دیگر دست هایش مغلول و بسته شد و قادر نیست بر ارسال رسولی بعد از موسی. ملتفت این قول بی‌معنی شوید که چقدر از شریعهٔ علم و دانش دور است. و الیوم جمیع این مردم به امثال این مزخرفات مشغول اند. و هزار سال بیش

۱- سورهٔ مائده، آیهٔ ٦٤ ۲- سورهٔ فتح، آیهٔ ۱۰

می‌گذرد که این آیه را تلاوت می‌نمایند و بر یهود من حیثُ لایَشعُر اعتراض می‌نمایند و ملتفت نشدند و ادراك ننمودند به اینکه خود سرّاً و جهراً می‌گویند آنچه را که یهود به آن معتقدند. چنانچه شنیده‌اید که می‌گویند جمیع ظهورات منتهی شده و ابواب رحمت الهی مسدود گشته، دیگر از مشارق قدس معنوی شمسی طالع نمی‌شود و از بحر قدم صمدانی امواجی ظاهر نگردد و از خیام غیب ربّانی هیکلی مشهود نیاید. این است ادراك این همج رعاع. فیض کلّیه و رحمت منبسطه که به هیچ عقلی و ادراکی انقطاع آن جائز نیست جائز دانسته و از اطراف و جوانب، کمر ظلم بسته و همّت گماشته‌اند که نار سدره را به ماء ملح ظنون مخمود نمایند و غافل از اینکه زجاج قدرت، سراج احدیّه را در حصن حفظ خود محفوظ می‌دارد. و همین ذلّت کافی است این گروه را که از اصل مقصود محروم ماندند و از لطیفه و جوهر امر محجوب گشتند. لأجل آنکه منتهیٰ فیض الهی که برای عباد مقدّر شده لقاء اللّه و عرفان اوست که کلّ به آن وعده داده شده اند. و این نهایت فیض فیّاض قدم است برای عباد او و کمال فضل مطلق است برای خلق او که هیچ یك از این عباد به آن مرزوق نشدند و به این شرافت کبریٰ مشرّف نگشتند. و با اینکه چقدر از آیات مُنزله که صریح به این مطلب عظیم و امر کبیر

است مع ذلك انكار نموده‌اند و به هوای خود تفسیر کرده‌اند. چنانچه می‌فرماید: «وَ الَّذینَ کَفَرُوا بآیاتِ اللّهِ و لِقائهِ اُولئِكَ یَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِی وَ اُولئِكَ لَهُمْ عَذابٌ اَلیمٌ.»[1] و همچنین می‌فرماید: «اَلَّذینَ یَظُنُّونَ اَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ وَ اَنَّهُمْ إلَیْهِ راجِعُونَ.»[2] و در مقام دیگر: «قالَ الَّذینَ یَظُنُّونَ اَنَّهُمْ مُلاقُوا اللّهِ کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلیلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً کَثیرَةً.»[3] و در مقامی دیگر: «فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً.»[4] و در مقامی دیگر: «یُدَبِّرُ الاَمْرَ یُفَصِّلُ الآیاتِ لَعَلَّکُمْ بِلِقاءِ رَبِّکُمْ تُوقِنُونَ.»[5] جمیع این آیات مدلّه بر لقاء را که حکمی محکم‌تر ۱۴۹ از آن در کتب سماوی ملحوظ نگشته انکار نموده‌اند و از این رتبهٔ بلند اعلی و مرتبهٔ ارجمند ابهی خود را محروم ساخته‌اند. و بعضی ذکر نموده‌اند که مقصود از لقاء، تجلّی اللّه است در قیامت. و حال آنکه اگر گویند تجلّی عامّ مقصود است این در همهٔ اشیاء موجود است. چنانچه از قبل ثابت شد که همهٔ اشیاء محلّ و مظهر تجلّی آن سلطان حقیقی هستند و آثار اشراقِ شمسِ مجلّی در مرایای موجودات موجود و لائح است. بلکه اگر انسان را بصر معنوی الهی مفتوح شود ملاحظه می‌نماید که هیچ شیء بی ظهور تجلّی

۱- سورهٔ عنکبوت، آیهٔ ۲۳ ۲- سورهٔ بقره، آیهٔ ٤٦
۳- سورهٔ بقره، آیهٔ ۲٤۹ ٤- سورهٔ کهف، آیهٔ ۱۱۰
۵- سورهٔ رعد، آیهٔ ۲

پادشاه حقیقی موجود نه. چنانچه همهء ممکنات و مخلوقات را ملاحظه می‌نمائید که حاکی اند از ظهور و بروز آن نور معنوی. و ابواب رضوان الهی را مشاهده می‌فرمائید که در همهء اشیاء مفتوح گشته برای ورود طالبین در مدائن معرفت و حکمت و دخول واصلین در حدائق علم و قدرت. و در هر حدیقه ای عروس معانی ملاحظه آید که در غرف های کلمات در نهایت تزیین و تلطیف جالس اند. و اکثر آیات فرقانی بر این مطلب روحانی مدلّ و مشعر است. «وَ إنْ مِنْ شَیءٍ إلا یُسَبِّحُ بِحَمدِهِ»[1] شاهدی است ناطق، «وَ کُلَّ شیءٍ اَحْصَیْنَاهُ کِتَاباً»[2] گواهی است صادق. حال اگر مقصود از لقاء الله، لقاء این تجلّیات باشد پس جمیع ناس به لقاء طلعت لایزال آن سلطان بی‌مثال مشرّف اند دیگر تخصیص به قیامت چرا؟ و اگر گویند ۱۵۰ مقصود تجلّی خاصّ است آن هم اگر در عین ذات است در حضرت علم ازلاً، چنانچه جمعی از صوفیّه این مقام را تعبیر به فیض اقدس نموده اند، بر فرض تصدیق این رتبه، صدق لقاء برای نفسی در این مقام صادق نیاید لاَجل آنکه این رتبه در غیب ذات محقّق است و احدی به آن فائز نشود. «السَّبیلُ مَسدُودٌ وَ الطَّلَبُ مَردُودٌ.» افئدهء مقرّبین به این مقام طیران ننماید تا چه رسد به عقول محدودین و محتجبین. و اگر ۱۵۱

۱- سورهء اسراء، آیهء ٤٤ ۲- سورهء نبأ، آیهء ۲۹

گویند تجلّی ثانی است که معبّر به فیض مقدّس شده این مسلّماً در عالم خلق است، یعنی در عالم ظهور اوّلیه و بروز بدعیّه. و این مقام مختصّ به انبیاء و اولیای اوست چه که اعظم و اکبر از ایشان در عوالم وجود موجود نگشته. چنانچه جمیع بر این مطلب مقرّ و مذعن اند. و ایشانند محالّ و مظاهر جمیع صفات ازلیّهء و اسماء الهیّه. و ایشانند مرایائی که تمام حکایت می‌نمایند و جمیع آنچه به ایشان راجع است فی الحقیقه به حضرت ظاهر مستور راجع. و معرفت مبدأ و وصول به او حاصل نمی‌شود مگر به معرفت و وصول این کینونات مشرقه از شمس حقیقت. پس، از لقاء این انوار مقدّسه لقاء الله حاصل می‌شود و از علمشان علم الله و از وجهشان وجه الله و از اوّلیّت و آخریّت و ظاهریّت و باطنیّت این جواهر مجرّده ثابت می‌شود از برای آن شمس حقیقت بأنّه «هُوَ الأوَّلُ و الآخِرُ وَ الظّاهِرُ و البَاطِنُ.»[1] و همچنین سائر اسماء عالیه و صفات متعالیّه. لهذا هر نفسی که به این انوار مضیئهء ممتنعه و شموس مشرقهء لائحه در هر ظهور موفّق و فائز شد او به لقاء الله فائز است و در مدینهء حیات ابدیّهء باقیه وارد. و این لقاء میسّر نشود برای احدی الاّ در قیامت که قیام نفس الله است به مظهر کلّیّهء خود. و این است معنی ۱۵۲

۱- سورهء حدید، آیهء ۳

قیامت که در کلّ کتب مسطور و مذکور است و جمیع بشارت داده شده اند به آن یوم. حال ملاحظه فرمائید که آیا یومی از این یوم عزیزتر و بزرگ تر و معظّم تر تصوّر می‌شود که انسان چنین روز را از دست بگذارد و از فیوضات این یوم که به مشابهء ابر نیسان از قِبَل رحمان در جریان است خود را محروم نماید؟ و بعد از آنکه به تمام دلیل مدلّل شد که یومی اعظم از این یوم و امری اعزّ از این امر نه، چگونه می‌شود که انسان به حرف متوهّمین و ظانّین از چنین فضل اکبر مأیوس گردد؟ و بعد از همهء این دلائل محکمهء متقنه که هیچ عاقلی را گریزی نه و هیچ عارفی را مفرّی نه؟ آیا روایت مشهور را نشنیده اند که می‌فرماید: «اِذا قامَ القائِمُ قامَتِ القِیامَة»؟ و همچنین أئمّهء هدی و انوار لاتطفی «هَلْ یَنْظُرُونَ إلاّ اَنْ یَأْتِیَهُمُ اللّهُ فِی ظُلَلٍ مِنَ الْغَمامِ»[1] را که مسلّماً از امورات محدثه در قیامت می‌دانند به حضرت قائم و ظهور او تفسیر نموده اند.

۱۵۳ پس ای برادر، معنی قیامت را ادراك نما و گوش را از حرف‌های این مردم مردود پاك فرما. اگر قدری به عوالم انقطاع قدم گذاری شهادت می‌دهید که یومی اعظم از این یوم و قیامتی اکبر از این قیامت متصوّر نیست و یك عمل در این یوم مقابل است با اعمال صد هزار سنه، بلکه استغفرالله از

۱- سورهء بقره، آیهء ۲۱۰

این تحدید زیرا که مقدّس است عمل این یوم از جزای محدود. و این همج رعاع چون معنی قیامت و لقای الهی را ادراك ننمودند لهذا از فیض او بالمرّه محجوب ماندند. با اینکه مقصود از علم و زحمات آن وصول و معرفت این مقام است، مع ذلك همه مشغول به علوم ظاهره شده اند. چنانچه آنی منفكّ نیستند و از جوهر علم و معلوم چشم پوشیده اند. گویا نمی از یمّ علم الهی ننوشیدند و به قطره ای از سحاب فیض رحمانی فائز نگشتند. حال ملاحظه فرمائید اگر کسی در یوم ظهور حقّ ادراك فیض لقاء و معرفت مظاهر حقّ را ننماید آیا صدق عالم بر او می‌شود اگرچه هزار سنه تحصیل کرده باشد و جمیع علوم محدوده‌ٔ ظاهریّه را اخذ نموده باشد؟ و این بالبدیهه معلوم است که تصدیق علم در حقّ او نمی‌شود. ولکن اگر نفسی حرفی از علم ندیده باشد و به این شرافت کبری فائز شود البتّه او از علمای ربّانی محسوب است زیرا به غایت قصوای علم و نهایت و منتهای آن فائز گشته. و این رتبه هم از علائم ظهور است چنانچه می‌فرماید: «یَجْعَلُ اَعلاکُم اَسْفَلَکم وَ اَسْفَلَکُم اَعلاکُم.» و همچنین در فرقان می‌فرماید: «وَ نُرِیدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِین.»[1] و این مشاهده شد که الیوم چه

۱۵۴ ۱۵۵

۱- سوره‌ٔ قصص، آیه‌ٔ ۵

مقدار از علماء نظر به اعراض در اسفل اراضی جهل ساکن شده اند و اسامیشان از دفتر عالّین و علماء محو شده. و چه مقدار از جهّال، نظر به اقبال، به اعلی افق علم ارتفاع جستند و اسمشان در الواح علم و به قلم قدرت ثبت گشته. کذلك «یَمْحُوا اللّهُ مَا یَشَاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ اُمُّ الْکِتَابِ.»[1] این است که گفته اند: «طلبُ الدَّلیلِ عِنْدَ حُصُولِ المَدْلولِ قبیحٌ و الاشْتِغالُ بِالعِلمِ بَعدَ الوُصُولِ إلَی المَعلُوم مَذمُومٌ.» قُل یا اَهلَ الاَرضِ هذا فَتیً ناریٌّ یَرکُضُ فی بَرِّیَّةِ الرُّوحِ و یُبَشِّرُکُم بِسِراجِ اللّه وَ یُذَکِّرُکُم بِالاَمرِ الّذی کانَ عَن اُفُقِ القُدسِ فی شَطرِ العِراقِ تَحتَ حُجُباتِ النّورِ بِالسّترِ مَشهُوداً. ای دوست من، اگر قدری ۱۵۶ در سماوات معانی فرقان طیران فرمائی و در ارض معرفت الهی که در آن مبسوط گشته تفرّج نمائی بسیار از ابواب علوم بر وجه آن جناب مفتوح شود و خواهید یقین نمود بر اینکه جمیع این امور که الیوم این عباد را منع می‌نماید از ورود در شاطئ بحر ازلی بعینها در ظهور نقطهء فرقان هم مردم آن عصر را منع نموده از اقرار به آن شمس و اذعان به آن. و همچنین بر اسرار رجعت و بعثت مطّلع شوی و به اعلی غُرف یقین و اطمینان مقرّ یابی. از جمله اینکه روزی جمعی از ۱۵۷ مجاحدان آن جمال بی‌مثال و محرومان از کعبهء لایزال از روی

۱- سورهء رعد، آیهء ۳۹

استهزاء عرض نمودند: «إِنَّ اللّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا أَلاَّ نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتّى يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ.»[1] مضمون آن این است که پروردگار عهد کرده است به ما که ایمان نیاوریم به رسولی مگر آنکه معجزهء هابیل و قابیل را ظاهر فرماید، یعنی قربانی کند و آتشی از آسمان بیاید و آن را بسوزاند، چنانچه در حکایت هابیل شنیده اند و در کتب مذکور است. آن حضرت در جواب فرمودند: «قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.»[2] ترجمهء آن این است که آن حضرت فرمودند: آمد به سوی شما پیش از من رسول های پروردگار با بیّنات ظاهرات و به آنچه شما می‌طلبید، پس چرا کُشتید آن رسل پروردگار را اگر هستید راست گویان؟ حال انصاف دهید، بر حسب ظاهر آن عباد که در عصر و عهد آن حضرت بوده اند کجا در عهد آدم یا انبیای دیگر بودند که چند هزار سال فاصله بود از عهد آدم تا آن زمان؟ مع ذلك چرا آن جوهر صدق نسبت قتل هابیل و یا انبیای دیگر را به عباد زمان خود فرمود؟ چاره نداری یا اینکه نعوذبالله نسبت کذب و یا کلام لغو به آن حضرت بدهی یا بگوئی آن اشقیاء همان اشقیاء بودند که در هر عصری با نبییّن و مرسلین معارضه می‌نمودند تا آنکه بالاخره

۱ و ۲- سورهء آل عمران، آیهء ۱۸۳

همه را شهید نمودند. درست در این بیان تفکّر فرما تا نسیم ۱۵۸
خوش عرفان از مصر رحمان بوزد و جان را از بیان خوش
جانان به حدیقهء عرفان رساند. این بود که مردم غافل چون
معانی این بیانات بالغهء کامله را ادراك نمی‌نمودند و جواب را
به گمان خود مطابق سؤال نمی‌یافتند لهذا نسبت عدم علم و
جنون به آن جواهر علم و عقل می‌دادند. و همچنین در آیهء ۱۵۹
دیگر می‌فرماید تعرّضاً به اهل زمان: «وَ کَانُوا مِنْ قَبْلُ
یَسْتَفتِحُونَ عَلَی الَّذینَ کَفَرُوا فَلَمّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا کَفَرُوا بِهِ
فَلَعْنَةُ اللّهِ عَلَی الکَافِرِینَ.»[1] می‌فرماید: بودند این گروه که با
کفّار مجاهده و قتال می‌نمودند در راه خدا و طلب فتح
می‌نمودند برای نصرت امر الله، پس چون آمد ایشان را آن
کسی که شناخته بودند کافر شدند به او. پس لعنت خدا بر
کافران. حال ملاحظه فرمائید که از آیه چنین مستفاد می‌شود
که مردم زمان آن حضرت همان مردمی بودند که در عهد
انبیای قبل برای ترویج آن شریعت و ابلاغ امر الله مجادله و
محاربه می‌نمودند و حال آنکه مردم عهد عیسیٰ و موسیٰ غیر
مردم زمان آن حضرت بودند. و دیگر آنکه آن کسی را که از
قبل شناخته بودند موسی بود صاحب تورات و عیسیٰ بود
صاحب انجیل. مع ذلك چرا آن حضرت می‌فرماید چون آمد

۱- سورهء بقره، آیهء ۸۹

بسوی ایشان آن کسی که او را شناخته بودند که عیسی
باشد یا موسی، به او کافر شدند؟ و حال آنکه آن حضرت نظر
به ظاهر، موسوم به اسم دیگر بودند که محمّد باشد و از
مدینهء دیگر ظاهر شدند و به لسان دیگر و شرع دیگر
آمدند. مع ذلك چگونه حکم آیه ثابت می‌شود و ادراك
۱۶۰ می‌گردد؟ حال حکم رجوع را ادراك فرما که به چه صریحی در
خود فرقان نازل شده و احدی تا الیوم ادراك آن ننموده. حال
چه می‌فرمائید؟ اگر می‌فرمائید که آن حضرت رجعت انبیای
قبل بودند چنانچه از آیه مستفاد میشود، و همچنین اصحاب
او هم رجعت اصحاب قبل خواهند بود، چنانچه از آیات
مذکوره هم رجعت عباد قبل واضح و لائح است. و اگر انکار
کنند بر خلاف حکم کتاب که حجّت اکبر است قائل شده‌اند.
پس همین قسم حکم رجع و بعث و حشر را در ایّام ظهور
مظاهر هویّه ادراك نما تا رجوع ارواح مقدّسه را در اجساد
صافیهء منیره به عین رأس ملاحظه فرمائی و غبارهای جهل و
نفس ظلمانی را به آب رحمت علم رحمانی پاك و منزّه نمائی
که شاید به قوّت یزدانی و هدایت سبحانی و سراج نورانی،
سبیل صبح هدایت را از شام ضلالت تمیز دهی و فرق گذاری.
۱۶۱ و دیگر معلوم آن جناب بوده که حاملان امانت احدیّه که در
عوالم ملکیّه به حکم جدید و امر بدیع ظاهر می‌شوند چون

این اطیار عرش باقی از سماء مشیّت الهی نازل می‌گردند و جمیع بر امر مبرم ربّانی قیام می‌فرمایند لهذا حکم یك نفس و یك ذات را دارند، چه جمیع از کأس محبّت الهی شاربند و از اثمار شجرهٔ توحید مرزوق. و این مظاهر حقّ را دو مقام مقرّر است. یکی مقام صرف تجرید و جوهر تفرید. و در این مقام اگر کلّ را به یك اسم و رسم موسوم و موصوف نمائی بأسی نیست، چنانچه می‌فرماید: «لا نُفَرِّقُ بَیْنَ اَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ.»[1] زیرا که جمیع مردم را به توحید الهی دعوت می‌فرمایند و به کوثر فیض و فضل نامتناهی بشارت می‌دهند و کلّ به خلع نبوّت فائزند و به رداء مکرمت مفتخر. این است که نقطهٔ فرقان می‌فرماید: «اَمَّا النَّبِیُّونَ فَاَنَا.» و همچنین می‌فرماید: منم آدم اوّل و نوح و موسی و عیسی. و همین مضمون را طلعت علوی هم فرموده اند. و امثال این بیانات که مشعر بر توحید آن مواقع تجرید است از مجاری بیانات ازلیّه و مخازن لئالی علمیّه ظاهر شده و در کتب مذکور گشته. و این طلعات مواقع حکم و مطالع امرند، و امر مقدّس از حجبات کثرت و عوارضات تعدّد است. این است که می‌فرماید: «وَ مَا اَمرُنَا إلاّ وَاحِدَةٌ.»[2] و چون امر واحد شد البتّه مظاهر امر هم واحدند. و همچنین أئمّهٔ دین و سراج های یقین فرمودند:

۱- سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۸۵ ۲- سورهٔ قمر، آیهٔ ۵۰

۱۶۲ «اَوّلُنا مُحَمّدٌ و آخِرُنا مُحَمّدٌ وَ اَوسَطُنا مُحَمّدٌ.» باری، معلوم و محقّق آن جناب بوده که جمیع انبیاء هیاکل امر اللّه هستند که در قمائص مختلفه ظاهر شدند. و اگر به نظر لطیف ملاحظه فرمائی همه را در یك رضوان ساکن بینی و در یك هوا طائر و بر یك بساط جالس و بر یك کلام ناطق و بر یك امر آمر. این است اتّحاد آن جواهر وجود و شموس غیر محدود و معدود. پس اگر یکی از این مظاهر قدسیّه بفرماید: من رجوع کلّ انبیاء هستم، صادق است. و همچنین ثابت است در هر ظهور بعد، صدق رجوع ظهور قبل. و چون رجوع انبیاء موافق و مطابق آیات و اخبار ثابت شد رجوع اولیاء هم ثابت و محقّق است. و این رجوع اظهر از آن است که به دلیل و برهان محتاج شود. مثلاً ملاحظه فرمائید از جملهء انبیاء نوح بود که چون مبعوث به نبوّت شد و به قیام الهی بر امر قیام فرمود هر نفسی که به او مؤمن و به امر او مذعن شد او فی الحقیقه به حیات جدیده مشرّف شد. و در حقّ او صادق می‌آمد حیات بدیع و روح جدید، زیرا که او قبل از ایمان به خدا و اذعان به مظهر نفس او کمال علائق را به اموال و اسباب متعلّقه به دنیا از قبیل زن و فرزند و اطعمه و اشربه و امثال ذلك داشته به قسمی که اوقات لیل و نهار را مصروف بر اخذ زخارف و اسباب تعیّش داشته و همّت در تحصیل اشیای

فانیه گماشته. و از این مراتب گذشته، قبل از ورود در لجّهٔ ایمان به حدودات آباء و اجداد و اتّباع آداب و شرائع ایشان چنان راسخ و محکم بود که اگر حکم به قتل او می‌شد شاید رضا می‌داد و راضی بر تغییر حرفی از امور تقلیدیّه که در میان قوم بود نمی‌شد. چنانچه همهٔ قوم نداء «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ»[1] برآوردند. و ۱۶۳ همین گروه، با همهٔ این حجبات محدوده و حدودات مذکوره به مجرّد اینکه صهبای ایمان را از کأس ایقان از ایادی مظاهر سبحان می‌نوشیدند بالمرّه تقلیب می‌شدند به قسمی که از زن و فرزند و اموال و اثقال و جان و ایمان بلکه از کلّ ماسوی می‌گذشتند و به قسمی غلبات شوق الهی و جذبات ذوق صمدانی ایشان را اخذ می‌نمود که دنیا را و آنچه در آن هست به پر کاهی ندانسته. آیا حکم خلق جدید و رجوع در اینها نمی‌شود؟ و همچنین ملاحظه شد که این نفوس قبل از فوز به عنایت بدیع جدید الهی جان خود را به صد هزار حیله و تدبیر از موارد هلاکت حفظ می‌نمودند به قسمی که از خاری احتراز می‌جستند و از روباهی فی المثل فرار می‌نمودند. و بعد از شرف به فوز اکبر و عنایت عظمی صد هزار جان رایگان انفاق می‌فرمودند، بلکه نفوس مقدّسشان از قفس تن بیزار و

۱- سورهٔ زخرف، آیهٔ ۲۳

یك نفر از این جنود در مقابل گروهی مقاتله می‌نمود. مع ذلك چگونه می‌شود که اگر این نفوس همان نفوس قبل باشند این ١٦٤ گونه امورات که مخالف عادات بشریّه و منافی هوای جسمانیّه است از ایشان ظاهر شود؟ باری، این مطلب واضح است که بدون تغییر و تبدیل الهی محال است این قسم آثار و افعال که به هیچ وجه شباهت به آثار و افعال قبل ندارد از ایشان ظاهر شود و در عرصهٔ کون بوجود آید. چنانچه اضطرابشان به اطمینان تبدیل می‌شد و ظنّ به یقین تغییر می‌یافت و خوف به جرئت مبادله می‌گشت. این است شأن اکسیر الهی که در یك ١٦٥ حین عباد را تقلیب می‌فرماید. مثلاً در مادّهٔ نحاسی ملاحظه فرمائید که اگر در معدن خود از غلبهٔ یبوست محفوظ بماند در مدّت هفتاد سنه به مقام ذهبی می‌رسد. اگرچه، بعضی خود نحاس را ذهب می‌دانند که به واسطهٔ غلبهٔ یبوست مریض ١٦٦ شده و به مقام خود نرسیده. باری، در هر حال اکسیرکامل مادّهٔ نحاسی را در آنی به مقام ذهبی می‌رساند و منازل هفتاد ساله را به آنی طیّ نماید. آیا آن ذهب را بعد می‌توان گفت که نحاس است و یا به عالم ذهبی نرسیده و حال آنکه محك در میان است و صفات ذهبی را از نحاسی معیّن و واضح می‌نماید. ١٦٧ همچنین این نفوس هم از اکسیر الهی در آنی عالم ترابی را طیّ نموده به عوالم قدسی قدم گذارند و به قدمی از مکان محدود

به لامکان الهی واصل شوند. جهدی باید تا به این اکسیر فائز شوی، که در یك آن مغرب جهل را به مشرق علم رساند و ظلمت لیل ظلمانی را به صبح نورانی فائز گرداند و بعید صحرای ظنّ را به چشمهء قرب و یقین دلالت کند و هیاکل فانیه را به رضوان باقی مشرّف فرماید. حال اگر در حقّ این ذهب حکم نحاسی صادق می‌آید در حقّ این عباد هم حکم عباد قبل از فوز به ایمان صادق و محقّق است. ای برادر، از این ۱۶۸ بیانات شافیهء کافیهء وافیه اسرار خلق جدید و رجوع و بعث، بی حجاب و نقاب ظاهر و هویدا است. انشاءالله به تأییدات غیبیّه جامهء کهنه را از جسم و جان دور کنی و به خلع جدیدهء باقیه مفتخر گردی. این است که در هر ظهور بعد، ۱۶۹ انفسی که سبقت یافتند به ایمان از کلّ من علی الارض و شربت زلال معرفت را از جمال احدیّت نوشیدند و به اعلی معارج ایمان و ایقان و انقطاع ارتفاع جستند حکم رجوع انفس قبل که در ظهور قبل به این مراتب فائز شده اند بر این اصحاب ظهور بعد می‌شود اسماً و رسماً و فعلاً و قولاً و امراً. زیرا آنچه از عباد قبل ظاهر شد از این عباد بعد بعینه ظاهر و هویدا گشت. مثلاً اگر شاخسار گلی در مشرق ارض باشد و در مغرب هم از شاخهء دیگر، آن گل ظاهر شود اطلاق گل بر او می‌شود. دیگر در این مقام نظر به حدودات شاخه و هیئت

آن نیـسـت بلکه نظر به رائحـه و عطری است کـه در هر دو
۱۷۰ ظاهر است. پس نظر را از حـدودات ظاهره طاهر و منزّه کن
تا همـه را به یك اسم و یك رسم و یك ذات و یك حـقـیـقت
مشاهده نمائی و اسرار رجوع کلمات را هم در حروفات نازله
ملاحظه فرمائی. قدری تفکّر در اصحاب عهد نقطهء فرقان نما
که چگونه از جمیع جهات بشریّه و مشتهیات نفسیّه به
نفحات قدسیّهء آن حضرت، پاك و مقدّس و منقطع گشتند و
قبل از همهء اهل ارض به شرف لقاء که عین لقاء اللّه بود فائز
شدند و از کلّ اهل ارض منقطع گشتند چنانچه شنیده اید که
در مقابل آن مظهر ذی الجلال چگونه جان نثار می‌فرمودند. و
حال همان ثبوت و رسوخ و انقطاع را بعینه ملاحظه فرما در
اصحاب نقطهء بیان راجع شده چنانچه ملاحظه فرموده اید که
چگونه این اصحاب از بدایع جود ربّ الارباب عَلَم انقطاع بر
رفرف امتناع برافراشتند. باری، این انوار از یك مصباح
ظاهر شده اند و این اثمار از یك شجره روئیده اند. فی الحقیقه
فرقی ملحوظ نه و تغییری مشهود نه. کُلٌّ ذلِكَ مِن فَضلِ اللّهِ،
یُؤتیهِ مَن یَشاءُ مِن خَلقِهِ. انشاءاللّه از ارض نفی احتراز جوئیم
و به بحر اثبات درآئیم تا عوالم جمع و فرق و توحید و تفریق
و تحدید و تجرید الهی را به بصری که مقدّس از عناصر و
اضداد است مشاهده کنیم و به اعلی افق قرب و قدس حضرت

۱۷۱ معانی پرواز نمائیم. پس، از این بیانات معلوم شد که اگر در آخر لا آخر طلعتی بیاید و قیام نماید بر امری که قیام نمود بر آن طلعت اوّل لا اوّل، هر آینه صدق طلعت اوّل بر طلعت آخر می‌شود زیرا که طلعت آخر لا آخر قیام نمود به همان امر که طلعت اوّل لا اوّل بر آن قیام نمود. این است که نقطهٔ بیان، روح ما سواه فداه، شموس احدیّه را به شمس مثال زده اند که اگر از اوّل لا اوّل الی آخر لا آخر طلوع نماید همان شمس است که طالع می‌شود. حال اگر گفته شود این شمس همان شمس اوّلیّه است صحیح است و اگر گفته شود که رجوع آن شمس است ایضاً صحیح است. و همچنین از این بیان صادق می‌آید ذکر ختمیّت بر طلعت بدء و بالعکس زیرا که آنچه طلعت ختم بر آن قیام می‌نماید بعینه همان است که جمال بدء بر آن قیام فرموده. و این مطلب با اینکه چقدر واضح است ۱۷۲ نزد شاربان صهبای علم و ایقان، مع ذلك چه مقدار از نفوس که به سبب عدم بلوغ به این مطلب به ذکر خاتم النّبیّین محتجب شده از جمیع فیوضات محجوب و ممنوع شده اند با اینکه خود آن حضرت فرمود: «اَمَّا النَّبیّونَ فَاَنَا.» و همچنین فرمودند: منم آدم و نوح و موسی و عیسی چنانچه ذکر شد. مع ذلك تفکّر نمی‌نمایند بعد از آنکه بر آن جمال ازلی صادق می‌آید به اینکه فرمودند: منم آدم اوّل، همین قسم صادق

می‌آید که بفرمایند : منم آدم آخر. و همچنانکه بدء انبیاء را که آدم باشد به خود نسبت دادند همین قسم ختم انبیاء هم به آن جمال الهی نسبت داده می‌شود. و این بسی واضح است که بعد از آنکه بدء النّبیّین بر آن حضرت صادق است همان قسم ختم النّبیّین صادق آید. و به این مطلب جمیع اهل ارض ۱۷۳ در این ظهور ممتحن شده‌اند چنانچه اکثری به همین قول تمسّك جسته از صاحب قول معرض شده اند. و نمی‌دانم این قوم از اوّلیّت و آخریّت حقّ جلّ ذکره چه ادراك نموده اند؟ اگر مقصود از اوّلیّت و آخریّت، اوّلیّت و آخریّت مُلکی باشد هنوز که اسباب مُلکی به آخر نرسیده، پس چگونه آخریّت بر آن ذات احدیّت صادق می‌آید؟ بلکه در این رتبه اوّلیّت نفسِ آخریّت و آخریّت نفس اوّلیّت باشد. باری، همان قسمی که در اوّل لا ۱۷۴ اوّل صدق آخریّت بر آن مربّی غیب و شهود می‌آید همان قسم هم بر مظاهر او صادق می‌آید. و در حینی که اسم اوّلیّت صادق است همان حین اسم آخریّت صادق. و در حینی که بر سریر بدئیّت جالس اند همان حین بر عرش ختمیّت ساکن. و اگر بصر حدید یافت شود مشاهده می‌نماید که مظهر اوّلیّت و آخریّت و ظاهریّت و باطنیّت و بدئیّت و ختمیّت، این ذوات مقدّسه و ارواح مجرّده و انفس الهیّه هستند. و اگر در هوای قدس «كَانَ اللّهُ وَ لَم یَکُن مَعَهُ مِن شَیءٍ» طائر شوی جمیع

این اسماء را در آن ساحت معدوم صرف و مفقود بَحت بینی و دیگر هیچ به این حجبات و اشارات و کلمات محتجب نشوی. چه لطیف و بلند است این مقام که جبرئیل، بی دلیل سبیل نجوید و طیر قدسی بی اعانت غیبی طیران نتواند. حال ۱۷۵ قول حضرت امیر را ادراك نما که فرموده: «کَشفُ سُبُحاتِ الجَلالِ مِن غَیرِ إشارَةٍ.» و از جمله‌ء سبحات مجلّله علمای عصر و فقهای زمان ظهورند که جمیع، نظر به عدم ادراك و اشتغال و حبّ به ریاست ظاهره، تسلیم امر الله نمی‌نمایند بلکه گوش نمی‌دهند تا نغمه‌ء الهی را بشنوند. بل «یَجْعَلُونَ اَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِم.»[1] و عباد هم چون ایشان را مِن دون الله ولیّ خود اخذ نموده اند منتظر ردّ و قبول آن خشب های مسنّده هستند زیرا از خود بصر و سمع و قلبی ندارند که تمیز و تفصیل دهند میانه‌ء حقّ و باطل. با اینکه همه‌ء انبیاء و ۱۷۶ اصفیاء و اولیاء من عند الله امر فرمودند که به چشم و گوش خود بشنوند و ملاحظه نمایند مع ذلك معتنی به نصح انبیاء نگشته تابع علمای خود بوده و خواهند بود. و اگر مسکینی و یا فقیری که عاری از لباس اهل علم باشد بگوید: «یَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِینَ»،[2] جواب گویند که این همه علماء و فضلاء با این ریاست ظاهره و البسه‌ء مقطّعه‌ء لطیفه نفهمیده اند و

۱- سوره‌ء بقره، آیه‌ء ۱۹ ۲- سوره‌ء یس، آیه‌ء ۲۰

حقّ را از باطل ادراك ننمــوده اند و تـو و امــثــال تو ادراك نموده‌اید و نهایت تعجّب می‌نمایند از چنین قـولی. با اینکه ام سلف اکثر و اعظم و اکبرند و اگر کثرت و لباس علم سبب و
۱۷۷ علّت علم و صدق باشد البتّه ام سابقه اولیٰ و اسبق اند. و با اینکه این فـقره هم معلوم و واضح است که در جمیع احیان ظهور مظاهر قدسیّه، علمای عهد مردم را از سبیل حقّ منع می‌نمودند چنانچه در جمیع کتب و صحف سماوی مذکور و مسطور است. و احدی از انبیاء مبعوث نشد مگر آنکه محلّ بغض و انکار و ردّ و سبّ علماء گشت. قاتَلَهُم اللّهُ بِما فَعَلوا مِن قَبلُ وَ مِن بَعدُ كانُوا يَفْعَلُون. حال کدام سبحات جلال اعظم از این هیاکل ضلال است؟ واللّه کشف آن اعظم امور است و خرقش اکبر اعمال. وَفَّقَنَا اللّهُ و إيّاكُم يا مَعْشَرَ الرّوحِ لَعَلَّكُم بِذلِكَ فى زَمَنِ الْمُستَغاثِ تُوَفَّقُونَ وَ مِن لِقاءِ اللّهِ فِي اَيّامِهِ
۱۷۸ لا تَحْتَجِبُون. و همچنین ذکر خاتم النّبیّین و امثال آن از سبحات مجلّله است که کشف آن از اعظم امور است نزد این همج رعاع. و جمیع به این حجبات محدوده و سبحات مجلّلهء عظیمه محتجب مانده اند. آیا نغمهء طیر هویّه را نشنیده اند که می‌فرماید: الف فاطمه نکاح نمودم که همه بنت محمّد بن عبد اللّه خاتم النّبیّین بودند؟ حال ملاحظه فرما که چقدر از اسرار در سرادق علم الهی مستور است و چه مقدار جواهر

علم او در خزائن عصمت مکنون تا یقین نمائی که صنع او را بدایت و نهایتی نبوده و نخواهد بود و فضای قضای او اعظم از آن است که به بیان تحدید شود و یا طیر افئده آن را طیّ نماید و تقدیرات قدریّهٔ او اکبر از آن است که به ادراک نفسی منتهی شود. خلق او از اوّل لا اوّل بوده و آخری او را اخذ نکرده و مظاهر جمال او الی نهایت لانهایه خواهند بود و ابتدائی او را ندیده. حال در همین بیان ملاحظه فرما که چگونه حکم آن بر جمیع این طلعات صدق می‌نماید. و همچنین ۱۷۹ نغمهٔ جمال ازلی، حسین بن علیّ را ادراک نما که به سلمان می‌فرماید که مضمون آن این است: بودم با الف آدم که فاصلهٔ هر آدم به آدم بعد خمسین الف سنه بود و با هر یك ولایت پدرم را عرض نمودم. و تفصیلی ذکر می‌فرماید تا آنکه می‌فرماید: الف مرّه جهاد نمودم در سبیل الهی که اصغر و کوچك تر از همه مثل غزوهٔ خیبر بود که پدرم با کفّار محاربه و مجادله نمود. حال اسرار ختم و رجع و لا اوّلیّت و لا آخریّت صنع، همه را از این دو روایت ادراک فرما. باری ای حبیب ۱۸۰ من، مقدّس است نغمهٔ لاهوت که به استماع و عقول ناسوت محدود شود. نملهٔ وجود کجا تواند به عرصهٔ معبود قدم گذارد؟ اگرچه نفوس ضعیفه از عدم ادراك، این بیانات معضله را انکار نمایند و امثال این احادیث را نفی کنند. بلی، لا

یَعرِفُ ذلِكَ إلاّ أُولو الاَلباب. قُل هُوَ الخَتمُ الَّذی لَیسَ لَهُ خَتمٌ فِي الإبداعِ وَ لا بَدءٌ لَهُ فِي الإختِراعِ إذاً یا مَلَأ الاَرضِ فِی ظُهوراتِ البَدءِ تَجلّیاتِ الخَتم تَشهَدُونَ. بسیار تعجّب است که این قوم ۱۸۱ در بعضی از مراتب که مطابق میل و هوای ایشان است متمسّك به آیهء منزله در فرقان و احادیث اولی الایقان می‌شوند و از بعضی که مغایر هوای ایشان است بالمرّه اعراض می‌نمایند. «اَفَتُؤمِنُونَ بِبَعْضِ الکِتاب وَ تَکفُرُونَ بِبَعْضٍ.»[1] ما لَکُم کیفَ تَحکُمُونَ ما لا تَشعُرُونَ؟ مثل آنکه در کتاب مبین، ربّ العالمین بعد از ذکر ختمیّت فی قوله تعالی: «وَلکِنْ رَسُولَ اللّهِ وَ خاتَمَ النَّبیّینَ»،[2] جمیع ناس را به لقای خود وعده فرموده. چنانچه آیات مدلّه بر لقای آن ملیك بقا در کتاب مذکور است و بعضی از قبل ذکر شده. و خدای واحد شاهد مقال است که هیچ امری اعظم از لقا و اصرح از آن در فرقان ذکر نیافته. فَهَنیئاً لِمَن فازَ بِهِ فی یَومٍ اَعرَضَ عَنهُ اَکثَرُ النّاسِ کَما اَنتُم تَشهَدُونَ. و مع ذلك به حکم اوّل از امر ثانی معرض ۱۸۲ گشته اند، با اینکه حکم لقا در یوم قیام منصوص است در کتاب. و قیامت هم به دلائل واضحه ثابت و محقّق شد که مقصود، قیام مظهر اوست بر امر او و همچنین از لقا، لقای جمال اوست در هیکل ظهور او إذ إنّه «لا تُدرِکُهُ الاَبصارُ وَ

۱- سورهء بقره، آیهء ۸۵ ۲- سورهء احزاب، آیهء ۴۰

هُوَ يُدْرِكُ الأَبصارَ.»[1] و با جمیع این مطالب ثابته و بیانات واضحه، من حیثُ لا یَشعُر به ذکر ختم تمسّك جسته اند و از موجد ختم و بدء در یوم لقای او بالمرّه محتجب مانده اند. «وَ لَوْ يُؤَاخِذُ اللّهُ النّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَ لَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمّىً.»[2] و از همهء این مراتب چشم پوشیده، اگر این قوم به قطره ای از چشمهء لطیف «یَفعَلُ ما یَشاءُ وَ یَحکُمُ ما یُرید» می‌آشامیدند هیچ این گونه اعتراضات غیر مرضیّه بر محلّ امر نمی‌نمودند. امر و قول و فعل در قبضهء قدرت اوست. کُلُّ شَیءٍ فِي قَبْضَةِ قُدْرَتِهِ اَسیرٌ وَ إنَّ ذلكَ عَلَیهِ سَهْلٌ یَسیرٌ. فاعل است آنچه را اراده نماید و عامل است آنچه میل فرماید. مَن قال لِمَ و بِمَ فَقَد کَفَرَ. و اگر این عباد قدری به شعور بیایند از آنچه مرتکب شده اند هلاك می‌شوند و به دست های خود خود را به نار که مقرّ و مرجع ایشان است راجع می‌نمایند. آیا نشنیده اند که می‌فرماید: «لا یُسئَلُ عَمّا یَفعَلُ»[3]؟ و با این بیانات چگونه می‌توان جسارت نمود و به زخارف قول مشغول شد؟ سبحان اللّه، جهل و نادانی ۱۸۳ عباد به مقام و حدّی رسیده که به علم و ارادهء خود مقبل شده، از علم و ارادهء حقّ جلّ و عزّ معرض گشته اند. حال ۱۸٤ انصاف دهید اگر این عباد موقن به این کلمات درّیّه و

۱- سورهء انعام، آیهء ۱۰۳ ۲- سورهء فاطر، آیهء ٤٥
۳- سورهء انبیاء، آیهء ۲۳

اشارات قدسیّه شوند و حقّ را یَفْعَلُ ما یَشاء بدانند، دیگر چگونه به این مزخرفات تشبّث می‌نمایند و تمسّك می‌جویند؟ بلکه آنچه بفرماید به جان اقرار نمایند و مذعن شوند. قسم به خدا که اگر تقدیرات مقدّره و حکمت های قدریّه سبقت نیافته بود ارض جمیع این عباد را معدوم می‌نمود ولکِن یُؤَخِّرُ ذلِكَ إلی میقاتِ یومٍ مَعلُومٍ. باری هزار و دویست و هشتاد سنه از ظهور نقطهء فرقان گذشت و جمیع این همج رعاع در هر صباح تلاوت فرقان نموده اند و هنوز به حرفی از مقصود فائز نشدند و خود قرائت می‌کنند بعضی آیات را که صریح بر مطالب قدسیّه و مظاهر عزّ صمدیّه است مع ذلك هیچ ادراك ننموده اند. و این مدّت این قدر ادراك نشده که مقصود از تلاوت کتب و قرائت صحف در هر عصری، ادراك معانی آن و بلوغ به معارج اسرار آن بوده وإلاّ تلاوت بی معرفت را البتّه فائدهء کلّی نباشد. چنانچه شخصی در یومی نزد این فقیر بحر معانی حاضر بود و ذکری از علائم قیامت و حشر و نشر و حساب به میان آمد و اصرار می‌نمود که حساب خلائق در ظهور بدیع چگونه شد که احدی اطّلاع نیافته؟ بعد قدری از صور علمیّه و شئونات حکمیّه به قدر ادراك و فهم سامع القاء شد. و بعد ذکر شد که این مدّت مگر تلاوت فرقان ننموده و آیهء مبارکه را که می‌فرماید: «فَیَومَئِذٍ لا

(margin: ۱۸۵ beside line 6; ۱۸۶ beside line 14)

يُسئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنسٌ وَ لا جَانٌّ»[1] را ندیده اید و به مقصود ملتفت نشده‌اید که معنی سؤال چنان نیست که ادراک نموده‌اید بلکه سؤال به لسان و بیان نیست چنانچه همین آیه مشعر و مدلّ بر آن است؟ و بعد می‌فرماید: «يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّواصِي وَ الأَقْدَامِ.»[2] این است ۱۸۷ که از وجهه، حساب خلایق کشیده می‌شود و کفر و ایمان و عصیان، جمیع ظاهر می‌گردد. چنانچه الیوم مشهود است که به سیما اهل ضلالت از اصحاب هدایت معلوم و واضح اند. و اگر این عباد خالصاً للّه و طلباً لرضائه در آیات کتاب ملاحظه نمایند جمیع آنچه را که می‌طلبند البتّه ادراک می‌نمایند. به قسمی که جمیع امور واقعه در این ظهور را از کلّی و جزئی در آیات او ظاهر و مکشوف ادراک می‌نمایند حتّی خروج مظاهر اسماء و صفات را از اوطان، و اعراض و اغماض ملّت و دولت را، و سکون و استقرار مظهر کلّیه در ارض معلوم مخصوص. وَلكِن لا يَعرِفُ ذلك إلاّ أُولُو الالباب. أَخْتِمُ الْقَوْلَ ۱۸۸ بِمَا نُزِّلَ عَلى مُحَمَّدٍ مِن قَبْلُ لِيَكُونَ خِتَامُهُ الْمِسْكَ الَّذى يَهدِى النّاسَ إلى رِضوانِ قُدسٍ مُنيرٍ. قال و قوله الحقّ: «وَ اللّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلامِ وَ يَهْدِى مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.»[3] «لَهُمْ دَارُ السَّلامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كانوا

۱- سورهٔ رحمن، آیهٔ ۳۹ ۲- سورهٔ رحمن، آیهٔ ۴۱
۳- سورهٔ یونس، آیهٔ ۲۵

يَعْمَلونَ.»[1] لِيَسْبِقَ هذَا الْفَضلُ عَلَى العالَمِ وَ الْحَمدُ للّه رَبِّ

۱۸۹ العالَمينَ. بيان را در هر مطلب مكرّر نموديم كه شايد هر نفسى از اعالى و ادانى از اين بيانات به قدر و اندازهء خود قسمت و نصيب بردارد و اگر نفسى از ادراك بيانى عاجز باشد، از بيان ديگر مقصود خود را ادراك نمايد. لِيَعْلَمَ كُلُّ أُناسٍ مَشْرَبَهُم.

۱۹۰ قسم به خدا كه اين حمامهء ترابى را غير اين نغمات نغمه‌هاست و جز اين بيانات رموزها كه هر نكته اى از آن مقدّس است از آنچه بيان شد و از قلم جارى گشت. تا مشيّت الهى چه وقت قرار گيرد كه عروس هاى معانى بى حجاب از قصر روحانى قدم ظهور به عرصهء قدم گذارند. وَ ما مِن اَمْرٍ الاّ بَعدَ إذْنِه و ما مِن قُدْرَةٍ إلاّ بِحَولِهِ وَ قُوَّتِهِ وَ ما مِن إلهٍ إلاّ هُوَ. لَهُ الْخَلقُ وَ الاَمرُ وَ كلٌّ بِاَمرِهِ يَنطِقُونَ وَ مِنْ اَسرارِ الرُّوحِ

۱۹۱ يَتَكَلَّمُون. از قبل دو مقام از براى شموس مشرقه از مشارق الهيّه بيان نموديم. يكى مقام توحيد و رتبهء تفريد، چنانچه از قبل ذكر شد: «لا نُفَرِّقُ بَيْنَ اَحَدٍ مِنْهُمْ.»[2] و مقام ديگر مقام تفصيل و عالم خلق و رتبهء حدودات بشريّه است. در اين مقام هر كدام را هيكلى معيّن و امرى مقرّر و ظهورى مقدّر و حدودى مخصوص است چنانچه هر كدام به اسمى موسوم و به وصفى موصوف و به امرى بديع و شرعى جديد مأمورند.

۱- سورهء انعام، آيهء ۱۲۷ ۲- سورهء بقره، آيهء ۱۳۶

چنانچه می‌فرماید: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ اَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ.»[1] نظر به اختلاف این مراتب و مقامات است که بیانات و کلمات مختلفه از آن ینابیع علوم سبحانی ظاهر می‌شود وإلاّ فی الحقیقه نزد عارفین معضلات مسائل الهیّه، جمیع در حکم یك کلمه مذکور است. چون اکثر ناس اطّلاع بر مقامات مذکوره نیافته اند این است که در کلمات مختلفهٔ آن هیاکل متّحده مضطرب و متزلزل می‌شوند. ۱۹۲

۱۹۳ باری، معلوم بوده و خواهد بود که جمیع این اختلافات کلمات از اختلافات مقامات است. این است که در مقام توحید و علوّ تجرید، اطلاق ربوبیّت و الوهیّت و احدیّت صرفه و هویّهٔ بحته بر آن جواهر وجود شده و می‌شود زیرا که جمیع بر عرش ظهور اللّه ساکن اند و بر کرسیّ بطون اللّه واقف. یعنی ظهور اللّه به ظهورشان ظاهر و جمال اللّه از جمالشان باهر. چنانچه نغمات ربوبیّه از این هیاکل احدیّه ظاهر شد.

۱۹۴ و در مقام ثانی که مقام تمیز و تفصیل و تحدید و اشارات و دلالات ملکیّه است عبودیّت صرفه و فقر بحت و فنای باتّ از ایشان ظاهر است. چنانچه می‌فرماید: «إنّی عَبْدُ اللّه وَ ما اَنَا إلاّ بَشَرٌ مِثْلُكُم.» و از این بیانات محقّقهٔ مثبته ۱۹۵

۱- سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۵۳

ادراك فرما مسائل خود را که سؤال نموده بودی، تا در دین الهی راسخ شوی و از اختلافات بیانات انبیاء و اصفیاء متزلزل نشوی. و اگر شنیده شود از مظاهر جامعه: «إنّی أنَا اللّه»، ١٩٦
حقّ است و ریبی در آن نیست. چنانچه به کرّات مبرهن شد که به ظهور و صفات و اسمای ایشان ظهور اللّه و اسم اللّه و صفة اللّه در ارض ظاهر. این است که می‌فرماید: «وَ مَا رَمَيْتَ إذْ رَمَيْتَ وَلكِنَّ اللّهَ رَمَى.»[1] و همچنین «إنَّ الّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إنّمَا يُبَايِعُونَ اللّهَ.»[2] و اگر نغمهء إنّی رسول اللّه برآرند، این نیز صحیح است و شکّی در آن نه. چنانچه می‌فرماید: «مَا كَانَ مُحمّدٌ أبَا أحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلكِنْ رَسولَ اللّهِ.»[3] و در این مقام همه مرسل اند از نزد آن سلطان حقیقی و کینونت ازلی. و اگر جمیع ندای أنَا خاتَمُ النَّبيّين برآرند آن هم حقّ است و شبهه را راهی نه و سبیلی نه زیرا که جمیع حکم یك ذات و یك نفس و یك روح و یك جسد و یك امر دارند و همه مظهر بدئیّت و ختمیّت و اوّلیّت و آخریّت و ظاهریّت و باطنیّت آن روح الارواح حقیقی و ساذج السّواذج ازلی اند. و همچنین اگر بفرمایند: «نَحنُ عِبادُ اللّه»، این نیز ثابت و ظاهر است. چنانچه به ظاهر در منتهی رتبهء عبودیّت ظاهر شده اند، احدی را یارای آن نه که به آن نحو از عبودیّت در امکان ظاهر شود.

١- سورهء انفال، آیهء ١٧ ٢- سورهء فتح، آیهء ١٠
٣- سورهء احزاب، آیهء ٤٠

این است کـه از آن جواهر وجود در مقـام استغـراق در بحار قدس صمدی و ارتقاء به معارج معانی سلطان حقیقی، اذکار ربوبیّه و الوهیّه ظاهر شد. اگر درست ملاحظه شود در همین رتبه منتهای نیستی و فنا در خود مشاهده نموده اند در مقابل هستی مطلق و بقای صرف، کـه گویا خود را معدوم صرف دانسته اند و ذکر خـود را در آن ساحت شـرك شمـرده اند. زیرا که مطلق ذکر در این مقام دلیل هستی و وجود است و این نزد واصلان بس خطا، چه جای آنکه ذکـر غیـر شـود و قلب و لسان و دل و جان به غیر ذکر جانان مشغول گردد و یا چشم، غیر جمال او ملاحظه نماید و یا گوش، غیر نغمهء او شنود و یا رجل در غیـر سبیل او مشی نماید. در این زمـان ۱۹۷ نسمة الله وزیده و روح‌الله احاطه نموده، قلم از حرکت ممنوع و لسان از بیان مقطوع گشته. باری، نظر به این مقام، ذکر ۱۹۸ ربوبیّه و امثال ذلك از ایشان ظاهر شده و در مقام رسالت اظهار رسالت فرمودند و همچنین در هر مقام به اقتضای آن ذکری فرمودند و همه را نسبت به خود داده اند از عالم امر الی عالم خلق و از عوالم ربوبیّه الی عوالم ملکیّه. این است که آنچـه بفـرمـایند و هرچه ذکـر نمایند از الوهیّت و ربوبیّت و نبوّت و رسالت و ولایت و امامت و عبودیّت، همه حقّ است و شبهه ای در آن نیـست. پس باید تفکّر در این بیـانات کـه

استدلال شده نمود تا دیگر از اختلافات اقوال مظاهر غیبیّه و
۱۹۹ مطالع قدسیّه احدی را اضطراب و تزلزل دست ندهد. باری،
در کلمات شموس حقیقت باید تفکّر نمود و اگر ادراك نشد
باید از واقفین مخازن علم سؤال شود تا بیان فرمایند و رفع
اشکال نمایند نه آنکه به عقل ناقص خود کلمات قدسیّه را
تفسیر نمایند و چون مطابق نفس و هوای خود نیابند بنای ردّ
و اعتراض گذارند. چنانچه الیوم علماء و فقهای عصر که بر
مسند علم و فضل نشسته اند و جهل را علم نام گذاشته اند و
ظلم را عدل نامیده اند اگر مجعولات خاطر خود را از شمس
حقیقی سؤال نمایند و جواب موافق آنچه فهمیده و یا از کتاب
مثل خود ادراك نموده اند نشنوند البتّه نفی علم از آن معدن و
۲۰۰ منبع علم نمایند. چنانچه در هر زمانی این واقع شد. مثل اینکه
مذکور شد در سؤال از اهلّه که از سیّد وجود نمودند و آن
حضرت به امر الهی جواب فرمود که «هِیَ مَوَاقِیتُ للنّاسِ.»[1]
۲۰۱ بعد از استماع، نفی علم از آن حضرت نمودند. و همچنین در
آیهٔ روح که می‌فرماید: «وَ یَسْئَلونَكَ عَنِ الرُّوح قُلِ الرُّوحُ
مِنْ اَمْرِ رَبِّی.»[2] و چون این جواب مذکور شد کلّ فریاد
واویلا بر آوردند که جاهلی که نمی‌داند روح چه چیز است
خود را عالم علم لدنّی می‌داند. و الیوم چون علمای عصر به

۱- سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۸۹ ۲- سورهٔ اسراء، آیهٔ ۸۵

اسم آن حضرت مفتخرند و آبای خود را هم مذعن دیده اند لهذا تقلیداً حکمش را قبول دارند. چنانچه اگر انصاف باشد و الیوم در جواب امثال این مسائل چنین جواب بشنوند البتّه ردّ نمایند و اعتراض کنند و همان سخن های قبل را اعاده نمایند چنانچه نمودند. با اینکه آن جواهر وجود مقدّسند از کلّ این علم های مجعوله و منزّه اند از جمیع این کلمات محدوده و متعالی اند از ادراك هر مدرکی. کلّ این علوم نزد آن علم کذب صرف است و جمیع این ادراکات افك محض. بلکه هرچه از آن معادن حکمت الهی و مخازن علم صمدانی ظاهر می‌شود علم همان است. «وَ العلمُ نُقطةٌ کَثَّرَها الجاهلُونَ» دلیل بر آن، «وَ العلِمُ نُورٌ یَقذِفُهُ اللّهُ فی قَلبِ مَنْ یَشاء» مثبت این بیان. باری، چون معنی علم را ادراك ننموده اند و افکار مجعولهء خود را که ناشی از مظاهر جهل شده، اسم آن را علم گذاشته، بر مبدء علوم وارد آورده اند آنچه دیده اید و شنیده اید. مثلاً در کتاب یکی از عباد که مشهور به علم و فضل است و خود را از صنادید قوم شمرده و جمیع علمای راشدین را ردّ و سبّ نموده چنانچه در همه جای از کتاب او تلویحاً و تصریحاً مشهود است. و این بنده چون ذکر او را بسیار شنیده بودم اراده نمودم که از رسائل او قدری ملاحظه نمایم. هر چند این بنده اقبال به ملاحظهء

۲۰۲
۲۰۳

کلمات غیر نداشته و ندارم ولیکن چون جمعی از احوال ایشان سؤال نموده و مستفسر شده بودند لهذا لازم گشت که قدری در کتب او ملاحظه رود و جواب سائلین بعد از معرفت و بصیرت داده شود. باری، کتب عربیّه او بدست نیفتاد تا اینکه شخصی روزی ذکر نمود کتابی از ایشان که مسمّی به «ارشاد العوام» است در این بلد یافت می‌شود. اگرچه از این اسم رائحهٔ کبر و غرور استشمام شد که مردم را عوام و خود را عالم فرض نموده و جمیع مراتب او فی الحقیقه از همین اسم کتاب معلوم و مبرهن شد که در سبیل نفس و هویٰ سالکند و در تیه جهل و عمیٰ ساکن، گویا حدیث مشهور را فراموش نموده اند که می‌فرماید: «اَلعِلمُ تَمامُ المَعلومِ وَ القُدرَةُ وَ العِزَّةُ تَمامُ الخَلقِ.» با وجود این کتاب را طلب نموده، چند روز معدود نزد بنده بود و گویا دو مرتبه در او ملاحظه شد. از قضا مرتبهٔ ثانی جائی بدست آمد که حکایت معراج سیّد لولاك بود. ملاحظه شد که قریب بیست علم اَو ازید، شرط معرفت معراج نوشته اند و همچو مستفاد شد که اگر نفسی این علوم را درست ادراك ننموده باشد به معرفت این امر عالی متعالی فائز نگردد. و از جملهٔ علوم، علم فلسفه و علم کیمیا و علم سیمیا را مذکور نموده و ادراك این علوم فانیهٔ مردوده را شرط ادراك علوم باقیهٔ قدسیّه شمرده. سبحان‌الله، ۲۰۴

با این ادراك چه اعتراضات و تهمت ها که به هیاکل علم نامتناهی الهی وارد آورده. فنعم ما قال:

متّهم داری کسانی را که حقّ
کرد امین مخزن هفتم طبق

و یك نفر از اهل بصیرت و دانش و صاحبان علوم و عقول ملتفت این مزخرفات نشده. با اینکه بر هر صاحب بصیرتی واضح و هویدا است که این گونه علم ها لم یزل مردود حقّ بوده و هست. و چگونه علومی که مردود است نزد علمای حقیقی، ادراك آن شرط ادراك معارج معراج می‌شود با اینکه صاحب معراج حرفی از این علوم محدودهٔ محجوبه حمل نفرموده و قلب منیر آن سیّد لولاك از جمیع این اشارات مقدّس و منزّه بوده؟ چه خوب می‌گوید:

جمله ادراکات بر خرهای لنگ
حقّ سوار باد پرّان چون خدنگ

واللّه هر کس بخواهد سرّ معراج را ادراك نماید و یا قطره ای از عرفان این بحر بنوشد اگر هم این علوم نزد او باشد یعنی مرآت قلب او از نقوش این علوم غبار گرفته باشد البتّه باید پاك و منزّه نماید تا سرّ این امر در مرآت قلب او تجلّی نماید. و ۲۰۵ الیوم متغمّسان بحر علوم صمدانی و ساکنان فُلك حکمت ربّانی مردم را از تحصیل این علوم نهی می‌فرمایند و صدور

منیرشان بحمدالله منزّه از این اشارات است و مقدّس از این حجبات. حجاب اکبر را که می‌فرماید: «اَلعِلمُ حِجابُ الاَکبَر» به نار محبّت یار سوختیم و خیمهء دیگر برافراختیم و به این افتخار می‌نمائیم که الحمدلله سبحات جلال را به نار جمال محبوب سوختیم و جز مقصود در قلب و دل جا ندادیم نه به علمی جز علم به او متمسّکیم و نه به معلومی جز تجلّی انوار او متشبّث. باری، بسیار متعجّب شدم، در این بیانات ندیدم مگر اینکه می‌خواهد بر مردم برساند که جمیع این علوم نزد ایشان است با وجود اینکه قسم به خدا نسیمی از ریاض علم الهی نشنیده و بر حرفی از اسرار حکمت ربّانی اطّلاع نیافته. بلکه اگر معنی علم گفته شود البتّه مضطرب شود و جبل وجود او مندكّ گردد. با وجود این اقوال سخیفهء بی‌معنی چه دعوی‌های زیاده از حدّ نموده. سبحان الله، چقدر متعجّبم از مردمی که به او گرویده اند و تابع چنین شخصی گشته اند. به تراب قناعت نموده و اقبال جسته اند و از ربّ الارباب معرض گشته اند و از نغمهء بلبل و جمال گل به نعیب زاغ و جمال کلاغ قناعت نموده اند. و دیگر چه چیزها ملاحظه شد از کلمات مجعولهء این کتاب. فی الحقیقه حیف است که قلم به تحریر ذکر آن مطالب مشغول شود و یا اوقات مصروف به آن گردد ولیکن اگر محکی یافت می‌شد حقّ از باطل و نور از

ظلمت و شمس از ظلّ معلوم می‌آمد. از جمله علومی که این ۲۰۸ مرد مدّعی به آن شده صنعت کیمیاست. بسیار طالبم که سلطانی و یا نفسی که مقتدر باشد ظهور این علم را از عالم لفظ به عالم شهود و از قول به فعل از ایشان طلب نماید و این بی‌علم فانی هم که دعوی این گونه علوم ننموده و بلکه کون این علوم و فقدان آن را علّت علم و جهل نمی‌دانم با این مرد در همین فقره قیام نمائیم تا صدق و کذب معلوم شود. ولیکن چه فائده، از ناس این زمان جز زخم سنان ندیده ام و غیر سمّ قاتل چیزی نچشیده ام. هنوز اثر حدید بر گردن باقی است و هنوز علائم جفا از تمام بدن ظاهر. و در مراتب علم و جهل ۲۰۹ و عرفان و ایقان او در کتابی که ترك نشد از آن امری ذکر شده، این است که می‌فرماید: «إنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ طَعَامُ الأَثِيمِ.»[۱] و بعد بیانات دیگر می‌فرماید تا اینکه منتهی می‌شود به این ذکر: «ذُقْ إنَّكَ اَنْتَ العَزِيزُ الكَرِيم.»[۲] ملتفت شوید که چه واضح و صریح وصف او در کتاب محکم مذکور شده. و این شخص هم خود را در کتاب خود از بابت خفض جناح عبد اثیم ذکر نموده: أثيمٌ فِي الكِتَابِ وَ عَزيزٌ بَينَ الأنعامِ وَ كَرِيمٌ فِي الإسم. تفکّر در آیهء مبارکه نموده تا معنی «وَ لا ۲۱۰ رَطْبٍ وَ لا يَابِسٍ إلاّ فی كِتَابٍ مُبِينٍ»[۳] درست در لوح قلب ثبت

۱- سورهء دخان، آیهء ۴۳-۴۴ ۲- سورهء دخان، آیهء ۴۹
۳- سورهء انعام، آیهء ۵۹

شود . با وجود این جمعی معتقد او شده و از موسی علم و
عدل اعراض نموده به سامریّ جهل تمسّك جسته اند و از شمس
معانی که در سماء لایزالی الهی مُشرق است معرض گشته اند
۲۱۱ و کَأنْ لم یَکُن انگاشته اند . باری ای برادر من، لئالی علم
ربّانی جز از معدن الهی بدست نیاید و رائحهء ریحان معنوی
جز از گلزار حقیقی استشمام نشود و گل های علوم احدیّه جز
از مدینهء قلوب صافیه نروید . «و البَلَدُ الطَّیِّبُ یَخرُجُ نَباتُه
۲۱۲ بِـــإذْنِ رَبِّهِ وَ الَّذی خَبُثَ لا یَخْرُجُ إلاّ نَکِداً.»[1] و چون مفهوم
گشت که تغنّیات ورقاء هویّه را احدی ادراك ننماید الاّ اهلش
لهذا بر هر نفسی لازم و واجب است که مشکلات مسائل
الهیّه و معضلات اشارات مطالع قدسیّه را بر صاحبان افئدهء
منیره و حاملان اسرار احدیّه عرضه دارد تا به تأییدات ربّانی
و افاضات الهی حلّ مسائل شود نه به تأییدات علوم اکتسابی.
«فَاسئَلُوا اَهْلَ الذِّکْرِ إنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ.»[2] ولیکن ای برادر
۲۱۳ من، شخص مجاهد که اراده نمود قدم طلب و سلوك در سبیل
معرفت سلطان قدَم گذارد باید در بدایت امر قلب را که محلّ
ظهور و بروز تجلّی اسرار غیبی الهی است از جمیع غبارات
تیرهء علوم اکتسابی و اشارات مظاهر شیطانی پاك و منزّه
فرماید و صدر را که سریر ورود و جلوس محبّت محبوب

۱- سورهء اعراف، آیهء ۵۸ ۲- سورهء نحل، آیهء ٤٣

ازلی است لطیف و نظیف نماید. و همچنین دل را از علاقهٔ آب و گل یعنی از جمیع نقوش شبحیّه و صور ظلّیّه مقدّس گرداند به قسمی که آثار حبّ و بغض در قلب نماند که مبادا آن حبّ او را به جهتی بی دلیل میل دهد و یا بغض او را از جهتی منع نماید. چنانچه الیوم اکثری به این دو وجه، از وجه باقی و حضرت معانی بازمانده اند و بی شبان در صحراهای ضلالت و نسیان می‌چرند. و باید در کلّ حین توکّل به حقّ نماید و از خلق اعراض کند و از عالم تراب منقطع شود و بگسلد و به ربّ الارباب دربندد. و نفس خود را بر احدی ترجیح ندهد و افتخار و استکبار را از لوح قلب بشوید و به صبر و اصطبار دل بندد و صمت را شعار خود نماید و از تکلّم بی‌فائده احتراز کند. چه زبان ناری است افسرده و کثرت بیان سمّی است هلاك کننده. نار ظاهری اجساد را محترق نماید و نار لسان ارواح و افئده را بگدازد. اثر آن نار به ساعتی فانی شود و اثر این نار به قرنی باقی ماند. و غیبت را ضلالت شمرد و به آن ۲۱٤ عرصه هرگز قدم نگذارد، زیرا غیبت سراج منیر قلب را خاموش نماید و حیات دل را بمیراند. به قلیل قانع باشد و از طلب کثیر فارغ. مصاحبت منقطعین را غنیمت شمارد و عزلت از متمسّکین و متکبّرین را نعمت شمرد. در اسحار به اذکار مشغول شود و به تمام همّت و اقتدار در طلب آن نگار

کوشد. غفلت را به نار حبّ و ذکر بسوزاند و از ما سوی اللّه چون برق درگذرد. و بر بی‌نصیبان نصیب بخشد و از محرومان عطا و احسان دریغ ندارد. رعایت حیوان را منظور نماید تا چه رسد به انسان و اهل بیان. و از جانان جان دریغ ندارد و از شماتت خلق از حقّ احتراز نجوید. و آنچه برای خود نمی‌پسندد برای غیر نپسندد و نگوید آنچه را وفا نکند. و از خاطیان در کمال استیلاء درگذرد و طلب مغفرت نماید. و بر عاصیان قلم عفو درکشد و به حقارت ننگرد زیرا حسن خاتمه مجهول است. ای بسا عاصی که در حین موت به جوهر ایمان موفّق شود و خمر بقا چشد و به ملأ اعلی شتابد و بسا مطیع و مؤمن که در وقت ارتقای روح تقلیب شود و به اسفل درکات نیران مقرّ یابد. باری، مقصود از جمیع این بیانات متقنه و اشارات محکمه آن است که سالك و طالب باید جز خدا را فنا داند و غیر معبود را معدوم شمرد. و این شرایط از صفات عالین و سجیّهٔ روحانیّین است که در شرایط مجاهدین و مشی سالکین در مناهج علم الیقین ذکر یافت. و بعد از تحقّق این مقامات برای سالك فارغ و طالب صادق، لفظ مجاهد در بارهٔ او صادق می‌آید. و چون به عمل «و الّذین جَاهَدُوا فِینا»[1] مؤیّد شد البتّه به بشارت «لَنَهْدِیَنَّهمْ سُبُلَنَا»[2]

۲۱۵

۱ و ۲- سورهٔ عنکبوت، آیهٔ ٦٩

مستبشر خواهد شد. و چون سراج طلب و مجاهده.و ذوق و ۲۱۶
شوق و عشق و وله و جذب و حبّ در قلب روشن شد و نسیم
محبّت از شطر احديّه وزيد ظلمت ضلالت شكّ و ريب زائل
شود و انوار علم و یقین همهء ارکان وجود را احاطه نماید. در
آن حين بشير معنوى به بشارت روحانى از مدينهء الهى چون
صبح صادق طالع شود و قلب و نفس و روح را به صور
معرفت از نوم غفلت بیدار نماید. و عنایات و تأییدات روح
القدس صمدانى حيات تازهء جديد مبذول دارد به قسمی که
خود را صاحب چشم جدید و گوش بدیع و قلب و فؤاد تازه
می‌بیند و رجوع به آیات واضحهء آفاقیه و خفيّات مستورهء
انفسيّه می‌نماید و به عين الله بديعه در هر ذرّه بابى مفتوح
مشاهده نماید برای وصول به مراتب عين اليقين و حقّ اليقين و
نور اليقين، و در جميع اشياء اسرار تجلّى وحدانيّه و آثار ظهور
صمدانيّه ملاحظه كند. قسم به خدا که اگر سالك سبيل هدى ۲۱۷
و طالب معارج تقى به اين مقام بلند اعلى واصل گردد
رائحهء حقّ را از فرسنگ های بعيده استنشاق نماید و صبح
نورانى هدايت را از مشرق كلّ شیء ادراك کند و هر ذرّه و هر
شیء او را دلالت بر محبوب و مطلوب نماید و چنان مميّز شود
كه حقّ را از باطل، چون شمس از ظلّ، فرق گذارد. مثلاً اگر
نسیم حقّ از مشرق ابداع وزد و او در مغرب اختراع باشد

البتّه استشمام کند. و همچنین جمیع آثار حقّ را از کلمات بدیعه و اعمال منیعه و افعال لمیعه، از افعال و اعمال و آثار ماسوی امتیاز دهد چنانچه اهل لؤلؤ، لؤلؤ را از حجر و انسان، ربیع را از خریف و حرارت را از برودت. و دماغ جان چون از زکام کون و امکان پاك شد البتّه رائحهء جانان را از منازل بعیده بیابد و از اثر آن رائحه به مصر ایقان حضرت منّان وارد شود. و بدایع حکمت حضرت سبحانی را در آن شهر روحانی مشاهده کند و جمیع علوم مکنونه را از اطوار ورقهء شجرهء آن مدینه استماع نماید و از تراب آن مدینه تسبیح و تقدیس ربّ الارباب به گوش ظاهر و باطن شنود و اسرار رجوع و ایاب را به چشم سر ملاحظه فرماید. چه ذکر نمایم از آثار و علامات و ظهورات و تجلّیات که به امر سلطان اسماء و صفات در آن مدینه مقدّر شده. بی آب رفع عطش نماید و بی نار حرارت محبّة اللّه بیفزاید. در هر گیاهی حکمت بالغهء معنوی مستور است و بر شاخسار هر گل هزار بلبل ناطقه در جذب و شور. از لاله های بدیعش سرّ نار موسوی ظاهر و از نفحات قدسیّه اش نفخهء روح القدس عیسوی باهر. بی ذهب غنا بخشد و بی فنا بقا عطا فرماید. در هر ورقش نعیمی مکنون و در هر غرفه اش صد هزار حکمت مخزون. و مجاهدین فی اللّه بعد از انقطاع از ماسوی چنان به آن مدینه ۲۱۸

انس گیرند که آنی از آن منفکّ نشوند. دلائل قطعیّه را از سنبل آن محفل شنوند و براهین واضحه را از جمال گل و نوای بلبل اخذ نمایند. و این مدینه در رأس هزار سنه اَو اَزید اَو اقلّ تجدید شود و تزیین یابد. پس ای حبیب من، باید جهدی نمود ۲۱۹ تا به آن مدینه واصل شویم و به عنایت الهیّه و تفقّدات ربّانیّه کشف سُبُحات جلال نمائیم تا به استقامت تمام جان پژمرده را در ره محبوب تازه نثار نمائیم و صد هزار عجز و نیاز آریم تا به آن فوز فائز شویم. و آن مدینه کتب الهیّه است در هر عهدی. مثلاً در عهد موسیٰ تورات بود و در زمن عیسیٰ انجیل و در عهد محمّد رسول الله فرقان و در این عصر بیان و در عهد مَنْ يَبعَثُهُ الله کتاب او که رجوع کلّ کتب به آن است و مهیمن است بر جمیع کتب. و در این مدائن، ارزاق مقدّر است و نعم باقیه مقرّر. غذای روحانی بخشد و نعمت قدمانی چشاند. بر اهل تجرید نعمت توحید عطا فرماید، بی‌نصیبان را نصیب کرم نماید و آوارگان صحرای جهل را کأس علم عنایت کند. و هدایت و عنایت و علم و معرفت و ایمان و ایقان کلّ من فی السّموات و الارض در این مدائن مکنون و مخزون گشته. مثلاً فرقان از برای امّت رسول حصن محکم بوده که ۲۲۰ در زمان او هر نفسی داخل او شد از رمی شیاطین و رمح مخالفین و ظنونات مجتثّه و اشارات شرکیّه محفوظ ماند. و

همچنین مرزوق شد به فواکه طیّبهٔ احدیّه و اثمار علم شجرهٔ الهیّه و از انهار ماء غیر آسن معرفت نوشید و خمر اسرار
۲۲۱ توحید و تفرید چشید. چنانچه جمیع مایحتاج آن امّت از احکام دین و شریعت سیّد المرسلین در آن رضوان مبین موجود و معیّن گشته. و آن است حجّت باقیه برای اهلش بعد از نقطهٔ فرقان زیرا مسلّم است حکم آن و محقّق الوقوع است امر آن. و جمیع مأمور به اتّباع آن بوده اند تا ظهور بدیع در سنهٔ ستّین. و آن است که طالبان را به رضوان وصال می‌رساند و مجاهدان و مهاجران را به سرادق قرب فائز فرماید. دلیلی است محکم و حجّتی است اعظم. و غیر آن را از روایات و کتب و احادیث این فخر نه زیرا حدیث و صاحبان حدیث وجود و قولشان به حکم کتاب ثابت و محقّق شده. و دیگر آنکه در احادیث اختلاف بسیار است و شبهه
۲۲۲ بی‌شمار. چنانچه نقطهٔ فرقان در آخر امر فرمودند که «إنّی تارِکٌ فیکُمُ الثِّقْلَیْنِ کتابَ اللّهِ و عِتْرَتی.» با اینکه احادیث بسیار از منبع رسالت و معدن هدایت نازل شده بود با وجود این جز ذکر کتاب چیزی نفرمودند و آن را سبب اعظم و دلیل اقوم برای طالبان مقرّر فرمودند که هادی عباد باشد تا
۲۲۳ یوم معاد. حال به چشم انصاف و قلب طاهر و نفس زکیّه ملاحظه فرمائید که در کتاب خدا که مسلّم بین طرفین است از

عامّه و خاصّه، چه را حجّت برای معرفت عباد قرار فرموده. باید بنده و شما و کلّ من علی الارض به نور آن تمسّك جسته، حقّ را از باطل و ضلالت را از هدایت تمیز دهیم و فرق گذاریم. زیرا که حجّت منحصر شد به دو، یکی کتاب و دیگر عترت. عترت که از میان رفته، پس منحصر شد به کتاب. و اوّل ٢٢٤ کتاب میفرماید: «الم ذٰلِكَ الْكِتابُ لا رَیْبَ فِیهِ هُدیً لِلْمُتَّقِینَ.»[1] در حروف مقطّعهٔ فرقان اسرار هویّه مستور گشته و لئالئ احدیّه در صدف این حروف مخزون شده که این مقام مجال ذکر آن نه ولیکن بر حسب ظاهر مقصود خود آن حضرت است که به او خطاب میفرماید: یا محمّد، این کتاب مُنزل از سماء احدیّه، نیست ریبی و شکّی در آن، هدایتی است برای پرهیزکاران. ملاحظه فرمائید که همین فرقان را مقرّر و مقدّر فرموده برای هدایت کلّ من فی السّموات و الارض و بنفسه آن ذات احدیّه و غیب هویّه شهادت داده بر آنکه شكّ و شبهه در آن نیست که هادی عباد است الی یوم معاد. آیا انصاف هست ثقل اعظم را که خدا شهادت بر حقّیّت آن داده و حکم بر حقّیّت آن فرموده، این عباد در آن شكّ نمایند و یا شبهه کنند و یا امری را که او سبب هدایت و وصول به معارج معرفت قرار فرموده، از آن

۱- سورهٔ بقره، آیهٔ ۱

اعراض نمایند و امر دیگر طلب نمایند و یا به حرف مزخرف
ناس تشکیك نمایند که فلان چنین گفته و فلان امر ظاهر نشده
و حال آنکه اگر امری و یا احداثی غیر کتاب الهی علّت و
۲۲۵ دلیل برای هدایت خلق بود البتّه در آیه مذکور می‌شد. باری،
باید از امر مبرم الهی و از تقدیر مقدّر صمدانی که در آیه
ذکر یافت تجاوز ننمائیم و کتب بدیعه را مصدّق شویم چه اگر
تصدیق این کتب را ننمائیم تصدیق این آیهٔ مبارکه نشده.
چنانچه این واضح است که هر کس تصدیق فرقان ننمود فی
الحقیقه مصدّق کتب قبل از فرقان هم نبوده. و این معانی از
ظاهر آیه مستفاد می‌شود. و اگر معانی مستورهٔ آن ذکر شود
و اسرار مکنونهٔ آن بیان گردد البتّه زمان به آخر نرساند و
۲۲۶ کون حمل ننماید. وَ کانَ اللّهُ علی ما اَقُولُ شَهیداً. و همچنین
در جای دیگر می‌فرماید: «وَ إنْ کُنْتُمْ فی رَیْبٍ مِمَّا نَزَّلْنا عَلی
عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ و ادْعُوا شُهَدَاءَکُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ
إنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ»[1] که ترجمهٔ ظاهر آن این است: اگر بودید
شما در شكّ و شبهه در آنچه ما نازل فرمودیم بر عبد خود
محمّد، پس بیارید سوره به مثل این سور مُنزله و بخوانید
شهدای خود را یعنی علمای خود را تا اعانت نمایند شما را در
انزال سوره اگر هستید راست گویان. حال ملاحظه فرمائید چه

۱- سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۳

مقدار عظیم است شأن آیات و بزرگ است قدر آن که حجّت بالغه و برهان کامل و قدرت قاهره و مشیّت نافذه را به آن ختم فرموده. و هیچ شیئی را آن سلطان احدیّه در اظهار حجّت خود به آن شریك نفرموده چه میانهٔ حجج و دلائل، آیات به منزلهٔ شمس است و سوای آن به منزلهٔ نجوم. و آن است حجّت باقیه و برهان ثابت و نور مضیء از جانب سلطان حقیقی در میان عباد. هیچ فضلی به آن نرسد و هیچ امری بر آن سبقت نگیرد. کنز لئالئ الهیّه است و مخزن اسرار احدیّه. و آن است خیط محکم و حبل مستحکم و عروهٔ وثقی و نور لایطفی. شریعهٔ معارف الهیّه از آن در جریان است و نار حکمت بالغهٔ صمدانیّه از آن در فوران. این ناری است که در یك حین دو اثر از آن ظاهر است، در مقبلین حرارت حبّ احداث نماید و در مبغضین برودت غفلت آورد. ای رفیق، باید ۲۲۷ از امر الهی نگذریم و به آنچه حجّت خود قرار فرموده راضی شویم و سر بنهیم. خلاصه، حجّت و برهان این آیهٔ مُنزله اعظم از آن است که این علیل تواند اقامهٔ دلیل نماید. و اللّهُ یَقولُ الْحَقَّ وَ هُوَ یَهدِی السَّبیلَ و هُوَ القاهِرُ فَوْقَ عِبادِهِ و هُوَ العَزیزُ الجَمیلُ. و همچنین می‌فرماید: «تِلْكَ آیَاتُ اللّه نَتْلُوهَا ۲۲۸ عَلَیْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَیِّ حَدِیثٍ بَعْدَ اللّهِ وَ آیَاتِهِ یُؤْمِنُونَ.»[1]

۱- سورهٔ جاثیه، آیهٔ ٦

می‌فرماید : این است آیات مُنزله از سماء هویّه، می‌خوانیم بر شما. پس به کدام سخن بعد از ظهور حقّ و نزول آیات او ایمان می‌آورند؟ اگر تلویح این آیه را ملتفت شوی می‌فهمی که هرگز مظهری اکبر از انبیاء نبوده و حجّتی هم اکبر و اعظم از آیات منزله در ارض ظاهر نشده. بلکه اعظم از این حجّت، حجّتی ممکن نه إلاّ ما شاء ربّك. و در جای دیگر می‌فرماید :

۲۲۹

«وَیْلٌ لِکُلِّ اَفّاكٍ اَثیمٍ یَسْمَعُ آیاتِ اللّه تُتْلَی عَلَیهِ ثُمَّ یُصِرُّ مُسْتَکبِراً کَاَنْ لَم یَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذابٍ اَلیمٍ.»[1] یعنی وای بر افك کننده‌ء گنهکار که می‌شنود آیات نازله از سماء مشیّت الهیّه را که خوانده می‌شود بر او، پس استکبار می‌نماید که گویا نشنیده آن را، پس بشارت ده او را به عذابی دردناك. اشارات همین آیه کلّ من فی السّموات و الارض را کفایت می‌کند لَو کانَ النّاسُ فی آیاتِ ربِّهِم یَتَفَرّسُونَ. چنانچه الیوم می‌شنوید که اگر از آیات الهیّه قرائت شود احدی اعتنا ندارد که گویا پست ترین امرها نزدشان آیات الهیّه است و حال آنکه اعظم از آیات امری نبوده و نخواهد بود. بگو به ایشان : ای بی‌خبران، می‌گوئید آنچه را قبل، پدران شما گفتند. اگر ایشان ثمری از شجره‌ء اعراض خود دیدند شما هم خواهید دید. و عنقریب با آبای خود در نار مقرّ خواهید یافت. فالنّار

۱- سوره‌ء جاثیه، آیه‌ء ۷-۸

۲۳۰ مَثْواهُم فَبِئسَ مَثْوَی الظّالمینَ. و در جای دیگر می‌فرماید: «و إذَا عَلِمَ مِنْ آیَاتِنَا شَیْئاً اتَّخَذَها هُزُواً اولئِكَ لَهُمْ عَذابٌ مُهینٌ.»[1] یعنی در وقتی که عالم شود از آیات ما شیئی را، اخذ می‌نماید آن را از روی استهزاء، از برای ایشان است عذابی خوارکننده. از جملهٔ استهزاء این بود که می‌گفتند معجزهٔ دیگر ظاهر نما و برهان دیگر بیاور. آن یکی «فَاَسْقِطْ عَلَیْنَا کِسَفاً مِنَ السَّمَاء»[2] می‌گفت و دیگر «إنْ کَانَ هَذَا هُوَ الْحَقّ مِنْ عِنْدِكَ فَاَمْطِرْ عَلَیْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاء»[3] مذکور می‌داشت. به مثل یهودان عهد موسی که تبدیل نمودند مائدهٔ سمائیّه را به اشیای خبیثهٔ سیر و پیاز، آن قوم هم طلب تبدیل می‌نمودند آیات مُنزله را به ظنونات نجسهٔ کثیفه. چنانچه الیوم مشاهده می‌شود که مائدهٔ معنویّه از سماء رحمت الهیّه و غمام مکرمت سبحانیّه نازل است و بحور حیوان در رضوان جنان به امر خالق کن فکان در موج و جریان و جمیع چون کلاب بر اجساد میّته مجتمع آمده‌اند و به برکهٔ شور که ملح اجاج است قانع گشته‌اند. سبحان اللّه، کمال تحیّر حاصل است از عبادی که بعد از ارتفاع اعلام مدلول، طلب دلیل می‌نمایند و بعد از ظهور شمس معلوم، به اشارات علم تمسّك جسته‌اند. مثل آن است که از آفتاب در اثبات نور او حجّت

۱- سورهٔ جاثیه، آیهٔ ۹
۲- سورهٔ شعراء، آیهٔ ۱۸۷
۳- سورهٔ انفال، آیهٔ ۳۲

طلبند و یا از باران نیسان در اثبات فیضش برهان جویند. حجّت آفتاب نور اوست که اشراق نموده و عالم را فراگرفته و برهان نیسان جود اوست که عالم را به ردای جدید تازه فرموده. بلی، کور از آفتاب جز گرمی حاصلی نداند و ارض جرز از رحمت نیسانی فضلی احصاء ننماید.

عجب نبود که از قرآن نصیبی نیست جز نقشی
که از خورشید جز گرمی نیابد چشم نابینا

۲۳۱ و در جای دیگر می‌فرماید: «وَ إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلاّ اَنْ قَالُوا ائْتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.»[1] یعنی در وقتی که تلاوت کرده می‌شود بر ایشان آیات ما، نیست حجّت ایشان مگر آنکه بگویند بیاورید پدرهای ما را اگر هستید راست گویان. مشاهده نما که چه حجّت ها بر آن رحمت های کاملهء واسعه می‌گرفتند. به آیاتی که حرفی از آن اعظم است از خلق سماوات و ارض و مردگان وادی نفس و هوی را به روح ایمان زنده می‌فرماید استهزاء می‌نمودند و می‌گفتند: پدرهای ما را از قبر بیرون آر. این بود اعراض و استکبار قوم. و هر کدام از این آیات برای کلّ من علی الارض حجّتی است محکم و برهانی است معظّم که جمیع ارض را کفایت می‌کند لَو اَنتُم فی آیاتِ اللّهِ تَتفکَّرُونَ. و در همین آیهء

۱- سورهء جاثیه، آیهء ۲۵

مذکوره لئالئ اسرار مکنون است. اگر فی الجمله دردی یافت شود دوا می‌رسد. گوش به حرف های مزخرف عباد مدهید که ۲۳۲ می‌گویند کتاب و آیات از برای عوام حجّت نمی‌شود زیرا که نمی‌فهمند و احصاء نمی‌کنند، با اینکه این قرآن حجّت است بر مشرق و مغرب عالم. اگر قوّهء ادراك آن در مردم نبود چگونه حجّت بر کلّ واقع می‌شد؟ از این قرار، بر معرفت الهیّه هم نفسی مکلّف نیست و لازم نه زیرا که عرفان او اعظم از عرفان کتاب اوست و عوام استعداد ادراك آن ندارند. باری، ۲۳۳ این سخن به غایت لغو و غیر مقبول است. همه از روی کبر و غرور گفته می‌شود که مردم را از ریاض رضای الهی دور کنند و زمام آنها را محکم حفظ نمایند با اینکه نزد حقّ این عوام از علمای ایشان که از حقّ اعراض نموده‌اند به غایت مقبول تر و پسندیده ترند. و فهم کلمات الهیّه و درك بیانات حمامات معنویّه هیچ دخلی به علم ظاهری ندارد. این منوط به صفای قلب و تزکیهء نفوس و فراغت روح است. چنانچه حال عبادی چند موجودند که حرفی از رسوم علم ندیده‌اند و بر رفرف علم جالسند و از سحاب فیض الهی ریاض قلوبشان به گل های حکمت و لاله های معرفت تزیین یافته. فَطُوبی لِلمُخلِصینَ مِن اَنوارِ یَومٍ عَظیمٍ. و همچنین می‌فرماید: «وَ الَّذینَ کَفَرُوا بِآیَاتِ ۲۳٤ اللّه وَ لِقَائِهِ اولئِكَ یَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِی وَ اولئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ

اَلیمٌ.»[1] و همچنین می‌فرماید: «وَ یَقُولُونَ اَئِنّا لَتارِکوا آلِهَتِنا لِشاعِرٍ مَجْنُونٍ.»[2] مضمون این آیه واضح است. مشاهده فرمائید که بعد از تنزیل آیات چه می‌گفتند: آیا ما ترک کننده‌ایم خدایان خود را برای شاعری مجنون که آن حضرت را شاعر می‌نامیدند و به آیات الهیّه سخریّه می‌نمودند و می‌گفتند: این کلمات اساطیر اوّلین است، یعنی کلماتی است که قبل گفته شده و محمّد آن کلمات را ترکیب نموده می‌گوید از خداست. چنانچه الیوم به مثل همان را شنیده‌اید که نسبت ۲۳۵ به این امر می‌دهند و می‌گویند که این کلمات را با کلمات قبل ترکیب نموده و یا کلماتی است مغلوط. قَد کَبُرَ قولُهُم وَ صَغُرَ شَأْنُهُم وَ حَدُّهُم. این است که بعد از این انکارها و ۲۳۶ اعتراضات که مذکور شد گفتند: بعد از موسیٰ و عیسیٰ، موافق کتب نباید نبیّ مستقلّ که ناسخ شریعت باشد مبعوث شود. باید شخصی بیاید که مکمّل شریعت قبل باشد. این آیهء مبارکه که مشعر بر جمیع مطالب الهیّه و مُدلّ بر عدم انقطاع فیوضات رحمانیّه است نازل شد: «وَ لَقَدْ جاءَکُمْ یُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَیِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فی شَکٍّ مِمَّا جاءَکُمْ بِهِ حَتّی إِذَا هَلَکَ قُلْتُمْ لَنْ یَبْعَثَ اللّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولاً کَذلِکَ یُضِلُّ اللّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ.»[3] و به تحقیق آمد شما را یوسف از

۱- سورهء عنکبوت، آیهء ۲۳ ۲- سورهء صافّات، آیهء ۳۶
۳- سورهء غافر (مؤمن)، آیهء ۳۴

پیش با بیّنه ها، پس پیوسته بودید در شكّ از آنچه آمد شما را به آن، تا چون هلاك شد گفتید مبعوث نمی‌گرداند خدا بعد از او رسولی را، همچنین اضلال می‌کند خدا کسی را که اوست اسراف کننده و شكّ آورنده به پروردگار خود. پس، از این آیه ادراك فرمائید و یقین کنید که در هر عصر امم آن عهد به آیه ای از کتاب تمسّك جسته از این گونه حرف های مزخرف می‌گفتند که دیگر نبیّ نباید در ابداع بیاید. مثل آنکه آیهء انجیل را که مذکور شده، علمای آن استدلال به آن نمودند که هرگز حکم انجیل مرتفع نمی‌شود و پیغمبری مستقلّ مبعوث نگردد الاّ برای اثبات شریعت انجیل. و اکثری از ملل مبتلا به این مرض روحی شده‌اند. چنانچه اهل فرقان را ۲۳۷ می‌بینی که چگونه به مثل امم قبل به ذکر خاتم النّبیّین محتجب گشته اند، با اینکه خود مقرّند بر اینکه «مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إلاّ اللّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ.»[1] بعد که راسخ در علوم و امّها و نفسها و ذاتها و جوهرها بیان می‌فرماید که قدری مخالف هوای ایشان واقع می‌شود این است که می‌شنوی که چه می‌گویند و چه می‌کنند. و نیست اینها مگر از رؤسای ناس در دین یعنی آنهائی که الهی بجز هوی اخذ نکرده‌اند و بغیر ذهب مذهبی نیافته‌اند و به حجبات علم محتجب گشته‌اند و به

۱- سورهء آل عمران، آیهء ۷

ضلالت آن گمراه شده‌اند. چنانچه به تصریح تمام ربّ الانام می‌فرماید: «اَفَرَاَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إلهَهُ هَوَاهُ وَ اَضَلَّهُ اللّهُ عَلی عِلمٍ وَ خَتَمَ عَلی سَمْعِهِ وَ قَلبِهِ وَ جَعَلَ عَلی بَصَرهِ غِشَاوَةً فَمَنْ یَهْدِیهِ مِنْ بَعْدِ اللّهِ اَفَلا تَذَکَّرُونَ.»[1] یعنی آیا دیدی آن غافل را که گرفت خدای خود خواهش های نفس خود را و اضلال کرد خدا او را بر علمی، و مهر نهاد بر گوش و دلش و گردانید بر چشمش پرده، پس که هدایت می‌کند او را از بعد خدا؟ آیا پند نمی‌گیرید؟ در معنی «وَ اَضَلَّهُ اللّه عَلی عِلمٍ»،[2] اگرچه در ظاهر آن است که ذکر شده ولیکن نزد این فانی، مقصود از آیه علمای عصر اند که اعراض از جمال حقّ نمودند و به علوم خود که از نفس و هوی ناشی گشته متمسّك شده بر نبأ الهی و امر او احتجاج می‌نمودند. «قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِیمٌ اَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ.»[3] و همچنین می‌فرماید: «وَ إذَا تُتْلی عَلَیْهِمْ آیاتُنَا بَیِّنَات قَالُوا مَا هَذَا إلاّ رَجُلٌ یُرِیدُ اَنْ یَصُدَّکُمْ عمّا کَانَ یَعْبُدُ آبَاؤُکُمْ و قَالُوا مَا هَذَا إلاّ إفكٌ مُفْتَریً.»[4] و الحقّ یقول: و چون خوانده شود بر ایشان، یعنی بر آن کفرهٔ فجره، آیات قدسیّهٔ احدیّه، گویند آن مشرکانِ از حقّ بی‌خبران، نیست این رسول پروردگار مگر مردی که می‌خواهد منع کند شما را از آنچه که می‌پرستیدند آن را پدرهای شما و دیگر گفتند

۲۳۸

۱ و ۲- سورهٔ جاثیه، آیهٔ ۲۳
۳- سورهٔ ص، آیهٔ ۶۷-۶۸
۴- سورهٔ سبأ، آیهٔ ۴۳

نیست این مگر کذبی افترا کرده شده. بشنوید ندای قدس ۲۳۹
الهی و نوای خوش صمدانی را که چگونه در تلویح، انذار
فرموده مکذّبین آیات را و بیزاری جسته منکرین کلمات
قدسیّه را. و بُعد ناس را ملاحظه فرمائید از کوثر قرب و
اعراض و استکبار آن محرومان را بر آن جمال قدس. با اینکه
آن جوهر لطف و کرم، هیاکل عدم را به عرصهٔ قِدَم هدایت
می‌فرمود و آن فقیران حقیقی را به شریعهٔ قدسیّهٔ غنا دلالت
می‌نمود مع ذلك بعضی می‌گفتند این مردی است افتراکننده بر
پروردگار عالمیان و بعضی می‌گفتند این منع کننده است ناس را
از شریعهٔ دین و ایمان و برخی نسبت جنون می‌دادند و امثال
ذلك. چنانچه الیوم مشاهده می‌کنید چه سخن های لغو که به ۲٤۰
آن جوهر بقا گفته‌اند و چه نسبت ها و خطاها که به آن منبع و
معدن عصمت داده‌اند. با اینکه در کتاب الهی و لوح قدس
صمدانی در جمیع اوراق و کلمات، انذار فرموده مکذّبین و
معرضین آیات منزله را و بشارت فرموده مقبلین آن را، با
وجود این چقدر اعتراضات که بر آیات منزله از سماوات
قدسیّهٔ بدعیّه نموده‌اند. و حال آنکه چشم امکان چنین فضلی
ندیده و قوّهٔ سمع اکوان چنین عنایتی نشنیده که آیات به
مثابهٔ غیث نیسانی از غمام رحمت رحمانی جاری و نازل
شود. چه که انبیای اولو العزم که عظمت قدر و رفعت

مقامشان چون شمس واضح و لائح است مفتخر شدند هر کدام به کتابی که در دست هست و مشاهده شده و آیات آن احصا گشته و از این غمام رحمت رحمانی این قدر نازل شده که هنوز احدی احصا ننموده. چنانچه بیست مجلّد الآن به دست می‌آید و چه مقدار که هنوز به دست نیامده و چه مقدار هم که تاراج شده و به دست مشرکین افتاده و معلوم نیست

۲۴۱ چه کرده‌اند. ای برادر، باید چشم گشود و تفکّر نمود و ملتجی به مظاهر الهیّه شد که شاید از مواعظ واضحهٔ کتاب پند گیریم و از نصائح مذکوره در الواح متنبّه شویم، اعتراض بر مُنزل آیات نکنیم، امرش را به جان تسلیم کنیم و حکمش را به تمام جان و روان قبول نمائیم و مذعن شویم که شاید در فضای رحمت وارد شویم و در شاطئ فضل مسکن یابیم. وَ إنّهُ

۲۴۲ بِعِبادِهِ لَغَفُورٌ رَحِیمٌ. و همچنین می‌فرماید: «قُلْ یَا اَهْلَ الْکِتَابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إلاّ اَنْ آمَنَّا بِاللّهِ وَ مَا اُنزِلَ إلَینَا وَ مَا اُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ و اَنَّ اَکْثَرَکُمْ فَاسِقُونَ.»[1] چقدر واضح است مقصود در این آیه و چه مبرهن است حجّیّت آیات منزله. و این آیه در وقتی نازل شد که کفّار به اسلام اذیّت می‌نمودند و نسبت کفر می‌دادند چنانچه نسبت می‌دادند به اصحاب آن حضرت که به خدا کافر شده‌اید و به ساحری کذّاب مؤمن و موقن

۱- سورهٔ مائده، آیهٔ ۵۹

گشته‌اید. و در صدر اسلام که هنوز امر بر حسب ظاهر قوّت نداشت در هر مقام و مکان که دوستان آن حضرت را ملاقات می‌نمودند نهایت اذیّت و زجر و رجم و سبّ بر آن مقبلین إلی الله معمول می‌داشتند. در این وقت این آیهٔ مبارکه از سماء احدیّه نازل شد به برهانی واضح و دلیلی لائح. و تعلیم فرمود اصحاب آن حضرت را که بگوئید به کافران و مشرکان که آیا اذیّت می‌کنید ما را و ستم می‌نمائید و عملی از ما صادر نشد مگر آنکه ایمان آوردیم به خدا و به آیاتی که نازل شد بر ما از لسان محمّد، و همچنین آیاتی که نازل شد بر انبیای او از قبل که مقصود این است تقصیری نداریم مگر آنکه آیات جدیدهٔ بدیعهٔ الهیّه را که بر محمّد نازل شد و آیات قدیمه که بر انبیای قبل نازل شد جمیع را من عند الله دانستیم و تصدیق و اذعان نمودیم. و این دلیلی است که سلطان احدیّه تعلیم فرموده عباد خود را. مع ذلك آیا جائز است این آیات بدیعه ۲۴۳ که احاطه فرمود شرق و غرب را، از آن معرض شوند و خود را از اهل ایمان دانند؟ و یا آنکه مؤمن شوند مُنزل آیات را؟ به این استدلال که خود فرموده مقرّین را از اهل ایمان محسوب نفرماید؟ حاشا ثمّ حاشا که مقبلین و مقرّین آیات احدیّه را از ابواب رحمت خود براند و متمسّکین به حجّت مثبته را تهدید فرماید. إذ إنَّهُ مُثْبِتُ الْحَقِّ بِآیاتِهِ وَ مُحَقِّقُ الأَمرِ بِكَلِماتِهِ وَ

۲۴۴ إنَّهُ لَهُوَ الْمُقتَدِرُ الْمُهَيمِنُ القَديرُ. و همچنین می‌فرماید: «وَ لَوْ نَزَّلْنا عَلَيْكَ كِتاباً فِي قِرْطاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إنْ هَذا إلاّ سِحْرٌ مُبينٌ.»[1] و اکثری آیات فرقانیّه مدلّ و مشعر بر این مطلب است و این بنده اختصار نمودم به این آیات مذکوره. و حال ملاحظه فرمائید که در جمیع کتاب جز آیات را که حجّت قرار فرموده برای معرفت مظاهر جمال خود، دیگر امری ذکر شده تا به آن متمسّك شوند و اعتراض نمایند؟ بلکه در همهٔ موارد بر منکرین آیات و استهزاء کنندهٔ

۲۴۵ آن وعدهٔ نار فرموده‌اند چنانچه معلوم شد. حال اگر کسی بیاید به کرورها از آیات و خطب و صحائف و مناجات بی آنکه به تعلیم اخذ نموده باشد، آیا به چه دلیل می‌توان اعتراض نمود و از این فیض اکبر محروم شد؟ و جواب چه خواهند گفت بعد از عروج روح از جسد ظلمانی؟ آیا متمسّك می‌شوند که به فلان حدیث تمسّك جستیم و چون معنی آن را به ظاهر نیافتیم لهذا بر مظاهر امر اعتراض نمودیم و از شرائع حقّ دور گشتیم؟ آیا نشنیده‌اید که از جملهٔ علّت اینکه بعضی از انبیاء اولو العزم بودند نزول کتاب بود بر آنها؟ و این مسلّم است، با وجود این چگونه جائز است که بر صاحب کتب که چندین مجلّدات از او ظاهر شده به حرف های فلان

۱- سورهٔ انعام، آیهٔ ۷

مرد که از روی جهل بعضی کلمات برای القای شبهه در قلوب جمع نموده و شیطان عصر شده برای اغفال عباد و اضلال من فی البلاد، پیروی نمایند و از خورشید فیض الهی بی‌بهره گردند؟ و از همهء این مراتب گذشته، آیا از این نَفَس قدسی و نَفْس رحمانی احتراز جویند و ادبار نمایند نمی‌دانم به که تمسّك جویند و به کدام وجه اقبال کنند؟ بلی، «وَ لِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلّيها.»[1] فَقَد هَدَيناكَ السَّبيلَينِ في هذَينِ المَنهَجَينِ، ثُمَّ امْشِ عَلى ما تَختارُ لِنَفسِكَ. وَ هذا قَولُ الحَقِّ وَ ما بَعدَ الحَقِّ إلاّ الضَّلالُ. و از جمله‌ء ادلّه بر اثبات این امر آنکه در هر عهد و عصر که غیب هویّه در هیکل بشریّه ظاهر می‌شد بعضی از مردمی که معروف نبودند و علاقه به دنیا و جهتی نداشته اند به ضیاء شمس نبوّت مستضیء و به انوار قمر هدایت مهتدی می‌شدند و به لقاء الله فائز می‌گشتند. لهذا این بود که علمای عصر و اغنیای عهد استهزاء می‌نمودند. چنانچه از لسان آن گمراهان می‌فرماید: «فَقالَ المَلأُ الَّذينَ كَفَروا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَراكَ إلاّ بَشَراً مِثْلَنا وَ مَا نَراكَ اتَّبَعَك إلاّ الَّذينَ هُمْ اَراذِلُنا بَادِيَ الرَّأيِ وَ مَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ.»[2] اعتراض می‌نمودند و به آن مظاهر قدسیّه می‌گفتند که متابعت شما نکرده مگر اراذل ما که اعتنائی به شأن آنها نیست و

٢٤٦

١- سوره‌ء بقره، آیه ١٤٨ — ٢- سوره‌ء هود، آیه‌ء ٢٧

مقصودشان این بوده که علماء و اغنیاء و معارف قوم به شما
ایمان نیاوردند و به این دلیل و امثال آن، استدلال بر بطلان
۲۴۷ من له الحقّ می‌نمودند. و امّا در این ظهور اظهر و سلطنت
عظمی جمعی از علمای راشدین و فضلای کاملین و فقهای
بالغین از کأس قرب و وصال مرزوق شدند و به عنایت عظمی
فائز گشتند و از کون و امکان در سبیل جانان گذشتند.
بعضی از اسامی آنها ذکر می‌شود که شاید سبب استقامت
۲۴۸ انفس مضطربه و نفوس غیر مطمئنّه شود. از آن جمله جناب
ملاّ حسین است که محلّ اشراق شمس ظهور شدند. لَو لاهُ مَا
اسْتَوَی اللّهُ عَلی عَرشِ رَحمانِیَّتِهِ وَ مَا اسْتَقَرَّ عَلی کُرسِیِّ
صَمَدانِیَّتِهِ. و جناب آقا سیّد یحیی که وحید عصر و فرید زمان
خود بودند و ملاّ محمّد علی زنجانی و ملاّ علی بسطامی و ملاّ
سعید بارفروشی و ملاّ نعمة الله مازندرانی و ملاّ یوسف
اردبیلی و ملاّ مهدی خوئی و آقا سیّد حسین ترشیزی و ملاّ
مهدی کندی و برادر او ملاّ باقر و ملاّ عبد الخالق یزدی و
ملاّ علی برقانی و امثال آنها که قریب چهار صد نفر بودند که
۲۴۹ اسامی جمیع در لوح محفوظ الهی ثبت شده. همهٔ اینها
مهتدی و مقرّ و مذعن گشتند برای آن شمس ظهور به قسمی
که اکثری از مال و عیال گذشتند و به رضای ذی الجلال
پیوستند. و از سر جان برای جانان برخاستند و انفاق نمودند

به جمیع آنچه مرزوق گشته بودند. به قسمی که سینه هاشان محلّ تیرهای مخالفین گشت و سرهاشان زینت سنان مشرکین. چنانچه ارضی نماند مگر آنکه از دم این ارواح مجرّده آشامید و سیفی نماند مگر آنکه به گردن هاشان ممسوح گشت. و دلیل بر صدق قولشان فعلشان بس. آیا شهادت این نفوس قدسیّه که به این طریق جان در راه دوست دادند که همهء عالم از ایثار دل و جانشان متحیّر گشتند کفایت نمی‌کند برای این عبادی که هستند، و انکار بعضی عباد که دین را به درهمی دادند و بقا را به فنا تبدیل نمودند و کوثر قرب را به چشمه های شور معاوضه کردند و بجز اخذ اموال ناس مرادی نجویند؟ چنانچه مشاهده می‌شود که کلّ به زخارف دنیا مشغول شده‌اند و از ربّ اعلی دور مانده. حال انصاف دهید ۲۵۰ که شهادت اینها مقبول و مسموع است که قولشان و فعلشان موافق و ظاهرشان و باطنشان مطابق به نحوی که تاهَتِ العُقُولُ فی اَفعالِهِمْ وَ تَحَیَّرَتِ النُّفُوسُ فِی اصْطِبارِهِم وَ بِما حَمَلَتْ اَجسادُهُم و یا شهادت این معرضین که بجز هوای نفس نفسی برنیارند و از قفس ظنونات باطله نجاتی نیافته‌اند؟ و در یوم سر از فراش برندارند مگر چون خفّاش ظلمانی در طلب دنیای فانیه کوشند و در لیل راحت نشوند مگر در تدبیرات امورات دانیه کوشند. به تدبیر نفسانی مشغول گشته و از

تقدیر الهی غافل شده اند. روز به جان در تلاش معاشند و شب در تزیین اسباب فراش. آیا در هیچ شرع و ملّتی جایز است که به اعراض این نفوس محدوده متمسّك شوند و از اقبال و تصدیق نفوسی که از جان و مال و اسم و رسم و ننگ و نام در رضای حقّ گذشته‌اند اغفال نمایند؟ آیا نبود که از ۲۵۱ قبل امر سیّد الشّهداء را اعظم امور و اکبر دلیل بر حقّیّت آن حضرت می‌شمردند و می‌گفتند در عالم چنین امری اتّفاق نیفتاد و حقّی به این استقامت و ظهور ظاهر نشد؟ با اینکه امر آن حضرت از صبح تا ظهر بیشتر امتداد نیافت ولیکن این انوار مقدّسه هیجده سنه می‌گذرد که بلایا از جمیع جهات مثل باران بر آنها بارید. و به چه عشق و حبّ و محبّت و ذوق که جان رایگان در سبیل سبحان انفاق نمودند چنانچه بر همه واضح و مبرهن است. با وجود این چگونه این امر را سهل شمرند؟ آیا در هیچ عصر چنین امر خطیری ظاهر شده و آیا اگر این اصحاب مجاهد فی اللّه نباشند دیگر که مجاهد خواهد بود؟ و آیا اینها طالب عزّت و مکنت و ثروت بودند؟ و آیا مقصودی جز رضای حقّ داشتند؟ و اگر این همه اصحاب با این آثار عجیبه و افعال غریبه باطل باشند دیگر که سزاوار است که دعوی حقّ نماید؟ قسم به خدا که همین فعلشان برای جمیع من علی الارض حجّت کافی و دلیل وافی است لو کانَ

النّاسُ فی اَسْرارِ الاَمـــرِ یَتَفَکَّرُونَ. «وَ سَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ.»[1] و از همه گذشته، علامت صدق و کذب در کتاب معلوم و مقرّر شده. باید ادّعا و دعاوی کلّ عباد به این محك الهی زده شود تا صادق را از کاذب تمیز دهد. این است که می‌فرماید: «فَتَمَنَّوُا المَوْتَ إنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ.»[2] حال ملاحظه فرمائید با این شهدای صادق که نصّ کتاب شاهد بر صدق قول ایشان است، چنانچه دیده‌اید که همه جان و مال و زن و فرزند و کلّ ما یملك را انفاق نموده‌اند و به اعلی غرف رضوان عروج فرمودند، شهادت این طلعات عالیه و انفس منقطعه بر تصدیق این امر عالی متعالی مقبول نیست و شهادت این گروه که برای ذهب از مذهب گذشته‌اند و برای جلوس بر صدر از اوّل ما صدر احتراز جسته‌اند بر بطلان این نور لائح جائز و مقبول است؟ با اینکه جمیع مردم ایشان را شناخته‌اند و این قدر ادراك نموده‌اند که از ذرّه‌ای از اعتبار ظاهری ملکی در سبیل دین الهی نمی‌گذرند تا چه رسد به جان و مال و غیره. حال ملاحظه فرمائید که چگونه محك الهی به نصّ کتاب تفصیل نمود و خالص را از غشّ تمیز داده و مع ذلك هنوز شاعر نشده اند و در نوم غفلت به کسب دنیای فانیه و ریاست ظاهریّه مشغول شده اند. یَا ابْنَ الإنســانِ، قَد مَضَی

۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴

۱- سوره، شعراء، آیه ۲۲۷ ۲- سوره، بقره، آیه ۹٤

عَلَيكَ اَيّامٌ وَ اشْتَغَلْتَ فيهَا بِمَا تَهْوى بِهِ نَفْسُكَ مِنَ الظُّنُونِ وَ الاَوهامِ. إلَى مَتَى تَكُونُ راقِداً عَلَى بِساطِكَ؟ فَارْفَع رَأسَكَ عَنِ النَّوم، فَإنَّ الشَّمسَ قَدِ ارْتَفَعَتْ فى وَسَطِ الزَّوالِ، لَعَلَّ تُشرِقُ
٢٥٥ عَلَيكَ بِأنوارِ الْجَمالِ. والسّلام. ولكن معلوم باشد كه اين علما و فقها كه مذكور شد هيچ يك رياست ظاهره نداشته‌اند چه كه محال است علماى مقتدر معروف عصر كه بر صدر حكم جالسند و بر سرير امر ساكن، تابع حقّ شوند إلاّ مَنْ شاءَ رَبُّكَ. چنين امرى در عالم ظهور ننمود مگر قليلى «وَ قَليلٌ مِنْ عِبَادِىَ الشَّكُورُ.»[1] چنانچه در اين عهد احدى از علماى مشهور كه زمام ناس در قبضهء حكم ايشان بود اقبال نجستند. بلكه به تمام بغض و انكار در دفع كوشيدند به قسمى
٢٥٦ كه هيچ گوشى نشنيده و هيچ چشمى نديده. و ربّ اعلى، روح ما سواه فداه، بخصوص به جميع علماى هر بلدى توقيعى صادر فرموده‌اند و مراتب اعراض و اغماض هر كدام را در توقيع او به تفصيل ذكر فرموده‌اند «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِى الاَبْصَارِ.»[2] و مقصود از آن ذكر، آن بود كه مبادا اهل بيان در ظهور مستغاث فى القيامة الأُخرى اعتراض نمايند كه در ظهور بيان جمعى از علماء موقن گشته‌اند و چرا در اين ظهور نشد و نعوذبالله متمسّك به اين گونه مزخرفات شوند و از

١- سورهء سبأ، آيهء ١٣ ٢- سورهء حشر، آيهء ٢

جمال الهی محروم گردند. بلی، این علماء که مذکور شد اکثری معروف نبودند و به فضل اللّه از ریاست ظاهره و زخارف فانیه جمیع مقدّس و منزّه بوده‌اند. ذلِكَ مِن فَضْلِ اللّه، یُؤتیهِ مَنْ یَشاءُ. و دلیل و برهان دیگر که چون شمس بین دلائل مُشرق است استقامت آن جمال ازلی است بر امر الهی که با اینکه در سنّ شباب بودند و امری که مخالف کلّ اهل ارض از وضیع و شریف و غنیّ و فقیر و عزیز و ذلیل و سلطان و رعیّت بود با وجود این قیام بر آن امر فرمود چنانچه کلّ استماع نمودند و از هیچ کس و هیچ نفس خوف ننمودند و اعتنا نفرمودند. آیا می‌شود این، به غیر امر الهی و مشیّت مثبتهء ربّانی؟ قسم به خدا که اگر کسی فکر و خیال چنین امری نماید فی الفور هلاك شود. و اگر قلب های عالم را در قلبش جا دهی باز جسارت بر چنین امر مهمّ ننماید مگر به اذن الهی باشد و قلبش متّصل به فیوضات رحمانی و نفسش مطمئنّ به عنایات ربّانی. آیا این را به چه حمل می‌کنند؟ آیا به جنون نسبت می‌دهند چنانچه به انبیای قبل دادند و یا می‌گویند برای ریاست ظاهره و جمع زخارف دنیای فانیه این امور را متعرّض شده‌اند؟ سبحان اللّه، در اوّل از کتب خود که آن را قیّوم اسماء نامیده و اوّل و اعظم و اکبر جمیع کتب است اخبار از شهادت خود می‌دهند و در مقامی این آیه را

۲۵۷

۲۵۸

ذکر فرموده‌اند : «یا بَقیَّةَ اللّه، قَدْ فَدَیْتُ بِکُلّی لَکَ وَ رَضَیْتُ السَّبَّ فی سَبیلِکَ وَ ما تَمَنَّیْتُ إلاّ القَتلَ فی مَحَبَّتِکَ وَ کَفی باللّهِ العَلیِّ مُعْتَصِماً قَدیماً.» و همچنین در تفسیر هاء تمنّای شهادت خود را نموده‌اند : «کَاَنّی سَمِعْتُ مُنادیاً یُنادی فی سِرّی إفْدِ اَحَبَّ الاَشیاءِ إلَیکَ فی سَبیلِ اللّه کَما فَدَی الحُسَینُ عَلَیهِ السَّلامُ فی سَبیلی وَ لَو لا کُنتُ ناظِراً بِذلِکَ السِّرِّ الواقعِ فَوَ الَّذی نَفسی بِیَدِهِ لَوِ اجْتَمَعُوا مُلوکُ الاَرضِ لَن یَقدِرُوا اَن یَأْخُذُوا مِنّی حَرفاً فَکَیفَ العَبیدُ الَّذینَ لَیسَ لَهُم شَأنٌ بِذلِکَ و إنَّهُم مَطرُودون» ، إلی ان قال «لِیَعْلَمَ الکُلُّ مَقامَ صَبری وَ رِضائی وَ فِدائی فی سَبیلِ اللّهِ.» آیا صاحب این بیان را می‌توان نسبت داد که در غیر صراط الهی مشی می‌نماید و یا به غیر رضای او امری طلب نموده؟ در همین آیه نسیم انقطاعی مکنون شده که اگر بوزد جمیع هیاکل وجود جان را انفاق نمایند و از روان درگذرند. حال ملاحظه نمائید که چقدر ناس نسناس اند و به غایت حقّ ناسپاس که چشم از جمیع اینها پوشیده اند و به عقب مرداری چند که از بطنشان افغان مال مسلمانان می‌آید می‌دوند. و با وجود این چه نسبت های غیر لائقه که به مطالع قدسیّه می‌دهند. کَذلِکَ نَذکُرُ لَکَ مَا اکْتَسَبَتْ اَیْدِی الَّذینَ هُم کَفَروا وَ اَعْرَضُوا عَن لِقاءِ اللّهِ فی یَومِ القِیامَةِ وَ عَذَّبَهُم اللّهُ بِنارِ شِرکِهِم وَ اَعَدَّ لَهُم فِی الآخِرَةِ عَذاباً تَحتَرِقُ بِهِ اَجسادُهُم وَ

اَرواَحهُم ذلِكَ بِاَنَّهُم قالُوا إنَّ اللّهَ لَم يَكُن قادِراً عَلی شَیءٍ و کانَتْ یَدُهُ عَنِ الفَضلِ مَغلُولَةً. و استقامت بر امر حجّتی است بزرگ و برهانی است عظیم. چنانچه خاتم انبیاء فرمودند: «شَیَّبَتْنِی الآیَتَین» یعنی پیر نمود مرا دو آیه که هر دو مشعر بر استقامت بر امر الهی است. چنانچه می‌فرماید: «فَاسْتَقِمْ کما اُمِرْتَ.»[1] ۲۶۱

حال ملاحظه فرمائید که این سدرهٔ رضوان سبحانی در اوّل جوانی چگونه تبلیغ امر اللّه فرمود و چقدر استقامت از آن جمال احدیّت ظاهر شد که جمیع من علی الارض بر منعش اقدام نمودند حاصلی نبخشید. آنچه ایذاء بر آن سدرهٔ طوبیٰ وارد می‌آوردند شوقش بیشتر و نار حبّش مشتعل تر می‌شد. چنانچه این فقرات واضح است و احدی انکار ندارد. تا آنکه بالاخره جان را درباخت و به رفیق اعلی شتافت. ۲۶۲

و از جملهٔ دلائل ظهور، غلبه و قدرت و احاطه که بنفسه از آن مُظهر وجود و مَظهر معبود در اکناف و اقطار عالم ظاهر شد. چنانچه آن جمال ازلی در شیراز در سنهٔ ستّین ظاهر شدند و کشف غطا فرمودند. مع ذلك به اندك زمانی آثار غلبه و قدرت و سلطنت و اقتدار از آن جوهر الجواهر و بحر البحور در جمیع بلاد ظاهر شد. به قسمی که از هر بلدی آثار و اشارات و دلالات و علامات آن شمس ۲۶۳

[1]- سورهٔ هود، آیهٔ ۱۱۲

لاهوتی هویدا گشت. و چه مقدار قلوب صافیهء رقیقه که از آن شمس ازلیّه حکایت نمودند و چقدر رشحات علمی از آن بحر علم لدنّی که احاطه نمود جمیع ممکنات را، با اینکه در هر بلد و مدینه جمیع علما و اعزّه بر منع و ردّ ایشان برخاستند و کمر غلّ و حسد و ظلم بر دفعشان بستند. و چه نفوس قدسیّه را که جواهر عدل بودند به نسبت ظلم کشتند و چه هیاکل روح را که صرف علم و عمل از ایشان ظاهر بود به بدترین عذاب هلاك نمودند. مع کلّ ذلك هر یك از آن وجودات تا دم مرگ به ذکر الله مشغول بودند و در هوای تسلیم و رضا طائر. و به قسمی این وجودات را تقلیب نمودند و تصرّف فرمودند که بجز اراده اش مرادی نجستند و بجز امرش امری نگزیدند، رضا به رضایش دادند و دل به خیالش بستند. حال قدری تفکّر نمائید، آیا چنین تصرّف و احاطه از احدی در امکان ظاهر شده؟ و جمیع این قلوب منزّهه و نفوس مقدّسه به کمال رضا در موارد قضا شتافتند و در مواقع شکایت، جز شُکر از ایشان ظاهر نه و در مواطن بلا، جز رضا از ایشان مشهود نه. و این رتبه هم معلوم است که کلّ اهل ارض چه مقدار غلّ و بغض و عداوت به این اصحاب داشتند. چنانچه اذیّت و ایذای آن طلعات قدسی معنوی را علّت فوز و رستگاری و سبب فلاح و نجاح ابدی می‌دانستند.

٢٦٤

آیا هرگز در هیچ تاریخی از عهد آدم تا حال چنین غوغائی در بلاد واقع شد و آیا چنین ضوضائی در میان عباد ظاهر گشت؟ و با این همه ایذاء و اذیّت، محلّ لعن جمیع ناس شدند و محلّ ملامت جمیع عباد. و گویا صبر در عالم کون از اصطبارشان ظاهر شد و وفا در ارکان عالم از فعلشان موجود گشت. باری، در جمیع این وقایع حادثه و حکایات وارده ۲۶۵ تفکّر فرمائید تا بر عظمت امر و بزرگی آن مطّلع گردید تا به عنایت رحمان، روح اطمینان در وجود دمیده شود و بر سریر ایقان مستریح و جالس شوید. خدای واحد شاهد است که اگر فی الجمله تفکّر نمائید علاوه بر همهٔ این مطالب مقرّره و دلائل مذکوره، همین ردّ و سبّ و لعن اهل ارض بر این فوارس میدان تسلیم و انقطاع اعظم دلیل و اکبر حجّت بر حقّیّت ایشان است. و در هر آن که تفکّر در اعتراضات جمیع مردم از علماء و فضلاء و جهّال فرمائی در این امر محکم تر و راسخ تر و ثابت تر می‌شوی. زیرا که جمیع آنچه واقع شده، از قبل معادن علم لدنّی و مواقع احکام ازلی خبر داده‌اند. اگرچه این بنده ارادهٔ ذکر احادیث قبل را نداشتم ۲۶۶ ولیکن نظر به محبّت آن جناب چند روایتی که مناسب این مقام است ذکر می‌نمایم. با اینکه فی الحقیقه احتیاج نیست زیرا که آنچه ذکر شده جمیع ارض و من علیها را کافی است. و فی

الحقیقه جمیع کتب و اسرار آن در این مختصر ذکر شده به قسمی که اگر کسی قدری تأمّل نماید جمیع اسرار کلمات الهی و امور ظاهره از آن سلطان حقیقی را از آنچه ذکر شده ادراك می‌نماید. ولیکن چون همهء ناس بر یك شأن و یك مقام نیستند لهذا چند حدیثی ذکر می‌نمایم تا سبب استقامت انفس متزلزله شود و اطمینان عقول مضطربه گردد و همچنین حجّت

٢٦٧ الهی بر اعالی و ادانی عباد تامّ و کامل گردد. از جملهء احادیث این است که می‌فرماید: «إذا ظَهَرَتْ رايَةُ الحَقِّ لَعَنَها اَهلُ الشَّرقِ وَ الغَربِ.» حال باید قدری از صهبای انقطاع نوشید و بر رفرف امتناع مقرّ گزید و «تَفَكُّرُ ساعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبادَةِ سَبْعينَ سَنَةً» را منظور داشت که آخر سبب این امر شنیع چه می‌شود که جمیع مردم با اظهار حبّ و طلب حقّ، بعد از ظهور، اهل حقّ را لعن نمایند، چنانچه مستفاد از حدیث می‌شود. و این واضح است که سبب، نسخ قواعد و رسوم و عادات و آداب است که همهء ناس به آن محدود گشته‌اند. وإلاّ اگر جمال رحمان بر همان رسوم و آداب حرکت نماید و تصدیق کند مردم را در آنچه به آن مشغولند دیگر چرا این همه اختلاف و فساد در ملك ظاهر می‌شود. و مصدّق و مثبت این حدیث شریف، قوله تعالی: «يَوْمَ يَدْعُ الدّاعِ إلى شَيءٍ

٢٦٨ نُكُرٍ.»[1] باری، چون منادی احدیّه از ورای حجبات قدسیّه مردم

١- سورهء قمر، آیهء ٦

را به انقطاع تمام می‌خواند از آنچه که در دست دارند، و این ندای الهی چون مخالف هوی است لهذا این همه افتتان و امتحان رو می‌دهد. و حالِ مردم را ملاحظه نما که هیچ ذکر این احادیث محکمه را که جمیع ظاهر شده نمی‌نمایند ولکن آن احادیثی که صحّت و سقم آن معلوم نیست تمسّك به آنها جسته‌اند که چرا ظاهر نشد. و حال آنکه آنچه را هم که تعقّل ننموده‌اند ظاهر شد و باهر گشت. و آثار و علامات حقّ به مثل شمس در وسط سماء لائح، مع ذلك عباد در تیه جهل و نادانی سرگردان مانده‌اند. با اینکه چقدر از آیات فرقانیّه و روایات محقّقه که جمیع دالّ است بر شرع و حکم جدید و امر بدیع، باز منتظرند که طلعت موعود بر شریعت فرقان حکم فرماید چنانچه یهود و نصاری همین حرف را می‌گویند.

۲۶۹ و از جملهء کلمات مدلّه بر شرع جدید و امر بدیع فقرات دعای ندبه است که می‌فرماید: «اَینَ المُدَّخَرُ لِتَجدیدِ الفَرائِضِ وَ السُّنَنِ وَ اَینَ المُتخَیَّرُ لإعادَةِ المِلَّةِ وَ الشَّریعَةِ.» و در زیارت می‌فرماید: «اَلسَّلامُ عَلَی الحَقِّ الجَدید». «سُئِلَ اَبو عَبدِاللّه عَن سیرَةِ المَهدیّ کَیفَ سیرَتُه قال یَصنَعُ ما صَنَعَ رَسُول اللّهِ وَ یَهدِمُ ما کانَ قَبلَهُ کَما هَدَمَ رَسولُ اللّهِ اَمرَ الجاهلیَّةِ.» حال ۲۷۰ ملاحظه فرمائید که با وجود امثال این روایات چه استدلال ها بر عدم تغییر احکام می‌نمایند با اینکه مقصود از هر ظهور،

ظهور تغییر و تبدیل است در ارکان عالم سرّاً و جهراً، ظاهراً و باطناً، چه اگر به هیچ وجه امورات ارض تغییر نیابد ظهور مظاهر کلّیه لغو خواهد بود و با اینکه در «عوالم» که از کتب مشهوره‌ٔ معتبره است می‌فرماید: «یَظْهَرُ مِن بَنی هاشِمٍ صَبِیٌّ ذُو کِتابٍ وَ اَحکامٍ جَدیدٍ» إلی ان قال «وَ اَکْثَرُ اَعْدائِهِ العُلَماءُ.» و در مقامی دیگر از صادق بن محمّد ذکر می‌نماید که فرمودند: «وَ لَقَد یَظهَرُ صبیٌّ مِنْ بَنی هاشِمٍ وَ یَأمُرُ النّاسَ بِبَیْعَتِهِ وَ هُوَ ذُو کتابٍ جَدید، یُبایِعُ النّاسَ بِکتابٍ جَدید، عَلَی العَرَبِ شَدیدٌ. فَإنْ سَمِعتُم مِنهُ شَیئاً فَاسْرُعُوا إلَیه.» خوب وصیّت ائمّه‌ٔ دین و سُرُج یقین را عمل نمودند. با اینکه می‌فرماید: اگر شنیدید که جوانی از بنی هاشم ظاهر شد و می‌خواند مردم را به کتاب جدید الهی و احکام بدیع ربّانی بشتابید بسوی او، مع ذلك جمیع حکم کفر و خروج از ایمان به آن سیّد امکان دادند و نرفتند بسوی آن نور هاشمی و ظهور سبحانی مگر با شمشیرهای کشیده و قلب های پرکینه. و دیگر ملاحظه‌ٔ عداوت علما نمائید که به چه صریحی در کتب مذکور است. با وجود همه‌ٔ این احادیث ظاهره‌ٔ مدلّه و اشارات واضحه‌ٔ محقّقه، جمیع ناس از جوهر صافی معرفت و بیان معرض شده‌اند و به مظاهر ضلالت و طغیان اقبال نموده‌اند و با این روایات وارده و کلمات نازله می‌گویند آنچه

نفسشان به آن مایل است. و اگر جوهر حقّ بیانی بفرماید که مخالف نفس و هوای این گروه واقع شود فی الفور تکفیر نمایند و می‌گویند: این مخالف قول ائمّهٔ دین و انوار مبین است و در شرع متین چنین امری و حکمی صادر نشده. چنانچه الیوم امثال این سخن های بی‌فائده از این هیاکل فانیه ظاهر شده و می‌شود. حال این روایت را ملاحظه نمائید که چگونه از قبل ٢٧١ جمیع امورات را اخبار فرموده‌اند. در «اربعین» ذکر فرموده: «یَظهَرُ مِن بَنی هاشِمٍ صَبیٌّ ذُو اَحکامٍ جَدید فَیَدعو النّاسَ وَ لَم یُجِبْهُ اَحَدٌ وَ اَکْثَرُ اعدائهِ العُلَماءُ فإذا حَکَمَ بِشَیْءٍ لَم یُطیعُوه فَیَقُولُونَ هذا خلافُ ما عِندَنا مِن اَئِمَّةِ الدّین» إلی آخر الحدیث. چنانچه الیوم جمیع همین کلمات را اعاده می‌نمایند و شاعر بر این نشده که آن حضرت بر عرش یَفعَلُ ما یَشاء جالسند و بر کرسیّ یَحکُمُ ما یُرید ساکن. و هیچ ادراکی ٢٧٢ سبقت نیابد بر کیفیّت ظهور او و هیچ عرفانی احاطه ننماید بر کمّیّت امر او. و جمیع قول ها به تصدیق او منوط است و تمام امور به امر او محتاج. و ماسوای او به امر او مخلوق اند و به حکم او موجود. و اوست مُظهر اسرار الهی و مبیّن حکمت های غیب صمدانی. چنانچه در «بحارالانوار» و «عوالم» و در «ینبوع» از صادق بن محمّد وارد شده که فرمود: «العِلمُ سَبْعَةٌ وَ عِشرُونَ حَرفاً. فَجَمیعُ ما جاءَتْ بِهِ

الرُّسُلُ حَرفانِ و لَم يَعرِفِ النّاسُ حَتّى اليَومَ غَيرَ الحَرفَينِ. فإذا قامَ قائمُنا اَخرَجَ الخَمسَةَ وَ العِشرينَ حَرفاً.» حال ملاحظه فرمائید که علم را بیست و هفت حرف معیّن فرموده و جمیع انبیاء از آدم إلی خاتم دو حرف آن را بیان فرموده‌اند و بر این دو حرف مبعوث شده‌اند و می‌فرماید: قائم ظاهر می‌فرماید جمیع این بیست و پنج حرف را. از این بیان قدر و رتبهء آن حضرت را ملاحظه فرما که قدرش اعظم از کلّ انبیاء و امرش اعلی و ارفع از عرفان و ادراک کلّ اولیاست. و امری را که انبیاء و اولیاء و اصفیاء به آن اطّلاع نیافته و یا به امر مبرم الهی اظهار نداشته، این همج رعاع به عقول و علوم و ادراک ناقص خود میزان می‌کنند، اگر مطابق نیاید ردّ می‌نمایند. «اَمْ تَحْسَبُ اَنَّ اَکْثَرَهُمْ یَسْمَعُونَ اَوْ یَعْقِلُونَ إنْ هُما إلاّ کَالاَنْعَامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ سَبیلاً.»[1] آیا این حدیث مذکور را بر چه حمل ۲۷۳ می‌نمایند که صریح بر ظهور مطالب غیبیّه و امورات بدیعهء جدیده است در ایّام آن حضرت؟ و این امورات بدیعه سبب اختلاف ناس می‌شود به قسمی که جمیع علماء و فقهاء حکم بر قتل آن حضرت و اصحاب او کنند و همهء اهل ارض بر مخالفت قیام نمایند. چنانچه در «کافی» در حدیث جابر در «لوح فاطمه» در وصف قائم می‌فرماید: «عَلَیهِ کَمالُ مُوسیٰ وَ

۱- سورهء فرقان، آیهء ٤٤

بَهاءُ عیسیٰ وَ صَبرُ اَیُّوبَ فَیَذِلُّ اولیاؤُه فی زَمانِه و تُتَهادی رُؤُسُهم کَما تُتَهادی رُؤسُ التُّرکِ وَ الدَّیلَم فَیُقْتَلُونَ وَ یُحرَقُونَ وَ یَکُونُونَ خائفینَ مَرعُوبینَ وَجِلینَ تُصْبَغُ الأرضُ بِدِمائِهِمْ و یَفْشُو الویلُ و الرَّنَّةُ فی نِسائِهِم أُولئكَ اَولِیائی حقّاً.» حال ملاحظه فرمائید که حرفی از این حدیث باقی نماند مگر آنکه ظاهر شد. چنانچه در اکثر اماکن دم شریفشان ریخته شد و در هر بلدی ایشان را اسیر نموده و به ولایات و شهرها گردانیدند، بعضی را سوختند. و مع ذلك هیچ نفسی فکر ننمود که اگر قائم موعود به شریعت و احکام قبل مبعوث و ظاهر شود دیگر ذکر این احادیث برای چه شده و چرا این همه اختلاف ظاهر می‌شود تا آنکه قتل این اصحاب را واجب دانند و اذیّت این ارواح مقدّسه را سبب وصول به معارج قرب شمرند؟ و دیگر ملاحظه فرمائید چگونه جمیع این امور وارده و افعال نازله در احادیث قبل ذکر شده. چنانچه در «روضهء کافی» در بیان زوراء می‌فرماید: «وَ فی رَوضَةِ الکافی عَن مُعاویَةَ بن وَهَب عَن اَبی عَبدالله قالَ: اَتَعرِفُ الزَّوْراءَ؟ قُلتُ: جُعِلتُ فِداكَ، یَقُولونَ إنَّها بَغدادُ. قالَ لا، ثُمَّ قالَ: دَخَلْتَ الرَّیَّ؟ قُلتُ: نَعَمْ. قالَ: اَتَیْتَ سُوقَ الدَّوابِّ؟ قُلتُ: نَعَمْ. قالَ: رَأیْتَ جَبَلَ الأسوَدَ عَن یَمینِ الطَّریقِ؟ تِلكَ الزَّوراء. یُقْتَلُ فیها ثَمانُونَ رَجُلاً مِنْ وُلدِ فُلانٍ کُلُّهُمْ یَصلَحُ الخِلافَةَ. قُلتُ: مَن یَقتُلُهُمْ؟ قالَ:

۲۷۴

٢٧٥ یَقْـتُـلُـهُم اَولادُ العَجَم.» این است حکم و امر اصحاب آن حضرت که از قبل بیان فرموده‌اند. و حال ملاحظه فرمائید که زوراء موافق این روایت ارض ری است. و این اصحاب را در آن مکان به بدترین عذاب بقتل رساندند و جمیع این وجودات قدسی را عجم شهید نموده چنانچه در حدیث مذکور است و شنیده‌اند و بر همهء عالم واضح و مبرهن است. حال چرا این خراطین ارض در این احادیث که جمیع آن به مثل شمس در وسط سماء ظاهر شد تفکّر نمی‌نمایند و اقبال به حقّ نمی‌جویند و به بعضی احادیث که معنی آن را ادراک ننموده‌اند از ظهور حقّ و جمال اللّه اعراض جسته‌اند و به سقر مقرّ گزیده‌اند؟ نیست این امور مگر از اعراض فقهای عصر و علمای عهد. این است که صادق بن محمّد می‌فرماید: «فُقَهاءُ ذلِكَ الزَّمانِ شَرُّ فُقَهاءِ تَحتَ ظِلِّ السَّماءِ مِنهُم خَرَجَتِ الفِتْنَةُ ٢٧٦ وَ إلَيهِم تَعُودُ.» و از فقهاء و علمای بیان استدعا می‌نمایم که چنین مشی ننمایند و بر جوهر الهی و نور ربّانی و صرف ازلی و مبدأ و منتهای مظاهر غیبی در زمن مستغاث وارد نیاورند آنچه در این کور وارد شد و به عقول و ادراك و علم متمسّك نشوند و به آن مظهر علوم نامتناهی ربّانی مخاصمه ننمایند. اگرچه با جمیع این وصایا، دیده می‌شود که شخصی اعور که از رؤسای قوم است در نهایت معارضه برخیزد. و همچنین در

هر بلدی بر نفی آن جمال قدسی برخیزند و اصحاب آن سلطان وجود و جوهر مقصود در کوه ها و صحراها فرار نمایند و از دست ظالمین مستور شوند و برخی توکّل نمایند و با کمال انقطاع جان دربازند. و گویا مشاهده می‌شود نفسی که به کمال زهد و تقوی موصوف و معروف است، به قسمی که جمیع ناس اطاعت او را فرض شمرند و تسلیم امرش را لازم دانند، به محاربه با آن اصل شجرهء الهیّه قیام نماید و به منتهای جهد و اجتهاد به معارضه برخیزد. این است شأن ناس. باری، امیدواریم که اهل بیان تربیت شوند و در هوای ۲۷۷ روح طیران نمایند و در فضای روح ساکن شوند، حقّ را از غیر تمیز دهند و تلبیس باطل را به دیدهء بصیرت بشناسند. اگرچه در این ایّام رائحهء حسدی وزیده که قسم به مربّی وجود از غیب و شهود که از اوّل بنای وجود عالم، با اینکه آن را اوّلی نه، تا حال چنین غلّ و حسد و بغضائی ظاهر نشده و نخواهد شد. چنانچه جمعی که رائحهء انصاف را نشنیده‌اند رایات نفاق برافراخته‌اند و بر مخالفت این عبد اتّفاق نموده‌اند و از هر جهت رمحی آشکار و از هر سمت تیری طیّار. با اینکه با احدی در امری افتخار ننمودم و به نفسی برتری نجستم. مع هر نفسی مصاحبی بودم در نهایت مهربان و رفیقی به غایت بردبار و رایگان. با فقراء مثل فقراء بودم و با علماء

و عظماء در کمال تسلیم و رضا. مع ذلك فَوَاللّهِ الّذی لا إله إلاّ هُو با آن همه ابتلاء و بأساء و ضرّاء که از اعداء و اولی الکتاب وارد شد نزد آنچه از احبّاء وارد شد معدوم صرف

۲۷۸ است و مفقود بحت. باری، چه اظهار نمایم که امکان را اگر انصاف باشد طاقت این بیان نه. و این عبد در اوّل ورود این ارض چون فی الجمله بر امورات محدثهء بعد اطّلاع یافتم، از قبل مهاجرت اختیار نمودم و سر در بیابان های فراق نهادم و دو سال وحده در صحراهای هجر بسر بردم و از عیونم عیون جاری بود و از قلبم بحور دم ظاهر. چه لیالی که قوت دست نداد و چه ایّام که جسد راحت نیافت. و با این بلایای نازله و رزایای متواتره فوَالّذی نفسی بِیَدِهِ کمال سرور موجود بود و نهایت فرح مشهود. زیرا که از ضرر و نفع و صحّت و سقم نفسی اطّلاع نبود. به خود مشغول بودم و از ماسوی غافل. و غافل از اینکه کمند قضای الهی اوسع از خیال است و تیر تقدیر او مقدّس از تدبیر. سر را از کمندش نجات نه و اراده‌اش را جز رضا چاره ای نه. قسم به خدا که این مهاجرتم را خیال مراجعت نبود و مسافرتم را امید مواصلت نه. و مقصود جز این نبود که محلّ اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم و سبب ضرّ احدی نشوم و علّت حزن قلبی نگردم. غیر از آنچه ذکر شد خیالی نبود و امری منظور

نه. اگرچه هر نفسی محملی بست و به هوای خود خیالی نمود. باری، تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر شد و لابدّاً تسلیم نمودم و راجع شدم. دیگر قلم عاجز است از ذکر آنچه ۲۷۹ بعد از رجوع ملاحظه شد. حال دو سنه می‌گذرد که اعداء در اهلاك این عبد فانی به نهایت سعی و اهتمام دارند چنانچه جمیع مطّلع شده‌اند. مع ذلك نفسی از احباب نصرت ننموده و به هیچ وجه اعانتی منظور نداشته. بلکه از عوض نصر، حزن ها که متوالی و متواتر قولاً و فعلاً مثل غیث هاطل وارد می‌شود. و این عبد در کمال رضا جان بر کف حاضرم که شاید از عنایت الهی و فضل سبحانی این حرف مذکور مشهور، در سبیل نقطه و کلمهٔ علیا فدا شود و جان دربازد. و اگر این خیال نبود فَوَالَّذی نَطَقَ الرُّوحُ بِأَمرِه، آنی در این بلد توقّف نمی‌نمودم وَ کَفی بِاللّهِ شَهیداً. اَختِمُ القَولَ بلا حَولَ وَ لا قُوَّةَ إلاّ بِاللّهِ وَ إنّا لِلّه و إنّا إلیه راجِعُون. صاحبان هوش که از صهبای ۲۸۰ حبّ نوشیده‌اند و گامی به کام نفس برنداشته‌اند دلائل و برهان و حجّت را که جمیع مشعر بر این امر بدیع و ظهور منیع الهی است اظهر از شمس در فلك چهارم مشاهده نمایند. حال اعراض خلق را از جمال الهی و اقبالشان را به هوای نفسانی ملاحظه فرمائید. با همهٔ این آیات متقنه و اشارات محکمه که در ثقل اکبر که ودیعهٔ ربّانیّه است در بین عباد و

این احادیث واضحه که اصرح از بیان و تبیان است، از همه غافل و معرض شده‌اند و چند حدیث که به ادراک خود مطابق نیافته‌انـد و معنی آن را ادراک ننموده‌اند متمسّك به ظاهر آنها شده و از سلسال خمر ذی‌الجلال و زلال بی‌زوال جمال لایزال

۲۸۱ محروم و مأیوس مانده‌اند. ملاحظه فرمائید که در اخبار، سنهء ظهور آن هویّهء نور را هم ذکر فرموده‌اند مع ذلك شاعر نشده‌اند و در نَفَسی از هوای نفس منقطع نگشته‌اند. فِي حَدیثِ المُفَضَّل «سَئَلَ عَنِ الصّادق فَکیفَ یا مَولایَ فی ظُهورِه؟ فَقال عَلَیه السّلامُ: فی سَنَةِ السّتّینِ یَظهَرُ اَمرُه وَ یَعلُو ذِکرُه.»

۲۸۲ باری، تحیّر است از این عباد که چگونه با این اشارات واضحهء لائحه از حقّ احتراز نموده‌اند. مثلاً ذکر حزن و سجن و ابتلاء که بر آن خلاصهء فطرت الهی وارد شد در اخبار قبل ذکر شده. فِی البِحار: «إنَّ فی قائِمِنا اَربَعَ عَلاماتٍ مِن اَربَعَةِ نَبیٍّ مُوسی وَ عیسی وَ یُوسُفَ وَ مُحَمَّدٍ. اَمَّا العَلامَةُ مِن موسَی الخَوفُ و الانتِظار. وَ اَمّا العَلامَةُ مِن عیسیٰ ما قالُوا فی حَقِّه. وَ العَلامَةُ مِن یُوسُفَ السِّجنُ وَ التَّقیَّةُ. وَ العَلامَةُ مِن مُحمّدٍ یَظهَرُ بِآثارٍ مِثلِ القرآنِ.» با این حدیث به این محکمی که جمیع امورات را مطابق آنچه واقع شده ذکر فرموده اند مع ذلك احدی متنبّه نشده و گمان ندارم که بعد هم متنبّه شوند إلاّ مَن شاءَ رَبُّكَ. إنَّ اللّهَ مُسمِعُ مَن یَشاءُ و ما اَنَا بِمُسمِعِ مَن فِي القُبور.

۲۸۳ و بر آن جناب معلوم بوده که اطیار هویّه و حمامات ازلیّه را دو بیان است. بیانی بر حسب ظاهر، بی رمز و نقاب و حجاب فرموده و می‌فرمایند تا سراجی باشد هدایت کننده و نوری راه نماینده، تا سالکین را به معارج قدس رساند و طالبین را به بساط انس کشاند چنانچه مذکور شد از روایات مکشوفه و آیات واضحه. و بیاناتی با حجاب و ستر فرموده و می‌فرمایند تا مُغلّین آنچه در قلب پنهان نموده‌اند ظاهر شود و حقایقشان باهر گردد. این است که صادق بن محمّد می‌فرماید: «واللّهِ لَیُمَحَّصُنَّ وَاللّهِ لَیُغَربَلُنَّ.» این است میزان الهی و محك صمدانی که عباد خود را به آن امتحان می‌فرماید. و احدی پی به معانی این بیانات نبرد مگر قلوب مطمئنّه و نفوس مرضیّه و افئده مجرّده. و مقصود در امثال این گونه بیانات، معانی ظاهریّه که مردم ادراك می‌نمایند نبوده و نیست. این است که می‌فرماید: «لِکُلِّ علمٍ سَبعُونَ وَجهاً وَ لَیسَ بَیْنَ النّاسِ إلاّ واحِدٌ وَ إذا قامَ القائِمُ یَبُثُّ باقِی الوُجُوه بَیْنَ النّاس.» وَ اَیضاً قالَ: «نَحنُ نَتَکَلَّمُ بِکَلِمَةٍ وَ نُرِیدُ مِنها إحدی وَ سَبعِینَ وَجهاً وَ لَنا لِکُلٍّ مِنهَا الْمَخرَجُ.» باری، ذکر ۲۸۴ این مراتب برای آن است که از بعضی روایات و بیانات که در عالم ملك آثار آن ظاهر نشده مضطرب نشوند و حمل بر عدم ادراك خود نمایند نه بر عدم ظهور معانی حدیث زیرا که نزد

آن عباد معلوم نیست که مقصود أئمّهء دین چه بود چنانچه از حدیث مستفاد می‌شود. پس باید عباد به این گونه عبارات، خود را از فیوضات ممنوع نسازند و از اهلش سؤال نمایند تا

۲۸۵ اسرار مستوره، بلاحجاب ظاهر و واضح شود. ولیکن احدی از اهل ارض مشاهده نمی‌شود که طالب حقّ باشد تا آنکه در مسائل غامضه رجوع به مظاهر احدیّه نماید. کلّ در ارض نسیان ساکن و به اهل بغی و طغیان متّبع. وَلکنّ اللّهَ یَفعَلُ بِهِم کَما هُم یَعمَلونَ وَ یَنسـاهم کَما نَسَوا لِقائَه فِی اَیّامِهِ وَ کَذلِکَ قُضِیَ عَلَی الَّذینَ کَفَرُوا وَ یُقْضَی عَلَی الَّذین هُم کانوا

۲۸۶ بِآیاتِه یَجحَدُونَ. وَ اَختِمُ القَولَ بِقَولِه تعالی[۱]: «وَ مَنْ یَعْشُ عن ذِکْرِ الرَّحْمَنِ نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطَاناً فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ.»[۱]«وَ مَن اَعْرَضَ

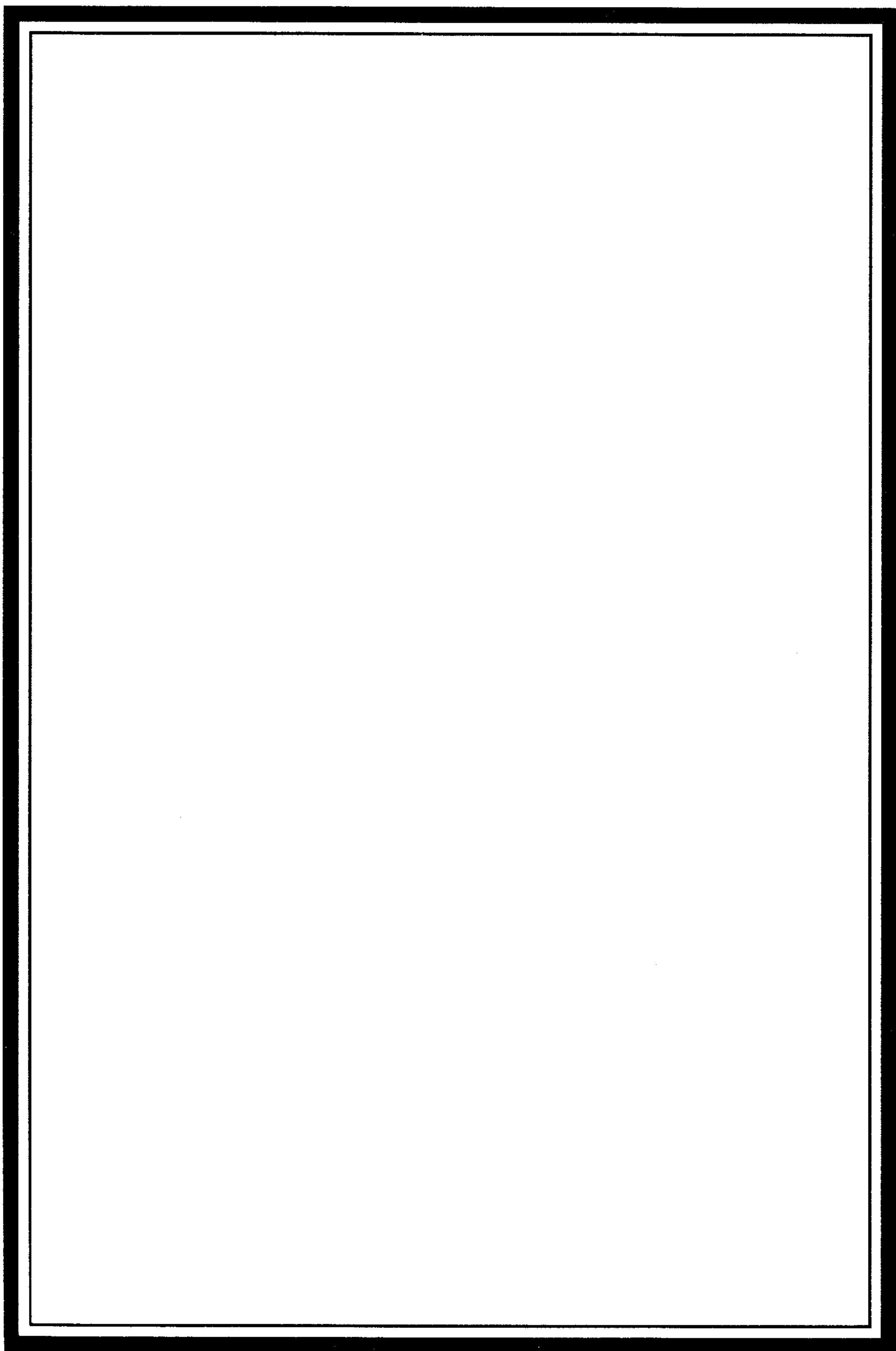
۲۸۷ عَنْ ذِکْرِی فَإنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنْکاً.»[۲] و کذلك نزّل من قبل لو اَنتم تَعقِلونَ.

۲۸۸-۲۸۹ المنزولُ مِنَ البَاءِ وَ الهاءِ وَ السّلامُ عَلی مَن سَمِعَ نَغمَةَ

۲۹۰ الوَرقاءِ فی سِدرَةِ الْمُنتَهی. فَسُبحانَ رَبِّنا الأعلی. ۱۵۲

۱- سورهء زخرف، آیهء ۳۶ ۲- سوره طه، آیهء ۱۲٤

فهرست اسامی، اماکن، موضوعات



۱- در این فهرست، اهمّ موضوع های مشروحه در کتاب مبارک ایقان و نیز اسامی عَلَم و همچنین اصطلاحات دینی و عرفانی، به ترتیب سه حرف اوّل هر کلمه تنظیم شده است.

۲- از اسامی عَلَم ، آنکه مشهورتر است و یا در متن کتاب از قلم مبارک نازل شده، ملاك طبقه بندی قرارگرفته، امّا در ذیل اسم دیگر یا القاب دیگر به نام اصلی با حروف نك. (که مخفّف "نگاه کنید" میباشد) ارجاع داده شده است. همین روش برای اصطلاحات و مطالب نیز به کار آمده است.

۳- در مورد بعضی اشخاص فقط کنیهء آنها از قلم حقّ جاری شده، لهذا همان کنیه ملاك طبقه بندی قرارگرفته، مثل «ابوجهل» که در ذیل حرف «الف» آمده است.

٤- ذیل هر کلمه مطالب مربوط به آن نیز بصورت الفبائی آورده شده است. مثلاً در زیر کلمهء "آیات" سایر مطالب مربوطه اینطور طبقه بندی شده است: آیات آفاقیّه؛ اشاره...؛ استهزاء ...؛ انکار...؛ ایمان...؛ بمنزلهء ...؛ در جمیع...؛ کنز لئالی... . ذیل هر کلمه مطالب

گوناگون با این نشانی (؛) از هم جدا شده‌اند .

۵- گاه در متن کتاب از شخص یا از مطلبی تلویحاً یاد شده است. حتّی المقدور این تلویحات در ردیف نام یا موضوع مربوطه درج شده یا به نام شخص ارجاع داده شده تا دستیابی به کلیّهٔ مطالب ممکن شود .

٦- عناوین ادای احترام مانند حضرت و غیره در پی اسامی اشخاص آمده است.

۷- سوره‌های قرآن در ذیل نام هر سوره طبقه بندی شده، نه در ذیل کلمهٔ سوره. اگر سوره ای به دو نام مشهور است، آنکه مشهورتر است ملاك قرار گرفته و در ذیل نام دیگر به نام مشهورتر سوره ارجاع داده شده است.

۸- در نقل کلمات و عبارات عربی، حرف تعریف «ال» جزء کلمه منظور نشده است.

۹- احادیث مشهور و بعضی عبارات مشهور که از قلم حقّ صادر شده و نیز مصرع اوّل ابیات منقول در کتاب، در فهرست وارد شده تا ممدّ حافظه بوده، رجوع به آنها سهل‌تر گردد .

آ

ا

ب

پ

ت

ث

ج

ح

خ

د

ذ

ر

ز

س

ش

ص

ض

ط

ظ

ع

غ

ف

ق

ک

گ

ل

م

ن

و

ه

ی